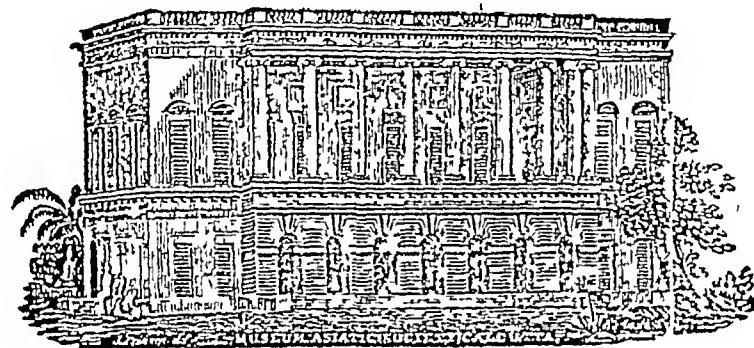


BIBLIOTHECA INDICA:
A
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS
PUBLISHED BY
THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, Nos. 374 & 375.



THE
AKBARNÁMAH
BY
ABUL FAZL I MÜBÁRAK I 'ALLÁMÍ,
EDITED BY
MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHÍM,
ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH
VOL. I.
FASCICULI VII & VIII.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE URDOO GUIDE OR MUZHUROOL UJAYEB PRESS:
1877.

THE

AKBARNĀMAH

BY

ABUL FAZL I MUBĀRAK I 'ALLĀMĪ,

VOL. I.

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

BY

MAULAWI 'ABD-UR-RAHIM,

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE URDOO GUIDE OR MUZHUBOOL UJAYEB PRESS.

1877.

(هر دو طایفه مخصوص همیشه شناختند) در رسیده - امیده که قریب کار شد و کامیاب آرزو کردند ۰

* بطم ۰

* کلم که هرستن زمان غایب است * گذیده گشای کان غایب است *

* زانکه که نگه کند به تمکین * انصاف طلب کنم به تحسین *

* این نامه سرای آورین ناد *

* اشاء اللہ که ایتھرین ناد *

(۲) سخن ح] اشاء اللہ ایتھرین - و سخن ط] که ایتھرین *

—————

* تاریخ طبع دفتر اول *

* قمری *

۱۲۹۴ ه

اتم الحمد بحیدر

* دیگر *

۱۲۹۴ ه

* ع * از لطف رے بیار تا خر رسید جز (۱)

* دیگر ظاهراً و باطنًا *

۱۲۹۴ ه

در حمادی الاول سنه یکه رار و دو صد و دو و چار هجری

* شمسی *

۱۸۷۷ ع

اثمت بعضه حل اعطاء - ولا حنتمت

* دیگر *

۱۸۷۷ ع

* ع * شکر حسیب صد که تا حر رسید طبع

* دیگر ظاهراً و باطنًا *

۱۸۷۷ ع

نهاه می یکه رار هشصه هفتاد و هفت عیسیوی

—————

از گوش خویشتن شنويي کان فلاں نماند ۰ در گوش دیگران خبرت هم رسیدنی سست
 و میر عبد الحی این تاریخ یافت * . * مصروعه * . ای ذای پادشاه من از بام او قناد *
 و مولانا مسعود حصاری این را در ملک نظم آورده * . ع * واصل حق شد همایون پادشاه *
 آما برسم خطی که نام اقدس را لف نویسند - و مولانا قاسم کاهی این تاریخ را در رشته نظم کشیده *
 * همایون پادشاه از بام افتاد * ع *

این تاریخ یک سال کم است - و تفاوت یک سال و دو سال در عمارت تجویز توان کرد فه در وقایات
 و جمیع این مصروع تاریخ یافته * ع * وارث ملک جلال الدین باد *

کمالات صوری و معنوی و مأثر عقل و دادش این یگانه روزگار بیش از انسنت که بتحریر آید
 از اقسام علوم عقلی و نقلی آگاهی تمام داشتند - علی الخصوص در اقسام علوم ریاضی آنحضرت را
 پایه بذند بود - و همواره بار بار حکمت صحبت میداشتند - و همچنان علم ریاضی در پایه سریروالا
 کامیاب معادت بودند - و آنحضرت را اراده بستنی رصد مصمم بود - و بسیار از آلات رصدی
 ترتیب داده بودند - و چند جا محل رصد خیال فرموده بودند - و توجه عالی شعر و شعر ایزد داشتند
 و از اینجا (که طبع موزون از خصائص فطرت معلم ام) در خلال ادقات واردات فدیی را (چه از
 حقیقت و چه از مجاز) در سلک نظم میکشیدند - و دیوان شعر آنحضرت در کتابخانه عالی
 موجود ام - و این چند ریاعی اران دیباچه کرامت هر قوم میگردند * ریاعی *

* ای دل مکن اضطراب در پیش رقیما * حال دل خود مگوی با هیچ طبیعت *

* کاریکه ترا بآن جفا کار افتاد * دهن قصه مشکل است و بس امر عجیب *

* دیگر *

* ای دل نز حضور بار میروزی کن * در خدمت او بصدق دلخوازی کن *

* هر شب بخیال درست خرم بنشین * هر روز بوصی بار سوروزی کن *

* دیگر *

* ای آنکه جفای تو بعال علم است * روزیکه ستم نه بینم از تو ستم ام *

* هر غم که رصد از ستم چوچ بدل * ما را چو غم عشقی تو ناشد چه غم ام *

الحمد لله که ذکر این سلسله رویعه (که چون سلسله مموات تائید الهی و اعتقاد قدسی دارد
 و یک سیر این سلسله پیوسته است بصیر ایجاد آدم صفی - و هر دیگر بطلوع نیز وجود شاهنشاهی)

این دور نهدت معرفه نکرده گله کرده آند - متر اتفعال عظیم کشیده - و آنحضرت متوحه کره شده
با امتناع مکانی (که در مانکوت و آمیڈاد می یود) نهاده ۰

چون نتوحی هر یاده موکب اقبال نزول نیزه مامدے بدر رود رسد و بیرام خان را از مصنه
انداز حضرت هبایانی خلر کرد بیرام خان بیشتر بین را ملاج نداده موکب عالی را
متوحه کلایر ساخت - که بروز چند دری خنکه دلگشا ایام واقع شود - در دری نکی کلایر
نظر شیخ چولی رفید - و هر زمانی عالی آرده و مقاره این حال خنکه و قصنه ناگر بر مسامع احقال رسند
از اندیاع این مصنه لایه کاه گرید و ناری (که قلم مالر میم میم و نوصده ازی سع) از انحضرت نظیر آمد
و آنقدر آشغنهای حاضر و برهم ردگی باطن آن مقدس نهاد را روم داد که از حنکه خعالی نشیری
تیرز نکسد - و بیرام خان و ایله خان و مامم ایله دعومنات دلبر تعلی منداند چون از نظر
محبت بود آنچه آنرا سرمایه سلطی منداند بیانی پاصلی مزید اندوه میشد و آس پر گردید
معنوی حقیقی برای آحاد انسان آنقدر دل نگرایی و بوعه مندول مندارد - و از دوی هر کسی
(که رایجه از اخلاق و عقدت و هنر مددی دارد) حکوله میانع و میام منشود های آنست که
درویں داب (که در زمان سالف موصی خرمدی و خوشحالی اهل عقلت میسد) بردات
مقدس خلیس خالیت رود - ما (هلی عالم (که نظر ایشان سر بر سحر مسحی نیامد) در حملت ایزگی
این بزرگی همان اعتراف نمایید - و اس اعتراف و ملکه اهدای همپر ایام شود - و اس اعتراف
در عین شعلی نورانیت و عموم حقیقت نگرد - و اکرله این معنی بوده در وعده آیاد داشت
و خدا شناسی و حقیقی اس بور نرورد اقبال کماراه داشت که در مقادیر ایزگی خلیس شکایت
در ابروی میورست به رهاندست - آخونداند عمل در اندیش خوده بیامن صدر خرامد
در بصدتات و بدریات (که بمساند عالم بقا صور مند آید) اهتمام نمیروند - اصحاب بظم
و این باید هم صریلها و داریلها گفته شوند - از اینچه خارجه حمله صریل ترکیب بلندست در مردانه
آنکه نظری داد بر تندی ۵۵ - و اس حده بعثت از اتحاد ۰

این دل صدای مرگ برآ هم شدیدیست - صبح ادل بطلع عمرت دندیست
خوب کن بفس ذلتی المیت حکم سد - میدان یافتن که شریت مرگت پیشیدی سب
این دای زندگی که نهادن صر تراه مای ترا بطری میت کشیدیست
غیره مشو ۴ هن گل دستیله زندگی ۰ هن تازه دویں گل و بعدان درینیست

(۱) سعدی (۲) همین که بر قدر میباشد بود آنها (۳) بیهی اینکه سری صد (۴) بگذسته

موقب دلخواهی از هنگام توجه بصورت پنجاب تا وقت جلوس مقدس

مجملی از احوال دولت اشتمال حضرت شاهنشاهی از زمان رخصت بصورت پنجاب تا زمان جلوس اشرف آئینت که چون رایت اقبال بصورت پنجاب معطوف داشته توجه فرمودند در اثنای راه انگه خان و سایر ملازمان عتبه دولت از حصار میرزا آمد شرف رکاب دوس ذریانند چنانچه ایمانی بآن رفت - و چون موکب اقبال به هرند رسید چمی از ملازمان پادشاهی (که بکمک شاه ابوالمعالی تعداد شده بود) - مثل محمد قلی خان براس - و مصاحب بیگ و خواجه جلال الدین محمود - و فرحت خان - و خواجه طاهر محمد ولد میر خرد - و مهتر نیمور شریچی) چون از صحبت بدستانه ناهموار این جوان را بعده رخصت رساییدند - و مسعودت ملازمت نوید مقدم گرامی حضرت شاهنشاهی را شنیده خود را بعده رخصت رساییدند - و مسعودت ملازمت شناخته کامیاب عدایت گشتهند - پیش از نزول عساکر مقصورة مکندر (که از کوه برآمده بود) از شکوه آرایی موکب شاهنشاهی خود را باز بکوه کشید - و میر بدست (که از لاہور بجهت دفع او برآمده بود) مراجعت نموده بلاہور شناخت - و چون بتحقیق پیوست (که این ولایت بحضرت شاهنشاهی عدایت شده) - و آنحضرت متوجه این ممالک (که) اخبار با جمعیت خود در کبار آی سلطان پور رسیده ادراک ملازمت نمود - و آنحضرت از روی عطوفت و منظور داشتن الطاف حضرت جهانگردی در مجلس عالی خود اشارت به ششتن فرمودند - و میر مشمول ایوان مراحم و مکارم گشت - و از آنجا (که میر تکاشراو مهبت حرم دنیا شده بود) بعد ارانکه (رخصت یادن بمنزل خود رفت) پیغام فرستاد که نسبت من بحضرت جهانگردی معلوم همگان است - علی الحصوص بخاطر گرامی باشد که در قمرگه جوی شاهی نا حضرت جهانگردی در یکجا در یکطرف خوردی خوردیم - و شما حاضر بودید - نشما الوشن دادید - پس دطر ناین نعمت چون نیانه شما آمدتم تکیه نمی برای من چرا خدا ادراخند - و دستارخوان درای چه ناین نعمت چون نیانه شما آمدتم تکیه نمی برای من چرا خدا ادراخند - و دستارخوان درای چه نلیکه برای من ترتیب داده شد - آنحضرت (که معدن داشت و مرت بود) نه بیخردی او تبسم فرموده بساجی میمدد میصدای (که پیغام آورده بود) فرمودند - بگو تورگ سلطنت دیگرامست و قاری عشق دیگر - آن نسبتی (که حضرت جهانگردی را بشما بود) مرا نیعمت - عجب که در میان

بولطن کمر سعی پر مبارک همت نموده - و آنچه ذیں وقت نعمت ایرانی ندرست و دشمن پایه کرد
کردند - و در خدر اس انکسار و حمی اس اغتوان آنچه مقدمه وقت بود بسای آورده - و عهد
دولت اندیشی اس دردبار عالی چون انتظام و السعاد بیان که فروع همان آرامی وحدت اقتصاد
حضرت شاهنشاهی حلقه مدنی ملطنت شرف سر برخلافت عالم و عالمیان را مرو گرفته دود
سخان الله الشیخی دات ندیع الکمال و دین العمال (که هم نظام بخش صورت و هم ممکن
معنی بود) که از داره وهم و عقل درین می گذید که چند رود ازین همان گذران صفر
اخنوار مرماید - اما چون دست آن زید (که همان آمیش عالم کهنه را از مردم طراوت مسند
و عالمیان را چنان نیازگی تربیت دهد - که در مصاریع از مردم سانده بود) قدرم مصد اظهار
کامل عمارتی برگزیده (که اکمل اتراد همایان باشد) میاند - و آنها و دین این مصنه لایگر بر
اگرچه در چشم ظاهر عالم دست آویز سوگواری و ماتم داری هست اما در نظر بالع بطران میانس اس
گنجیده سر و سوره بواند بود - چه از وجود ماحود این گوهر را ای ملطنت للحمد لله عالم ظاهر و باطن
رونق بدرستی و چارسی دوستی صوری و مدعوی رواج نامت - و چون عقل واقعی اس حدبو
همان نقطه کمال رضد - و ایناب در ماتریانی اس برگ منش مراجعت نامت - و مردم دولت
ظلمی پیام اس حدازند همی آمد) پادعو این ایقانی معنوی حق طرار مزیدی دادند
اگر (مرمان روانی زمان را واسطه درست دنی و لذک طویلی درین هنای مزدی دادند)
 بواسطه نعمت امر (که در آنکه خرد مدنی از این برگ زمانه را تعمیت
این دور بورد نرسان عدن نولیست و آیون حلمت ہدی حلمیست گرامی از اینه بخوبی
که مابعد این را شامده ندمس و بحرورداری در زنان هر در مددگی آن و برمادره این اس
سریوس ملی تحریر تسد (نادم مقدمه این حس اقبال آن بود که مرمانه گذی این هون را
مکروه مایند - و بایتمه بعد از لوزم تعریت و مرامی بخیز اولنای دولت (که در دارالله اطیبه
دله لی صحیح سده بودند) اعیب حمایت دلایل ہریسان مدهق سده هرگدام بعای و مقام خود
ساختند - و تردی دلگ خان (که ناتنان این مردم فجهیت مراجعت مهار این بله در دهی
ایامت داشت) اسیاب و ادوات ماظنت و دارانی مصروف ۲۴ ملی میش انسس و حمیم دیگر
از مردم این مدنی ندگاره همایه نهاده اینها را افاض و بود س کرد - و میرا بز تمام
پسر مدری امیر را نذر رورگ ملزمس ساختند ۰

(۲) در [چند ساله] میشند (۲) در [چند ساله] رس (۲) نهاده (چهار) ساله (۲) ساله
[چهار] ساله میشند ۰

ضدیور غیتسادان داشتند بیوتِ نهانی و نظامِ عالم در حمایتِ ملکه شور علیله هفت شنیدن این خبر و محبوبتِ مزاج مخصوص بطریق شیخ چوایی پیش آن دور پروردید ایداً در هنگامه داشتندند *

و از عرائی اشرفاتِ ضمیر آنکه در اراضی همین روز رعایت از باریانه ایم ایام است چشیدن میگردند که درین روز رسیدت بیکم از درگاه زمان آمده بعدهم رسیده داشتمارا آن ایوس چهان در گذرد - و دولتخواهان (که در حضور ازدهن بودند) در اخلاقی این را نهاده دارند که شنیده در فرخنادن خدمت سیاذهین مسند خفت رجوع ساختنی از ای ای عالم (ای دنام ای ای همکی همروزه رخصت یاده بودند) سعی نمودند - و تا هنگه روز دویز عقل این واقعه حاندراز را از عالم پوییده داشتند - حاضران درگاه و مدرایه هنده خدمت خدمت حواهه خان و همی قایی حمل و لطیف میزرا و خضر خان هزاره در قویوق خان و ذرتلی بیک و اشتر خان و احتمل حمل (که در ساکی دزرا کنایت پیش از این نظام داشت) و خواجه همین عزیزی و همکر بیداشتی و پیشرو خان و مهرقر خان و بعد از چند روز تردی بیک - ای (ای دنیش امیر امیرانی پر لیبر حنثیز می بناشت) و سایر امرا جمع شده تاریخ دیست و هشتم شهر مذکور خانه بعام راسی و اثاب می بناشت) خدیو زمان خوازده روز تاریخ داریم شده را تدارک و تئنی نمودند - و عالم و عالمیان پیغام گرامی خدیو زمان خوازده - هم کار در میان عالم قدس (که در انتظار این بودند) کامرا شدند حمیت حاویه رعایدند - هم کار در میان عالم قدس (که در انتظار این بودند) کامرا شدند و هم کار گذاران عالم عصر نمران خود رسیدند - سبیر عد ایمی صدر این بیت خواهد اند *

اکر بورز عالم رست نریانه گل عد درگی موری را نقا داد

و نصیب این بیت را دنیش بسته بودند - و شهربت یاده بود - و نقل ملامها گشته - و از عرائی آنکه در همان هنگام یکی ار فضلا مصراع نایی را تاریخ چلوس این خدیو زمان یاده بود - لیکن اگر گله را دیدا دوشه شو اگرچه بیک طریق رسم خط مساعده آن نمی دماید - و در ایام اخیان این امیر جادکاه یکبار ملا بیکسی را اماس آن عصران قناب پوشاده نر بالای ایوانه (که نشیمن آنحضرت بود) در آورده رو سازی دریا نمودند - و طوائف ایام کورش کرده از اضطراره و قلقه که داشتند نقدر اطمینان یاوندند *

و چون این غایله مصیدت طهور یادت شورش عظیم و آشوه قوی (که لازمه این هنگام است) برخاست - اعیان دولت اند پیوند نمودن ایشان سلطنت اساس در تسلیمان حواطر و اطمینان

(۲) نسخه [ب] لطیف خان (۳) نسخه [ر] درهم خورده را (۴) نسخه [د] ملا دیگشی را (۵) در [نصیب نسخه] اولیای دولت *

۱۹۱ آنحضرت را می‌نگارد. چون بدار مفسود واقعه را نعاهم اشگاه والده ادhem خان در مدان می‌آورد انسان حمیم از معتبران گزدان را طلبند امده اندصار بعده می‌مانند - و چون از حضرت حنفی یا احمدی می‌پرسند حوال مددخند که نایی از مرادشان در حواهد است - و بعد از آن پاهمنگی از اصنه ناگیر بر خود حیر داشته تملی میدهند - و همواره دران ایام مشعل مذکور می‌شوند که بروی اندوه از اس عالی مانی (که همه را گذاشته است) نسایم در رعنای آمدانه عرث مدرهد - و خان محلصان از این سرمه سرمه مذکشت - لزاسمه در طای دوام (که آنحضرت مذکور است) بخط حوش اس مطلع سیخ آدری را بوشده بودند ۰ سعر ۰

۰ شیده‌ام که پرس طارم را نداشت ام است ۰ خط که عادت بگیر حمله می‌مود است ۰ و در درب اتیل ایشون کم می‌گردند - با آنکه تجمعی از محترمان درگاه فرموده که ملاحظه کنید ناچار رزی دیگر پنان شوند که اندوه حس رسد - هوا که هفت روز خدا فرمونه در کامده باشند پسندیده‌ای خاص نمودند - و بر زبان ایشون گذشت که اندون حوزه‌ی ما هیچ‌ام است ۰ و در روزی (که اول مژری مغیر ملک بقدس و سرحد نون) هار حس مانده بود که طلس‌دانندگان تکاب مدل فرمودند آخیر روز حمده و بنع الی (۱۹۳) به صد و سصت و می‌شاد بداع و عالم ۱۲۱ و نیک ملک و حمیم دیگر از عفری حجاز آمده بودند و حنفی خان و بعض مردم از گجرات بخدمت از ملده عرض حرگیست صنکردند و پهلوان دوست مذکور و مولانا امداد عارف ایشون ملعم حل از کابل رسیده بودند - آخرهای روز بر بالای دام که اشنانه (که درین مردیگی بربند نانه بود) درآمده مردم را (که در میان حامی مسیحی بودند) بمعانی کوس مشرب مانندند - و با خالی و دس از احوال متفه و گیراب و کالی می‌فرستند و بعد از این حمیم از ویشی دهان را طلس فرمودند - و آن سه مطنه طلوع رهرا بود صکو و اندند که ملاحظه فرمانند و بقای خی طویل آن بود که چون زهره طلوع شد و سایر معمور گردید مصلح عالی دانست حمیم را بدهمی علّه امدادی نیستند اذان شام آنرا حوتانند که دوست نزد آند چون دریانه دو رسیده‌اند مقری مملکن ایام اذان سه هنگام باغا گرد حضرت ممنصان ایشون بدهمی ایه همان‌ها اراده نمی‌شون رهلا آند - چون در هشت زیسته مردی و سکه‌ای تعریف شد ایشون سمعن پس صد ایشون در دنی چون می‌رسدند همچنان و مصلح ایشون ایشون در راه سمعن و ملکه‌ای ایشون آنرا بدهند مطرا حد می‌شون از گوشی راه است دادند آیه ۱۶۱

چوب بر طبل میزد - و اگر تظلم او از عدم رصول علوه بود دو نوشت آن کار میدارد - و اگر مال و جهات او را ظالم غصب کرده بود یا فرد نرده سه نوبت طبل را بفعان آورده - و اگر داکسی دعوی خون داشته چهار نوبت مداری طبل را بلند گردانیده *

آذار طبع محتوی این خدیو قدسی نشان بداع آفرین بسیار است - و هشتمین آگاه دل را دیگر دریافت جواهر گردانیه آنحضرت همین قدر (که ذکر شد) نسند - اکذون همان بهتر که همین کوتاه ماخته ^{لشوح} مقصود در آید *

پرتو انداختن مفر هالم تقدس بر مرات باطن حضرت جهان بانی

جنت آسیانی - و صهافرشدن بآن عالم

بر صماور خبرت گزین پوشیده نهاده که دران نرده کی (که حضرت شاهنشاهی دویان چمن آگاهی بخانی پنجاب رخصت یافتند) اکثر اوقات در زبان اقدس حضرت مسیحانی جنت آشیانی ذکر مسیر ملک مقدس میگشت - و برخلاف عادت پسندیده خوبیش [که این معنی را (که همادی عالم انتظام است) مکروه داشته مذکور مجله عالی دمیشند] درینولا بدگیر آن حشو قوت مذکشند همادا که بر پیشگاه باطن غیب دان دقش آن پرتو انداخته بود * ارجمله روزے تصمیق د تبعیدین گلام حقیقت الجام حضرت گینی هنایی وردوس مکانی میهرموده - که حضرت وردوس مکانی در مکعل اسی خود مذکور میساختند که ملان ملازم من میگفت که هرگاه خرابستان گورستان غزین بنظر در می آید هر میل هر دن میشود - و در تلو آن میغیرموده که ها چون دهله بی و سرارات آنرا مشاهده میکنیم سین او بیاد می آید که چه خوش میگفت - و در همان نرده کیه (که متوجه ملک بقا میشوند) بعضی از مستعدان خطاب میگردند - که امروز بعد از مراغ عبادات سحری ^(غیبی) دست داده بود - و ملهم غیدی این رناعی بر زبان داد * * رناعی *
یا رب نکمال لطف حاصل گردن * واقع بحقائق خواص گردن
ارعقل جعا کار دل افگار شدم * دیوانه خود خوان و خلاص گردن

و هنگام حوالدن اشک از چشم حقیقت بین میدیده - و تغیر تمام در پیشانی دورانی آنحضرت مشاهده میشد - و دران نزدیکی (که دهله مکیم هر آن قات جلال بود) آن مروع امرای چشم خلوات یعنی حضرت شاهنشاهی شیخ خواص دیدند که شخصی کاکل مشگین مقدس

و آن در بدهسان احتراع نامده بود - چون (بدارالسلطانه آگره بروز مردید) - و بمنظیر اندی
حضرت گنبدی گنالی بودیں مکنی درآورده بود) آنحضرت بعاست بندیده بود -
و از حمله مسخرات شریفه آنحضرت خرگاهه بود که تعداد بروح مهیر مسیل برد و آزاده هممت
بود - هر برخه مشکل در بسیرها که ابواز کواکب درلت از بعهای آن بادانه بود - و خرگاهه دیگر
مانند نلک الناک (که مسیط ملک ثوابت است) همچنین حواتی این خرگاه را احاطه نموده بود
و چنانچه ملک اطلس از بعوش مترامت این خرگاهه بدرار بسیره معرا بوده -

و از مسخرات عصر اوزان آنحضرت بعاظی ساط بوده - و آن بعاظه مت مسند بر مسیل
برد ائمہ اطلس و کرات عناصر - دایره اول (که متصوب بود بملک اطلس) مسند ریگ واعظ مده بود
و دوم کنود - و سوم بمساست زحل سده - و چهارم (که مسیل پرخس است) ملدی و پنجم
(که منعاتی نه دیرام است) لعلی و ششم (که حاره بقیر اعظم است) زوس - و هفتم (که ملیل
و هشتم (که حاری عطارد است) موصی ریزکه مراج عطارد مدرج است
و هنون ریگ کنود را با گلگوون امیراج دهد موسی گردد و سبی اخنیار ریگ سوهای
بر سایر الوان آنکه بعضی حکما ریگ عطارد را کنلی گفته اند و ریگ موسی از دیگر الوان مسخره
نکنلی نزد نکنرا است و دایره نهم (که مدلل فر ام است) مفند است - و بعد از دایره دیر
کرمه مار و هرها ندرتیس مرتب گشته - بس کرا خاک و آب انتظام گردید و تیم ریغ مکوون
پادالم سده و بوج ماتده بود - تیم بفعی نفس دایره زریز را اخنیار ساقر صورده و آنها
سرار آرای خلانت می سندند - و هر طالبه از ملکویت کواکب صدیعه مباره را در دایره (که بیزای آن
وضع گرده سده) پلشتن حکم ساقر صورده - صد آمرای هندی را در دایره زحل - و سادات
و هملا را در دایره مسدری و مریم (که در دوازمه نشستند) ماتداهانی فرمه (که در هر جانش
حرب سعیم بر وهم عفر مکنر مصوّر بود) مامور مکنعد - و از نیست هرگز هرمه گزد که
د می آمد بهمان صورت دیوان دایره مسند میگشت - صد اگر صورت سخمه اسحاده می براهم
می اسحاده و اگر دساده می براهمد می نشمت - و اگر مفظع می براهمد ناده ماده
و پادمه می براهم ابھاط ملده -

و ارسا ف لغوارات آنحضرت یوسفی امامی هر روز برو مرواق و دیگر که مامور شکوک
آمیز است - آه صریع است - ملده در روز مکسله خامب زری می او شدند - ۱۰ ماه
د دایر آنها است و تیم در ۱۰ ماهی - در که ۱۰ ماهه بعزم است و درین ماه
دایر آنها است - و تیم در ۱۰ ماهی - در که ۱۰ ماهه بعزم است و درین ماه -

دایر آنها است آنحضرت طبلی دلی بدل بود - آه اگر - ۱۰ ماهی ۱ نادیم می خواهد می خشند ملک برس

هر کار هواستی هی نام بیان نه - و زمام اختیار آن هر کار بخواجہ لطف الله داده بودند - و سامان شرکت تجارت - و شوچیخانه و حربیان انبهار و مههات که نائب منصب بباشد سرکار آنی میخواهدند - و دوزارت آن سرکار خواجہ حسن تعیین یافته بود - و مههات زراعات و عمارات و ضبط خالصات و بعضی از بیویات بسیار خاکی موسوم گردیده بودند - و ورارت این سرکار بخواجہ جلال الدین میرزا بیگ مددوه دود و در هر یکی از سرکارهای مذکوره یکی از آنها را دخل داده بودند - مثلاً امیر ناصر قلی میر سرکار آتشی دود - و همواره جامه هرخ می پوشیدند *

و از جمله احتیارات (که دران زمان ترتیب یافت) یکی آن دود که استادان دختر چهار کشته بزرگ در میان آب جون مرتب ساخته در هر یکی از آن کشتهها چهار طاقی مشتمل بر دو طبقه در عایت خوبی مرتفع گردیدند - و آن کشتهها را نوعی بیکدیگر وصل کردند که آن چهار طاها در مکافعی بیکدیگر و نوع یافتند - و در میان هر دو کشته از آن چهار کشته طافی دیگر از خیز مرتب بعمل آمد چنانچه در میان کشتهها حوص مذهن دهودار شد *

و از احتیارات شریعه ترتیب دادهای دارایش بازار در کشتهها شده بود - که حیرت افراد عقل نادر کاران بود - و در میان (۹۳۹) به صد و سی و نه (که حضرت از فیروز آناد دهلي بـ اکثر آنها وارکان دولت و تمامی اکسپدان و اعیان در کشتهها بـ شصده از راه دریا متوجه دارالخلافه آگره گشتهند) هم چهین بازاری آراسته بر روی آب جون روان بود - هر کسی هر متاع که میخواهند دران بازار می یافت - و بین قیاس باعیان پادشاهی بموجب فرمان باعیه بر روی آن ترتیب داده بودند و از محتیارات آنحضرت جمهور روان بود *

ار جمله بـ ای احتیاط آنحضرت قصر روان امـت - و آن قصرے بـ دود مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشیده بـ دودند - و استادان تجارت اجرای آنها بر وجهه بـ بیکدیگر وصل کرده بـ دودند که هر کراچی شم سران می افتاد می پـداشت که تمامی او یکپاره امـت - و حال آنکه هرگاه میخواستند آنرا از هم میگشندند - و نهر کشور که میخواستند نقل میکردند - و در بـ طبقه اعلی آنرا نوعی تراشیده بـ دودند که هرگاه قصد میگردند مددسط میشند - و هرگاه اراده می قمودند مدقق میگشتند * و از جمله محتیارات عالیه آن قدسی و طرف تابه بـ دود در رفعت و لطافت بر حـد اعـتدال حاشیه (که برگرد تاج میگردند) مشتمل بـ دود بر دو درجه نمایان - هر درجه بصورت رقم هفت و نیم لحظه آنکه (رقم دو هفت هفتاد و هفت است) موافق لعـی عـز آنرا تاج عـرـت لـقب دهاده بـ دودند

تمت بر صحیح مال مقصود حاره) تبرید پدر او پهندی مراد پاره میده و دم عزل بر صحیحه حال او کشنده
پس ازی لاق رسانیده آنده - ^(۱) رمتر هوانه متر موضع نزد پایه همانویی نصیریه کرده که در رمان
مازیمتی من مهم الصعاده من حدث المتعال نبینه اصحاب فصل و کمال مردانه محمد مراعلی
بتلقی گردیده بود - و حل و عقد و مفص و بعیط مهیمات سادات و مشائیع و علما و فصائ و ازوب
درس و علم و سعیتی اجتماعی از باب عمائم و عرب و نصیب متعلقان امور دش و تعیین و ظائف
و مذور عالات نجات او مهم احتماص بدرنده بود - و مهم الدله بعدمه الصاللهه
امیر هنر و بیگ بتلقی داشت - و رفیق ولدق و بست و گشاد مهم اعظم آمرا و اکبر بزرگ و تمامی
متصدیان اعمال سلطانی و متعلقان امور دموانی و فرمان موالحی عماکرو و علیین مرانی ^(۲) مرانی
درگاه مفترض پار بود و هم مراد و امور نیویات پامیر و مصی استقرار داشت و او (چنانچه باده)
بیشست مهیمات بیویات و تربیت اصحاب بحفل و حشمت و تکمیل موهیات بعاغر
و عظمت می برد اشت و

واز حمله مسخر عاتی تصریح تعلیم تبر امت بدرازده نسم و هرگدام از طبقات امام را ندیمه
ارثه رصدیت ساخته و اندارا مراتب طرایع خلائق بظهور آورده - ندیم بحفل - تبره را زدهم
(که مراتقی بهایت عبار طه میت) مسخر صوری برکشی اندلی پادشاهی بود - تبره باردهم متصور
مازیها و مخدویان و زمرة از سلطانی در این که ملرم عینه دولت بودند - بیردهم متعلق بصادفات
و مسامیع و علمایا - بدری بهم متعلق نامه ای عظام - تبره هشتم برمرا از مقریان و انگشان ملکه ملکه
تبره هشتم بسایر انگویان - تبره ششم متعلق بمرخدانی تباش - تبره ششم لکته حوابی بهای
تبره چهارم بسخواهی داران - تبره سیم بجهاتیه حرکه تبره درم بلای شاگرد بدلگان - تبره اول بدریان
و ماسهان و اسدی اس صرم .

واز مسخر عاتی آنکه مهیمات مرکاز مسلطت را بعدد عناصر ازمه چهار نیش
حالمده بودند - آنسی و هوائی و آنی رخاگی - و بجهیت مهیماتی هر یک این هیاه مرار
و لبرسی - تبره نرموده بودند - مهیماتی درسته و تربیت اسلجه و آن حرب و سانی اموری ^(۳) آور رخاقدن
آس را دران دخل باشد مرکز آشی متعلقند و بزراحت آن مرکاز حواجه بندیمک مرار نایمه بود
و مهیمات از گران خانه و بخواهی داده و سرالعیام مریت اسرداته و شرخانه را

(۱) در [چه مدد] مهر آنجره (۲) نسخه [د] در [نم] (۳) در [مشه] تهیکی متعلق صوره
برگشته و در [مشه] تهیکیه و در [بسطه] تهیکیه (۴) در [چند نسله] مدهه مسلطه

دھن صوری و اهل نغمه و مازرا اهل مراد نام نهادند - که این مراد خمہور عالمیان ام است - و همچندین بقیه امتحانات ایام هفتگه پرداخته بیکه از اهالی دولت و سعادت و مراد منسوب ماختند - درین موجب که روز شنبه و پنجشنبه باهله معاویت تعلق گرفت - و درین دو روز توجیه عالی با ناظمان معاوی علم و عبادات متعلق شد - و جهت اختصاص این دو روز راهله معاویت آنکه شنبه منسوب ام است بزحل و زحل مرتبی مهائی و خاندالهای قدیم ام است - و پنجشنبه متعلق ام است بمشتری - و آن کوکب علما و مایر طبقات اشرف ام است - و روز یکشنبه و مه شنبه باهله دولت و سرانجام مهمام پادشاهی و انتظام امور جهانی اختصاص گرفت - و حکمت در تعیین این دو روز آنکه روز یکشنبه تعلق ندید اعظم دارد - که سلطنت و فرمادروانی از پرتو تریت او است - و مه شنبه تعلق نمی ریند دارد و تریخ مرتبی پادشاهی است - و روز دوشنبه و چهارشنبه را روز مراد گرفتند - و دران دو روز عرضی از دنده و خواص و حمی دیگر از اهل مراد بعنایات خاص مخصوص میشدند - و نکته در خصوصیت این دو روز آنکه دو شنبه تعلق بقمر دارد - و چهار شنبه بعطارد - و هر دو را نامور دیوانات منابدیتی حاصل ام است - و روز جمعه سلطنت نام خویش جامع مراتب مذکوره گشته طبقات ایام از عیضی عالم پادشاهی شهره در میگشند *

و از مخترعات (که در روزهای دیوان مخصوص دود) یکه آنکه (چون هر پر خلاوت همچری سلطنت میشد) - و آنحضرت هر پر آرای فرمادن هی گشته بزم دیوانی می آرستند) باواری تقاره طوائی مردم را آگاهی می بخشیدند - و هرگاه از دیوان بر میخاستند توپچیان بضدای ندرق خلائق را آگاه میگردیدند - و دران روز کرکیرا قچیان چند دست خلعت و خزانچیان چند درگاه زر نزدیک بارگاه می آوردند - تا در بخشش و کامروانی حلق تاخیر سه فرود - و چند کس از ملازمان شجاعت پیشه جوشن در برابر اینکه مسلیح بمنزدیک بارگاه می اینستادند *

دیگر از جمله مخترعات آنحضرت آنکه همه تیر زرین مطل (که کنایه ام است از سهم السعاده و سهم الدّوله و سهم المراد) ساخته شده دود که بهر یکه (از ارکان دولت و غیر آن) تعلق میگردد مهیمات آن سرکار بجهن اهتمام او سر اعتماد می پذیرفت - و مقرر آنکه مادام که صاحب هر یک ازان بهام در تمشیت اموریکه متعلق با آن هم ام است بروجہ کوشش نماید (که مهتلزم رضای الهی و مستوجه دولتخواهی باشد) منظور غاییت بوده بر میخواهد اختیار ثابت و پایدار ماند و هرگاه (از شراب جاه بد مصمت شده جاده اعتدال گذارد - یا بواهله غرضی نظر از دولتخواهی پوشیده)

نرسدۀ در نارار موداگری در ماده‌هه موه دریان (آند) مدلادی مال تکها صند شود - و ما در اعتبار و حاده انشان بدلزایند تمحضر دلیای این طبیعه صورت نه پدردروه

و حاطر منص مایر آنحضرت از منادی احوال ما حال بر احتیاج امور دینی و اظهار حقائق ملکیت توجه ناسیم آراشمه دیان و میت (که حضرت گنبدی صنایی مردیوس مکتبی از کان بعد هار توجه مرموده حضرت همانانی وا شیخ نصیت مهمات در کان گذاشته بودند) دوره آنحضرت حوار شده در اطراف سه سر دشت و مرغوار منکرده - در آنلی راه مولانا روح الله را (که بشرت آخوندی آنحضرت احتمام داشت) مساظط ساخته مرموده که در خاطر همان پرسن می‌داند که از هه کس (که درین راه بخش آید) سامانی اسان مال گیرم - و بنای اماں دولت برلن نهدم - مولانا بعرض رسانده که بلام نک کس هم اکتفا می‌توان گرد - فرموده ملهم عدی در دل چنین العا منکرده - پس از طبی ادکن معامیه مردی در می کهولت پددا س چون از پرمند که نام داری حوب داد که صراحت خواهد - و متعاقب آن دیگرست (که بر دلزگوی هدم نارکرده بطریه مدرده) بخش آمد ^(۱) حن از لمش مول گردید که مت دولت خواهد آنکه بر زبان اهان هنار گشته که [اگر مام شخصی دیگر (که بخش آند) معایت خواجه ناسد] از عرب اتفاقاتی ممنه خواهد بود - و درکب صراحت از اتفاقی معادت طلوع خواهد گرد و همان مام مردی (که نارسے خان مشیراند) در بطر آمد - حن پرسیده (که نام تو حملت) گفت معادت خواهد مکازل رکابی معادت اران گرامت علما در بعثت و ختیر اعاده و بزید همگان بحقوق اتحادیه که این صاحب اتفاقی معادت می‌نماید از لی بصراتی احمدی کاملا در لس خواهد گرد ده

و (حن این مرد عدی از موت بعمل آمد و گلیس امده از خوبیار معدالت سرمه و بازه گست) اماں از ادظام همای درین و دندا در صراحت و در لست و معادت نهاده - و جمیع مازمان بد که انسان ملاده نیام موقوفنای مالکه میزنه را بهم نعم صنفم ملحده - آنکه و اتریا و آمرا و دُزرا و آنکه سده دان را اهل دولت گفته - چه چهاد است که می‌نماید این نامه در حبر معاریج در لست و تسلیل ملتمر بدهم - و حکما و علماء و مدور و ساده و مسائخ و نهاده و سُمرا و بزیر نهاده و مولی و اشریف و ادالی و اهل مهادت خوبندند - زیرا اه ارام این معادت‌هان ر و معاحبت با این مریم شر فده سبب (اصنعتی فسادت اندی سب و زایدیه و اصحابی

در هر من و هر هنرمند استاد یک‌افتد (الله) . استاد این فلن بدبیع نیز گشتند . و گارنامه‌های غریب (که دو تراها متصدی بیان آن نتوانند شد) درین روشن چون هایر پیشها اران مظہر کمالات ظهور آمد . و از حامیت این دایت قدسی صفت چه گویم و چه بیویم که یه شاید تکلف هر شخص [که در هر فن از دنی اقسام داشتوري (چه از حکمت پروران بالغ نظر و چه از صنایع پردازان صاحب هنر - چه در امور کلی - و چه در اشیاء حزبی) سالها مال پیش استادان دان ورزش آن روش کرده باشد] چون بشوف ملازم این دقیقه یا نکته دان همه رس میدهد خود را از دین فرزندی دادش گم کرده در مقام حیرت می‌آید . و بخاطر میگذرد که همانا اوقات آنحضرت بعید این کار صرف نشده است . و باز میگوید که چندین مهارت عظیم که را نتواند دارد موهنتیست خداداد . و از دنایع آنکه در مشارب مختلف و مدارج متنوی در یک مجلس میر میفرماید که در طبع جهان آرا دشوار نمی‌آید . حکماء و علماء و فضلا و صدعتگران دیگر را کجا حوصله وفا میگذد که بعید روش خود زمانیه صحبت دارند . این دریافت تله و این حوصله در قوت بشری نگذد . بلکه طاقت ملکی بر تابد . آیز تعالی این گوهر والا را بجهی انتظام عالمیان دیرگاه دارد .

ذکر تنهی احوال سعادت منوال حضرت جهانگشای جنت آشیانی - و شرح

بعضی از چالائی مختصرات و قوانین آنحضرت ^(۶)

چون (انتظام مهمات پنجاب بنی‌حضرت موصی حب‌الله‌شاهی حضرت شاهنشاهی صورت دلپذیر یافس) حضرت جهانگشای پیوسته در دارالملک دهلي عشوت آرای باطن اقدس بوده در نظم صهیم ملکی اشتعال میفرمودد . و در تعمیر ممالک و استیصال اعدا و تسلیم اقالیم دیگر توجه عالی داشتند . و مکرراً میفرمودند که چند جای را پای تحت ماخته در نظام هندوستان کوشش میفرمایم . دهلي و آگرہ و حونہور و مہما و لاہور و قندوج و بعضی ممالک دیگر که صلاح اوند و هرحا لشکری بسیاری یکی از هوشمندان دورین رعیت پرور عدالت گستر مقرر میسازیم که آن دو ای محتاج بکمک لشکر دیگر نداشد . و زیاده از دوازده هزار موارد در رکاب مغلی نگاه نمیداریم و میفرمود که صندلیهای مرتع از طلا و نقره میفرماییم که بسازند که در داری عالم شاهزادهای کامگار و مردی (که در بساط قرب بمرید عدایت همراه باشد) بموجب حکم عالی نشسته شرب امتنیار یابند . که غالب چنان است که دیهای بزرگ عالی فطرت دیدا (که بدل‌لصرای اخلاص

دھشت رایات حبانی حضرت شاہنشاہی بصوت پیغام موحبد امر عالیٰ حضرت حبانی حست آشیانی

درین اینا (که خاطر حبانی حضرت شاہنشاہی بدان و داشت نظام آرامی ممالک
هندوستان بود) خدراهای ناچرخ از شاه ابرالممالی رسیدن گردت - که از نادی مانگوار دلنا
لک مصی کرده در آزار حلقه میگوشد - و در مصالک حلقه حکم نادشانی ملوک میتعاد
چون حضرت حبانی را ناد توجه خاص بود امثال این اختار را خلاب واقع انگاشته بر اخدراع
اهل حمد و اندیاع ماتوان بدلگان مرد می آوردند - نا آنکه خدرا برآمدین سکندر از کوه
در از دری معلق شروع نامست - و نزد بیگنی بتوست که این سند زاده بدمست مردخت حل حاکم
لکورزا حکم بعلرداده کم خود را بیجای او مقرر ساخته است - و در حریله پادشاهی دست درازی
میگلند - بخاطر اندیع حضرت حبانی (که آنسته صواب نمای ملک و ملکوت بود) نالهار ربانی
چنان مضم شد که نجیاب (که از اعاظم موبای هندوستان است) بیامن حرامت و حکومت
حضرت شاہنشاہی و برگاب را قدمت و عدالت آن نور بخورد اندیل رونق بدرد - و ساده ابرالممالی را
اگر مصلحت باشد حصار و آشیاد مردمت شود و نفرخون درین تردیکی محترمات نتیعه مصممت را
از بابل طلب منع مراثیم بخیاب در بصری مارمانی حضرت شاہنشاہی بیش معاهم در لات امت
هرچنان لسکر اندیل آن مقدار بود که دیع مکندر لمانک لکن بجهت مصالح ملکی و طبیعی نام کمک
مذکور ساخته ارائل مال (۹۶۳) بصدق و شصت و سه در ماءمت مسعود (که حلوس اریک
هفت اتلم را زیند و ملطلت اند بیوند مان انتشار اماده) حضرت شاہنشاہی اندل بخورد الی را
بائین ملطلت و شکو اندیل تعیین نرمودند و نیرام خان را بصورت اتالقی آنحضرت ساختند
و بمعانی تریلت آن اعضا ل دولت دلماں بجهات بعثات حضرت شاہنشاہی حواله شد - و حمی کایدر
از ارباب عائدت و احاص در رنگ اصرت اندھام آنحضرت احمداص مکرده رخصب پانتند
خون مرکب ندین آن نور بخورد الی ری بسیورید و مکندر مازمان عتمه اندیل (که در حصار نیزه
دولت) معاذت در یافته مسارت بدرگاهی خاطر شدند و درین مکان معاذت درود اندیل مربر
سلسلی (که در سلا حمی خدمت و لطیف متفیدت بخطاب رومی خاتم شرف المتعاصم
بائنه بود - و در نزهه آتسیاری و بدقیق اندیزی مین ندشت) دولت مازم حضرت
شاہنشاہی درست - و آنکه بدرگاه اندیز آنحضرت از نکجا میگردید - و دو تدک فرمد (چنانچه)

و ملا غیاث الدین را پیش او فرستاد او این فرستادها را متوجه ساخت ایشان جمعیت گنبد را پنهانی داخود متوجه ساختند و لغوش و همین صریم درون قلعه را دست آورده دبوش را امیر کردند علی قلی خان میر اوز را بدرگاه معالی فرستاد و داعوه این وانه عرباطین عدامت متوجه پادشاهی گران آمد و فرمان عذاب آمیز علی قلی خان صادر شد که چون اظهار اطاعت میگرد و میتواست که دستور آید بار را چرا بندگ رسانید و بعد از آنکه دست افتاد چرا نه حکم کشت آنحضرت همگرا دهترانی بساط عزیز همیغرومودند که شاطر پیشوامت که این مرد را بیند اگر از همین پیشانی او دشان حتیت دستی خوازده شود اورا ذارش فرموده توانست بظایم فرمائید

و از سوانحی (که درینولا بطا برو آمد) نام پاسیع میورزا حلیمار است و شوهر این بطنی احوال آسمت که چون رایات جهادگشا تنهشیر هندوستان نموده شد تردی بیگ خان (که اندراپ و اشکهش در جایگیر او بود) ایکم عالی سعادت همراهی یافته و مقیم خان از جانب او درای انتظام چایگیر مازد میورزا همیمان درست را خدمت داشته و قصد این مسال (که چایگیر تردی بیگ خان بود) نمود اولا از راه گریز درآمد که پدربریک پردازی متوجه خان را نشود که چون آن صور دوست میورزا پردا آردم در اشته بمه اصره اندراپ تیام نمود همیم خان ناگیری اهل و عیال خود را همراه گردید درآمد و خذگ کدان خود را باز میلکه درآورده نکل آمد

و از واقعاتی (که در آن ایام پدید آمد) کشتن حیدر مسند خان آخره بیکی بود غازی خان پدر ابراهیم را که سرسروری صیغه اید و شرح این ماجرا آسمت که چون حیدر مسند خان را به عیانه درستادند غازی خان (که حاکم آستادون بود) تاب مشارمت نیارده در حصار بیانه متخصص شد و بعده و ایمانی (که از حیدر مسند طهور یادت) اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد حیدر مسند چشم بر اموال و اسباب او دوخته و قفس عهد نمود و شمشیری امتدالی او را بقتل رسید چون این خدر بمسامع قدیمه حضرت جهادگانی رسید مستحبین حاطر عدالت پیوند نیفتاد چون در دوست نود و اولی درآمد هندوستان سیاست ظاهری او موقوف ساخته و فرمودند که او دیگر کهربخواهد بست و آنچه تا سپری شد او این همان ظور (که درین قضا ترمان گذشته بود) بظهور آمد و شهاب الدین احمد خان را (که میور بیوتات بود) سهیت تحقیق این معامله و تشخیص اموال او فرستادند و خود ندوایت و اقبال همواره در رعایت رعیت و تعمیر جهان و رعایت صور نوده اوقات گرامی را صرف مرضیات الهی می فرمودند

و از ویابع (که دران بردیکی بظهور آمد) ^{و میتواند} بتواند است - و آنکه از گفتگوی بصری او آنست که او از آهاد النّاس بلکه از مساعیل اردی اهال بود و قدم (که وابات نصرت بعد از میم مهریک بمحابی دهلهی بهشت قرمود) این ملکه همچو از ایش را گرد خود فراهم آورده دست بعاصت و باراج دراز کرد - پسونده غنائم پدامت آورده است - و بمقدم داده است - و از روی گزین پسونده هر ایش بناز بدرگاه بوشی - و آن بولعی مهریک ماحده تاخته سهل را در بصرف درآورد و خود در سهل نشسته نصر خواهد خود را (که عارف اللّه بام بهاده بود) ^{۱۲} نرساند در اندود رای هصن خلوتی (که از اعاظم امرای اتعال بود) بیه حلق ویران شد - و بعد از اینجا خود را بگاتن کوله رسانید و آن نواحی را ببین و عارض کرد و در اینکه دارکشیده ما رک خان (که از روزگار اینسان بود) خدگ بیه ترکانه کرده شکست نایم - و از آنها بیدار آمد - و هر چند (که این دروانه عادل برسند هر ایش درست است - و اثنا هار بندگی و بندگی خدمتی کرد) اما معل او ناگول او موافقی نداشت - با از انداده اگلیم دراز کرده مردم را از خود ملخص خاتمی و ملطابی داشت و علم و نقاره بعثتله است ^{۱۳} تنها مدعی دننا نداشت - خود ای خوب نیز فرمد هال است او بود - بارها از دیوانی کی ما دنونه هاختکی و ابله طرازی خانه خود را بیاراج داده بود - و همواره از حرکات نامنظم (که شرکت بمحالن داشته باشد) بظهور آمد است - ^{۱۴} مکرر این معنی بمعایع ترویجی و ملک رسید هرمانی تصا هر یاران بعلی ملی خان شیخالی صادر شده که اورا بدرگاه معنی فرسد - و اگر سر از اطاعت پسند دنبیه نماید - و در همین اینا (که دیوانه از رکی خان شکسته باده بیدار آمده بود) ^{۱۵} ملی تلی خان لر مهمنات میرت نارخ شده بسیل رست - و بعد لر مراع مه مات آنها بیدار آمد هرچند علی تلی خان کس بطلب او نرساند بخشی از فرست - و گفت چنانچه مو بلدا و ایشانی من هم از خانه دارای این موقلم - و اس وقت بزر سخنگوی فرمان - آخر امر علی ملی خان هنگفت پسند آمد - خوبی اور دنون فردیکی شکست یافته بود در تلخه بدلز مخصوص شد - و عمره داشت مدرگاه مدقن نرساند - خوبی احوال او بعریش مقدام رسید آنچه فرست نام مخلص را درست داشد که لورا مصلی علما نات و ادشانی ساخته باشد تبریز سرانه ایل ساره - پیشتر از نیکه (ملک بیدار آمد و این مزد که نجات رساند) ملی تلی خان اورا گشته بود - و سچمه ایل هرگذشت آنکه چو (ملک تلخه را مسحیم کرد و مصادر این ادعا نات و تاریخ نمی گزد) ملی تلی خان سخنگوی بیگ نات که ای

آب میداند - و همواره فرمانبرداری خالق و کامروانی مخلوق پیش نهاد همت والا ساخته
هریر آرای خلاصت بودند *

و از وقایع (که دران آیام موده مزیک همروز باطن اقدس شد) آمدی شاه دی اتگه بود
از دارالاقبال کامل - که خدمت‌الاممی مخدراست تدقیق عصمت آورد - و خصوصیات احوال بعرص اقدس
معرض داشت - و مزدگ مسروت بخشش رسانید - که از خدمت‌مطهر ماه چوچک بیگم ایزد
همتی سخن دو زندگی کرامی کرامت فرموده است - آنحضرت ازین بشارت دلگشا ر بود روح پرور
شکر ایزدی بسایی آوردند - و جشن شادمانی ترتیب داده دقیق مراد در دامن اهل روزگار ریختند
و نام آن گلدن اقبال را فرخ وال بهادند - و شاه دای را مزدگانی این عطیه غیبی خطاب ملطانی
کرامت فرموده با تحفه و هدایا روانه کابل ساختند - و بمناسی توحه و التفات معادت
آختصاص دادند *

و از وقایع (که دران آیام روزی داد) آمدن رستم خان بود - که در سلک امیری معتمد افغانان
اندظام داشت - و مجمله این قضیه آنست که چون اتگه خان و جمیع از ملازمان دارگاه دولت
متوجه حصار شدند روز خرداد ششم شهریور ماه موافق چهار شده بیمهت و پنجم رمضان
در دو گروهی حصار فزول معادت نمودند - رستم خان و تاثار خان و احمدخان و پیر محمد رهنگی
و سجی خان و شهاب خان و تاج خان و آدم خان قیام خانی با همیع از افغانان از حصار برآمدند
عرصه پیکار را آرامندند - و با وجود آنکه (افغانان قریب دو هزار کس بودند - و اولیای دولت فریب
چهارصد کس) جنگ عظیم در پیومت - و دنایید الهی فتح روزی داد - و تا هفتاد کس از مخالف
در میدان نقتل رسیدند - و رستم خان گریخته قلعه حصار را مصیط طکرد - و مساهدان اقبال نیمه روز
به محاصره آن پرداختند - چون کار در دشوار شد قول طلبیده دید - و رستم خان را با دامندها
فریب هفتاد کس مصیحوب میر لطف و خواجه قاسم محلص درگاه والا فرستادند - و او
با همیع کثیر آمده بدولت آستان بوس هر دلند شد - و بعد از چند گاه حکم معلق شرف بعاذ یافت که او را
جایگزین مناسج ساینده - اما دشتر آنکه مزیدان خود را در نکرام نگاهدارد - تا هم مسلک هر حممت
مهلوک شده باشد - و هم راه حزم و احتیاط از دست برقه - آن ماده هر کوتاه‌داریش ازین شرط دولت
(که سرمایه امتحان سلسله عبودیت بود) این نموده در مقام گریختن شد - چون این مدعی در پیشگاه
خطاط مقدس پادشاهی پرتو ادعا کرد اورا معتقد ساخته به بیگ محمد ایشک آقا سپردند *

(۱) نصیه [ح] چوچک (۲) در [تعصی نصیه] مصیحوب میر لطف - و نصیه [ح] مصیحوب علی قلی
میر لطف الله (۳) نصیه [ح] مورید حود را (۴) در [تعصی نصیه] بیگ محمد *

لاهور تعدد مردم داشت - که اگر مکندر از گرهستان درآمد - در منابع وقت دست اداری کند تدارک آن
بپوشید اتفاق نموده آند - و سرای عام مهمات صونه سنجاق دهستانه تعریض نافت - و سجهت حکم
هولی هامانه و طعیان پاران بخاطر اسرف رمید که وزرسن چند دران سرزمین دلکش ناگامت فرمانده
درین اینها عربه داست مکندر خانه لوزبک رعیه که چندین سلطنتی بدارالحکم دهلي درآمد
و سخالان مأب مقامت بغارده مراو بپرورد - مصلحت آدمت که بپروردی پائی سمعت هند و مدان
بمسند شیخی آن خدیو زمان هریللد گردد - نامناع این بوده از هامانه نهضت عالی
در مسوده روز نجاشیه عرب و مصادر حاصل مذکور در مقدمه گذشته (که در سبی شمالي دارالماک دهلي
بر کثار آبی حون واقع شده) بروی احوال مردم داشت و در چهارم این ماه درین شهر معمقر
اورونگ خانست شد ۰

و نهیں روز دو النای راه حضرت شاهنشاهی مور پرورد اقبال مروع ہامرہ حلامت نہ لے کارے را
پیشمند زدہ شکار مرسوند - چنانچہ حضرت افریق اهل شکار شد - و اصحاب دریافت بہ شکار
مخصوص اعلیٰ نشان یادنہ کامناب محرّت گشتند - و حضرت ہمانی (کہ از اندیای اس سفر
معارک ما زمین بدهلی و نیم هندوستان ترک نہاری حدوانی مرسودہ ندویہات روحانی
اسٹلناج می مددید) امرور کمی انعامات بخاطی آورد : حکم شد کہ از گوست آن نہلہ کلہ بارہ را
حشک کرده نہاد دارید کہ چون بعد از رمضان تھوڑے مدل فرمائیں اول ایں گوشت
تہاریں خواهد مرسود - و سیدهای سکر لحلی آوردند - و ہمیں مازمان مدد خلافت بمقامی عالی
و ہائیکریاں لہتی شرف انتشار نادہا - سرکار حصار و آن بواعی تھانگر مازمان حضرت
ساغنشاهی مقرر شد و تفاوں گذری کار آکا اس را حصارِ خواہی روزگار دالستہ مددداً بدولت
روز از زیر آنحضرت نال گرلنند - بدرام خان را مربک مہر زد و دیگر پرگنیاں منفردہ معافات دد
و مردمی دیکھ خان را بدولت مرتضیاند و مکندر خان را باگرہ - و علیٰ تکی خان را بمندل
و خالد مسٹہ خلی آخندہ ہلکی را بجهات بیادہ (کہ مردیک ندار اسٹہ آگرہ ویع است) بعین فرمود
و بدوامین نتارم پادشاهی و مردیک انتظام آن مکدوپو صورت و صعنی هندوستان برمیانی دولت
و سعادت گست - و طہنات ہائی و طرائف خذائق علماء امیں گشتند - و آنحضرت در ملکہ
دولی بودہ ہمیشہ بمرحیثت ائمہ بصر میردید - و گلیس سلطنت را بہ وہدار داد و دعش

(٢) در [پیش نمایه] دسته در زنده (۲) نسخه (۲) آبرو (۲) نمایه (۲) دلسته نیزم در زنده
رط [الزین الصدر] ۰

اد را بِ اربابِ خلاف توان دانهست - اما ازان جهت (که تعاویب این ورار نمودها را مانع آمد) تا بهزار حان کندن خود را از مهلهکه دعات تواستند داد) از قسم اهمال و املاه آن گروه بخت برگشته توان شمود *

چون بتدائید ایزدی اینچندین موهبتی کُری بظهور آمد آنحضرت برسند داد و دهش نشسته اندازه کار مخلصان جانسپار و خدمت هر کدام از ملائیان جان بثار امتیاز فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از خرف ریزه خدمت فروشان مخن در میان آوردند - که این فتحنامه نام که نوشته شود و حکم شد که هر کدام مبلغ در بیویت خود را بمقابل عرض مقدس رساند - شاه ابوالعالی (که سرمهست باده غفلت بود) از بیعکری اراده آن کرد که منشور این فتح شکر بیام او شود - و پیرام حان (که در آمدن هندوستان را بسیعی خود میدادهست) و تازمان فتح برخلاف حمهور مردم موافقت رای جهان آرای حضرت حهاده ای نموده در تمهییر این ممالک و امتداد مخالفان اهتمام میکرد) خدا خار خار این آزد داشت که فتحنامه باسم او طراز امتیاز یاره - و دور نیمان کار آگاه معنی (که فتح را از میدفت و اقبال حضرت شاهنشاهی نور پروردگر الهی میدانست) گوتش هوش و چشم نظرگی بازداشتہ تماشای منشوران میکردند - و معامله وهمان انصاف گرین این فتح بزرگ را (که در روز بودت منشوران این نور حدقه خلافت لمعه ظهور نمیشد) از توجه حضرت شاهنشاهی دانسته دیز از مخن سرائی این مردم حیوت اوزا بودند - تا آنکه حضرت جهانگاری از روی الهام رنایی برحقیقت کار آگاه شده منشور این فتح بزرگ را بام نامی حضرت شاهنشاهی معنون فرموده هست پیرام خواطر مخلصان دور و فزدیک شدند و از وقایع عجیبه (که دران ایام سعادت مرham سانح شد) گروتن خواهه معظم است و میمی این سرگذشت آنکه نوشته چند سطح حواه درآمد - که از کونه ادبیشی و تباہ خردی بسکادر مخنان با تدقیق نوشته اطهار دولتشاهی او کردند - آنحضرت را نگایت بدیع دمود از خواهه امکشاف فرمودند - چون روی انکار نداشت در حواب کفت من این دولتشاهی پادشاهی ادبیشیده بودم - و بتعهد آنچنان کردم که این نوشته ای نظر از دس درآید - تا بمن دیشفر اینفان مدلول داشته هم را سریراه خدمت شایسته گرداند - حضرت اورا متعبد فرموده بهیوقایی سپرندند - و بعد از میان و حراجی همچو این مهربانه از راه هاما بهدار الصنطیع دهایی متوجه شدند و چون ربات رصربت نسماهه بسید شاه ابوالعالی را ناجمی از هزاران درگاه (هنل محمد قلی خان رئیس - و امیرعلی بیگ دوئی - و مصالحه بیگ - و ابراهیم خان اوریک - و حمیه کثیر)

کتابخانه اسلامیه دارآمدہ مکتبہ سیاحی آورد هرچند دران روز مقرر نبود (کہ ہنگ درگ سرای عام ناہی) اما (چون امر سے اور بروہ بعد میر نظیر آمدی سی نبود) رفته وہ مارگ بند دار استعمال افروز - و آتش بدلکار بلندی گرفت - اتفاقاً نصرت فریض از اطراف دارآمدہ بعد از سرای چرم میزبانی انسان دید - و نقش مصاف دلخواہ نصت ۰ ۰ شعر ۰

- ۰ دو گوشه آعنی از های هندسه = و میانگفایی زمرة نایی هندسه =
- ۰ دو لیکن رز دیو خلیج کشیده = خلیج و ملک را صفت برگشیده =
- ۰ تراک بدر و چاک چاک شمسدر = در دیده صفت بدل و زهره شدر =

و دینم اقبال اند آتصال هصرت شاعر معاشری مفعی عظیم روی داد - و آنچه فراوان ندست اولنای در لیب درآمد - و حمیم گنبد از مصالغی مذکور تعلیم مصلحی مذکور میگردید - گنبد با همی حود را بد اند که کویه متعال (کند) - نکه از دلوران حواله مهاتمی خود را در اندی راه گنبد رساند گنبد حجیم دید (که شخصی مصدی او دارد) پرگشت هرچند نعمت پشمیر گرد شمشیر ندست نتفخاد بعد ارسی بسیار او را از خود در راه حاده خود را از مهلهکه هاں بدری برد - آرسه کار ندست معدان دینا و معروزی هاده هر اس چنانچه و هصرت عهاناتی در مدن کامبایع دینا (که باده مرد اندک اس) هوسنده بوده ندارنده درگاه ابردی بودند و با طبقات رمانه از کمال داشت و بعیس سلوك هیغه و دیده - اگر چنان کامناب شوید چه در ریاضه مرمان برد ازیز سلطان خرد بگز بر مراد منه زد اول نعمت درست بیهوده - ثانیا اگر شش در کار مزین حال او میسوه - ثالثا بارهود ظهور بکره ای شایسته بحسب آنرا سخون روا بینید و دیگر را هر داد از دادگر بی شناسد - همانه مقال آنکه آنچه حصر برای سلیم بنای مذکون اریاب صورت داشت از مراتب بنای داری برسکر معتبر اند عارضه همیانی ظاهری برد اخده سعدات بذیر ابردی تجاهی آورده - اگرده [درین مراتب گذشته اکه نیز هندریان سد] نیز هصرت گندی مهاتمی بود روس مکنی کارنامه بود - حدانه ساره آستی گدارش پاوت] آنها هوسنده لعنت داده که مثل اس نادره بگز بوده - غیر الواقع اربی گزنه متعی اکه پنده که با حدیث خدمتی بخشنده بود و او از درگاه اکبری ای ایهی در زمانی بادستی گمیرشان دیده اند مکاری ای نعمت داد و هزار از اندازه بین سد - ازین هفت (۷) هنریه دوکت گریمه اندیه از سام پنهانیان گذرت همچو از ملدمات اندی اولنای دولت سران در پیام - و از آنات

در ملازمتِ حضرت شاهنشاهی در بیان قراولان خامه سعادت امیدوارد. و آنحضرت (که پیومند خود را در ملائی طاهر داشته از خیر میپوشیدند) و جمال شوکت را در نقایه‌ای گوناگون محتفی میساختند) از توجه این جانور بدیع پرده دیگر نقاب جمال خود گردانیدند. اما اولمی خورشیدی و شمامی مشکی را در حیات نتوان داشت - آنروز (که شخت سرا بدارش آموزی و دولتمندی میکشید) و بسعادت ملازمت دره رو شام کمالات این سرگزیده‌ای میساخت) پجه سجده‌ای شکر بیجای می‌آردام - و ازین درابت ملازمت چه گامیاریها داشتم - تا در این صورتی و مدعوی سریلند گشتم - و خلوت سرای قدس دل را از خواهش نصوان پاک گشتم - آنون (که دوست شکرگذاری رسید) - و مید واهم که مهدیدگیها خود را در بیان آدم را شکر بیجای آبرده باشم و هم چراغ بینش در راه تاریکاران دهاده آید) نے نکاف ازین (که در خدمت - و معامله داد و سند در میان است) آزده است - گاشکه آشنای صوری نمودم - و در هاک ملازم طاهر مندل گشته تا هرچه گفته و دوستی ظاهر بینان کور باطن این کس را از گرو خوشابد گویان ندادند - و از صوری صوری من جهانیان بی به قصود نموده گامرو را کشند - سیدحان اللہ مدان نامهای باهتمای (که در اب ارباب تحریر (که عشیر کمالات این خدیو زمان ندارد - ولکه بسما صردم باشند که حز ظاهر آرامده چیزی نداشته باشند) رقم پذیرفته است) دهانیان معامله را بهم بواسطه آنکه (در میان داد و سند نیست) ملاح نامهای مذکور را از قسم خوشامد نداشته اطهار حق می‌دهند و آنروز (که حال پیشوای اهل طاهر و باطن بقلم صردم) من بی برد مراج زمانه را بیار نامه میدگی صردم بر دوست خاطر باید کشید - اما چون نظر من اول نیان اعتاد (که اندک از بسیار از شکر لازم نیای آرم) ازین نار صردم آزار آزده خاطر دیستم - و چرا ناشم و حال آنکه نذیت در می خود گامرو شده مشعله دار شکنیر گرم روان گشته است - و همچه کثیر پذیرای حق شده شاهراه صدق پیش گردد - آنون ازین ماحرا (که آخر شدی بیست) نار آمده بسوسن (که دودم) صیروم *

مهملاً فریسب چهل روز حضرت چهانبدانی کار و صادری مسازده را (چنانچه آئین اقبال باشد) بتقدیم میرهایدند - و لوازم اهتمام نیای آورده بازیش معرفه نموده دلایل مخلصان را اعتضاد می‌کشیدند - تا آنکه بتاریخ دوم شهر شعبان سال مذکور (که دویست ترند ملارمان حضرت شاهنشاهی بود) خواجه معظم و ائمه خان و جمیع کنیت رونه کارزار کردند - و ازان طرف

ظهور گرامت علیا و شارت مطمئن از حضرت شاهنشاهی و دیگر موافق اقبال

هر چند (حضرت شاهنشاهی صعیس را نقاب خود ^(۱) در پرده آرایی می بودند) اما ایندی همان آرا خود متفاوت (که حال معمولی اس بروگ زمان ظاهر گردد) بی اخبار امور بدینه (که هر یک شاهزاده است عدل بر علیه امداد و حمایت) بعالم ظهور می شاند - و آن حمله حواری عادات [که در این آن از حضرت شاهنشاهی (که باطیر منصوص مطابق مظہر امراء اُلیٰ و ظاهر قدری مطابق مصادر تواریخ نامدناهی است) نظہر آمد] آنست که آن حضرت بر بالی نامه از شهر نرامدہ بظیر اعلام کسی خود را بر لکر محالف اندلخته باما می فرمودند - لشکری با آن عظمت را (که شکست آن در اندیشه کس نگذارد) فرمودند که در چند مدت این را مردم ما نازح خواهند کرد خاصه نشینان بخطه صورت (که بدور پنهانی امنیت داشتند) و مارها از لی بور بروزه اُلیٰ خواری عادات و ندای عکامات مساعده کرده بودند) ازین موبیع صورت مرham حوشیدت سد زبان بشکر اندی گشادند - آرست اندی این امور بر عادات پرسنلی عالم صورت بعده می باند - آن حق پرسنلی معنی پس (که سواد پیش اس روزگار روش دارند) این معنی و مدد مدل اس لر چندن بزرگ صرعت و معلی دیر می اندارد ^(۲)

در این خواهه علیر ناظر (که از خدمتگاران مددم بود) از کابل آمد و استعداد ملازمت نمود و حضرت همراهانی آن در لشکر را در خدمت آن بور بروزه اُلری سردید - نتومند در ملازمت بوده از فاع و اغوار هدود و مدن بمرتفع هرچس می رساندند - و اعلی هدف را پیش آن نیانه روزگار آرائش مددان چون طالع اهل هند در چند صورت پادشاه ظهور عادت داشت طرز این مردم در صراح اندی خوش می آمد - و اول بار (که آن حضرت را سکار چند مدل شد - و حدنه سکاری در نظر اندی درآمد) اینجا بود که ولی امک ندر خان همان حمله (که در حمله ماجهیواره از اندیان بخدمت آردا بود - و نیم ^(۳) باز نامد است) پرسش آن شر ساز مددگار اندیان کرد و دور بدلیم گاردن (که مردیک بخلاف صورت بود) ازین پذیر ندای سعدی سعدی مرتضی مرقدودیت بے الداڑه بی بردید - و نکاهی آن حمله دیدند نام شنیمه نون که لر معمنت ددم و نزد اخداش بخطاب نیم خانه نمیزد - و امروز (که این شکر و ناما و لر مدهمه اخداش شدند که هر چند واه بتوانند روم نهاده منکرند) نتیجه خان

(۱) مر [آندر نهاده] [د] اندیه (۳) در [آندر نهاده] که بغير بی دیس بیپ (۳) سلطه (۵) بی

(۲) سلطه (۵) نتیجه بار (۶) نهاده (۶) (د) در [سلسله] [ج] بگشته

بدرگاه آوردند - پُرَن احصار دست روزِ دهان روزِ ناخُج بود . حسیدات شکر ناخُج بودی ایام آرداده
دستِ داد و داشش ارجا بایل گشیدند .

چو سکندر بو سرگدشت آگاه شد با هشانه هزار سوار داشته ای تمام شده بموکبِ عتبی گش
دیرام خان از دو دو عقل دشیعت در هر دو نهاد باعی روزِ داده اوازِ قادمه ای بی و خواسته داری
بقدیم رسانید - و عرائضِ مذکوی در گاهِ والا ارسال داشته استه ای فوجه نمود - پُرَن در ای تمام
عنهِ مقدیم آن بگانه آتی از هارضه نوایم آزیده بود نیام بود آن به من آرامی نهادت یافی
حضرت شاهنشاهی را (که همواره وظیفه و انتقال دنی را در دوست است) نهادن و میخواهد . هر روز مواب
اتبال این خدیو جهان از خواهی گهیز درز بودند بود که حضرت جهانی را میست کامل بیشی ناد
و آنضرت دولت و اقبال هم از هر دو صدیتِ حدایی و هم از زوی احیا همچنانی خنجر
و نصوت سوار زدراسته شدند - و براص صواب اندیش (که از این امیتی زمانی زمین بیوی) مخترع و میخواهد
که عوحت خان شقدار گهیز و دایوس ایگ فوجدار پیشان و میرزا شاه سلطان ایون و همچو خودش
خریذه دار این صوره را شد - و شب عقده رچیت میگوییم که خواه عربی سهی بموکبِ پادشاهی
نور پذیر شد - و آمرای اختص بپیش دسته ایت میزست افسیز باهای کوس شاده ای زدند
پاپرده روز آمرای شیاعت آنین در مقادیه چنانی لشکر گران دشنه دهنه داری میگردند که طلوع
رایاتِ جهانیاب شد - و در باعی که نزدیکی شهر بود سراپردا اقبال زدند - و آناب فخری در زخم یکه
سراوار باشد قرار داده عساکر متصوره را پیهار فسم و میخواهد - و یکی نیام گراسی حضرت جهانی
اختصاص یادت - و دیگرے نامی داری حضرت شاهنشاهی میادت پذیر شد - و دیگرے را
پیش ای ای ای و دیگرے را ده دیرام خان معین ساختند - و هر کدام از صورتِ لشکر اقبال پیویست
که راجه هادیان جان سنته مساعی جمیله بیانی می آزیدند - و بهادران جان پثار جانفشاریها میگندند
و همواره از طریق مردان نبرد آزمای بیان تبع شریعت و ایسین میگشیدند - و ارجاعیان از راه مردی
و مردمی معمول شده بود که دهانیان جاسپار را با هترام و تعطیم نمودم ایشان دره میگپردند
کوتاه بیدان اسباب پیش کثیر عساکر مخالف و قلت لشکر پادشاهی را دیده باندیشهای نا صواب
خندوک دلهای میشند - و دور بیدان مسیب دان بقوشی وظیفه و نصرت از پیشانی احوال
اولیانی دولت خوانده روز در همت از زدند داعی مزید نهاد پائی خلائق میگشند - علی الحصوص
نهاد مقدیم حضرت جهانی (که جهان تمکین و اطمینان بودند) هر کدام را بطرز مهاسب
دل میدادند - و جان میگشیدند *

گشیده - و عماکر اندیل بچهار موج متفقمه سد - قبیل شجاعت و اخلاص ندرامهان امام امام داشت و سرد از بیت برانعماز بحصرهان هزاره معزز شد - و بهرگنج حوانعماز بتری بیک هان قرار گرفت و سکندرخان نا حمعه از بیدر دمعان حان بدار مهرادلی معمق شد - از اینجا (که بیت شهریار همان برآکنی عدالت و سایر مرمتنات الهی مقصود بود) بکر ملکه عصی درگاه و او روز بروز در منبع و نصرت افرادی گرفت - اتفاقاً کمی لشکر مقصود ر گذشت ایشان از آب شنیده بالشکرست مرادان از راه مساعده رملده آمدند و مردیک شام مریعیش بهم پیوشه داد مردانگی دادند - و هنگ عظیم چاپ شد - دانش پیشنهای دزدین لشکر منبع نزدیک بصره های هنگ را بخود تراویداده بایی ثبات استحکام کرده بودند - و همه نهضهای گلرگشا درین بند مرد آزمایی بکر برداریها گردید تا آنکه سب درآمد بهادران و سدم حمله هدایت از اطراف رسد و در میزدند .

و از اتفاقات حمله (که مقدمه منبع سه) این بود که دران نواحی دشنه وابع بود بعامت پرگز از مشعل تابند ایرانی آتش دران داد (که خاته ایش ارجس و حاشاک بود) ایناد و در معنی هزاران حرع در رهگذر دولت افروخته سد - و مستقیق بدمونه که این تابند الهی نرمله سعی اهل خذف سد - و هرگاه لمعه اقبال در گشید آنچه (اصحاب براج بیهود حود دانشنه بعمل آورده) حرماده زنای آن گروه (گردید) - القصه این روشانی (که طلوعه نصرت بود) دو روزان ظفر نشده بر احوال مصالهان دواعی اطلاع داشته از اطراف بسیارگهای دلکرر حاصده بودند - و مصالهان از حال عماکر مدروری مدد عازل بوده میست در ماریکی می اندادند ما آنکه قریب سه ناس از شش گذشته بود که لشکر مخالف ناس ام قاره مدت دعاورده هر اسدمه نزار احمدیار گرد و منبع عظیم دری بود مدل و اسنان مرادان بدبست اولانی دولت ایناد نعاسیں عدائم نامعراص احلاص روانه درگاه و او بدوشه روز دیگر مذووه بیش دند - و بفتح و نصرت در شهری زده طرح ایام اندادند دهانی تلی سلطانی را (که از عقاب آمده ملحق شده بود) با حممه پدرست فرمادند .

و از همیش اینکه حوت خدر رملده میتارخان بالاسکرگران و اسداد دیام انداد ماهه دوار و مصالع حائل رساند با حممه از مسندان خطاب مرد بند که مصافت بسیار است با رسیدن ما دران لشکر درجه از این راهه نامد بظهور می آید - پس همان پیش که پیاده بعدنگی بکریا برد ندربروزا منبع و نصرت از رطاخانه الهی امداد مرماننم در همان هنگام نسبت دعا ملکه کرد یا مادلیش پشت دایی و گوب راهی مسلمت مرمه ند - خذ دروز از من و آنمه بگشته وید که مسجدمه رسند - و غفاری مرادان

بـهـانـدـانـي فـرـسـتـاد . وـ شـكـرـانـهـ اـيـنـ نـعـمـتـ گـوـارـاـ بـهـايـ آـرـدـهـ اـزـ اـنـهاـ رـدـانـهـ بـيـشـ نـدـ . چـونـ نـوـاحـيـ
جـالـنـدـهـ رـسـيدـ اـفـغـانـانـ گـرـيـشـتـنـ رـاـ صـالـحـ رـقـتـ خـوـدـ دـاـهـتـهـ . وـ دـوـاسـطـهـ مـنـازـعـتـيـ (ـكـهـ دـرـمـيـانـ لـشـكـرـ
نـصـرـتـ پـيـونـدـ پـدـيـدـ آـمـدـ) اـسـهـابـ وـ اـمـوـالـ دـفـيـعـيـ خـوـدـ رـاـ نـقـدـ جـانـ هـمـراـهـ دـلـرـ بـرـدـهـ . وـ آـدـيـ
اـزانـ هـرـگـذـشـتـ آـدـهـتـ كـهـ تـرـديـ يـيـگـ خـانـ مـيـخـواـسـتـ كـهـ پـيـشـتـرـ رـفـتـهـ باـفـغـانـانـ گـرـيـشـتـهـ خـوـدـ رـاـ دـرـسـابـدـ
تـيـرـامـ خـانـ صـالـحـ دـرـانـ نـدـيـدـ رـخـصـتـ ذـيـدـادـ . تـرـديـ يـيـگـ خـانـ لـسـهـتـ اـيـنـ مـعـنـيـ بـالـتـوـ خـانـ رـاـ
پـيـشـ بـيـرـامـ خـانـ فـرـمـذـاـ . كـهـ بـهـرـ نـوـعـيـ كـهـ باـشـدـ رـخـصـتـ حـاـمـلـ ذـيـدـ . سـالـتـوـ خـانـ آـمـدـ پـيـعـامـ گـهـارـيـ نـمـوـهـ
خـواـجـهـ مـعـظـمـ سـلـاطـانـ دـرـشـتـ پـيـشـ آـمـدـ دـشـائـيـ چـنـدـ دـادـ . سـالـتـوـ خـانـ نـيـزـ جـوـادـهـايـ هـشـتـ گـفـتـ
خـواـحـهـ شـمـشـيـرـهـ اـبـداـخـتـ كـهـ دـدـسـتـ بـالـتـوـ خـانـ رـسـيدـ . چـونـ اـيـنـ خـبـرـ لـمـهـاـمـعـ عـلـيـهـ پـيـوـسـتـ مـاـشـورـ
نـصـيـحـتـ بـكـارـشـ وـرـمـوـدـ تـمـاـمـيـ سـخـنـ رـاـ حـوـالـهـ تـقـرـيـرـ اـفـضـلـ خـانـ نـمـوـدـ . اوـ رـوـتـهـ شـرـائـفـ كـلـمـاتـ
وـ نـصـائـحـ هـوـشـ اـهـزـايـ پـادـشـاهـيـ رـاـ بـاـمـرـاـ (ـمـاـيـدـهـ الـجـنـينـ) صـلـحـ وـ صـالـحـ وـ رـاهـمـ آـرـدـ . وـ بـيـرـامـ خـانـ
درـجـالـنـدـهـ طـرـحـ اـقـامـتـ اـنـداـخـتـ . وـ هـرـكـدـامـ رـاـ پـرـگـنـهـايـ نـواـحـيـ حـدـاـسـاحـتـهـ جـاـلـسـاـ تـعـيـنـ نـمـوـهـ . سـكـنـدـرـخـانـ
چـونـ بـماـچـهـيـوـارـهـ دـاـمـنـدـ گـشـتـ آـدـحـاـ رـفـتـهـ قـابـوـ خـيـالـ كـرـدـهـ پـيـشـتـرـ رـوـانـ شـدـ . وـ هـرـنـدـ رـاـ تـتـصـرـفـ خـوـدـ
دـرـآـرـدـ . وـ اـمـوـالـ وـ اـسـبـابـ فـرـاـوـانـ بـدـسـتـ اوـ اـفـتـادـ . دـوـيـنـ اـثـنـاـ تـاتـارـخـانـ وـ حـدـيـخـانـ وـ نـصـيـحـخـانـ
وـ مـبـارـكـخـانـ وـ حـمـعـيـ كـثـيـرـ اـزـ لـشـكـرـ اـفـغـانـ اـزـ دـهـلـيـ رـسـيدـهـ آـمـدـهـ . سـكـنـدـزـخـانـ دـرـ سـهـرـدـهـ بـودـ (ـ۲۳ـ)
صـالـحـ حـالـ نـدـانـسـتـهـ بـجـالـنـدـهـ آـمـدـ . بـيـرـامـ خـانـ اـيـنـ مـعـنـيـ رـاـ مـنـاسـبـ دـوـلـتـ خـيـالـ نـكـرـدـهـ
لـرـآـشـفـتـ . كـهـ بـاـيـسـتـهـ پـايـ ٿـيـاتـ وـ هـرـدـانـگـيـ رـاـ ڪـمـ مـاـخـتـهـ دـرـ حـرـاسـتـ هـرـنـدـ اـهـتـامـ مـيـمـوـدـ
وـ ماـ رـاـ خـبـرـ مـيـگـرـدـ *

وـ بـعـدـ اـزـ گـفـتـ وـ گـوـيـ بـمـيـدارـ آـمـرـايـ عـظـامـ اـعـتصـامـ بـقـدرـاـكـ اـقـدـالـ اـيـدـ پـيـونـدـ پـادـشـاهـيـ نـمـوـدـ
اـزـ جـالـنـدـهـ پـيـشـتـرـ رـوـانـ شـلـنـدـ . چـونـ بـحـدـودـ مـاـچـهـيـوـارـهـ اـتـلاقـ نـزـولـ اوـتـادـ تـرـديـ مـحـمـدـخـانـ وـ اـكـثـرـ
صـرـدـمـ صـالـحـ دـرـ گـذـشـتـنـ آـبـ مـتـلـاجـ نـمـيـدـيـدـنـدـ . كـهـ چـونـ مـوـصـمـ بـارـانـ نـزـدـيـگـ رـهـيـدـهـ لـايـيـ دـوـلـتـ آـسـتـ
كـهـ گـذـرـهـاـ رـاـ اـسـتـڪـامـ دـادـهـ تـوـقـفـ نـمـاـيـمـ . چـونـ شـدـتـ بـارـانـ سـپـرـيـ شـودـ وـ هـوـاـ دـوـ بـاعـتـدـالـ دـهـ (ـ۲۴ـ) اـزـ آـبـ
بـگـذـرـيـمـ . بـيـرـامـخـانـ وـ حـمـعـيـ اـزـ دـورـبـيـذـانـ عـرـصـهـ اـقـبـالـ گـذـشـتـنـ رـاـ مـصـلـحـتـ دـاـسـتـهـ مـقـدـمـاتـ پـسـنـدـيـدـهـ
اـزـنـ جـابـ گـعـتـهـ . آـخـرـ دـهـجـيـ مـلاـ پـيـرـ مـحـمـدـ وـ مـحـمـدـ قـاسـمـ خـانـ نـيـسـاـپـورـيـ وـ ولـيـ یـيـگـ
وـ حـيـدرـ قـلـيـ یـيـگـ شـامـلـوـ بـيـرـامـخـانـ اـزـ آـبـ عـبـورـ نـمـوـهـ . تـرـديـ یـيـگـ خـانـ وـ سـاـيـرـ آـمـرـاـ نـاـگـزـيرـ اـزـ آـبـ

(ـ۲۴ـ) دـرـ [ـ نـصـيـحـهـ] رـسـيدـ . وـ [ـ نـصـيـحـهـ] طـ [ـ مـعـرـوـصـ دـاـهـتـهـ] (ـ۲۵ـ) دـرـ [ـ نـصـيـحـهـ] بـودـ خـوـدـ رـاـ (ـ۲۶ـ)

و خود نهادنید اقبال میوه ^۱ لفیر شدند - و اعیان آن دیار بشرف امتحان استعداد نانده ریان بسکر این نعمتی حلیل و موهب عظم درگشودند - و ففع و شریف فراخیزیده و حالت ندر احمد پادشاهی شرب المتصاص ناندند - ^۲ دوم ربیع الدئی این سال ناندۀ فخرۀ لفیر (که در معلی موارد اعظم هندوستان (عما) پقدوم اقدس پادشاهی در عالم آسمانی یافت و طبقات الام و امارات خلائق از خواست روزگار نسبت اندی ناندۀ مقامه خود (که عمره پر شاهزاده امته انتظار آن داشتند) رمذاند ^۳ •

و در اواخر این ماه صفر آمد که شاهیار خان نام انتخاب شمع اندیه از اعیان را متفق ساخته در دیپالدرز اندیشهای نامد برد راه میداند - حضرت ^۴ چهاردهنی شاه اولالمعالی و علی قلی خان سلطانی و علی قلی خان اندیشهی و محمد خان چادر و حمیه دیگر از تهای کارطلب را مأمور حرب مرساندند لشکر اقبال بمالغان رمذان معرکه معاشره را گیر ساخت - و از طریق پادشاه ^۵ چار ندار لوازم بدد تقدیم رمذاندند - و کار بر سند زاده اولالمعالی (که بدمدی دینا و عزیز حسن متعار داشت) تک سده بود که علی قلی خان و تهای هشش کنیه بر اقبال روز امروز نموده در دوزی و حالعشانی کارنامها پقدام رسانیدند - و گروه معموله را ساخته دلده نمیاره را از لن مجمعی ادبار اخواک رئیسی برابر ساختند - و ارادتی دولت مدعی و میزرسی مراجعت بوده کامنای آورین شدند ^۶ تمام ^۷ مخ آن میخراشد که مقصود را اینجا کشیده سخنی از احوال نصرت و میان عمال اقبال (که بیاسلیق در این سین ناده دود) ^۸ برشدۀ ملی و قاتع نکار گردد •

بر متفقصلن سوانح تقدیر صنفی ممالک که سوون ^۹ بیرام خان نزدیک برگاه هرهاته رمذان دهندب خان اینان اندک خانگی در لکر حرمکه خود کرد ^{۱۰} میلاد اخبار بود و غنیمت فراوان از نکد و حسنه نعمتی هادیانی عده اعیان - و عالی آنها اینام گرمدار سدید بیرام خان بواهه ^{۱۱} نظر میگردید ^{۱۲} از حضرت چهاردهنی شهاده برد (که چون بعاید آنها نفع هندوستان صندر گردد ^{۱۳} آن و مع نشود و ^{۱۴} اندشی خدا فرور در عاد این مردم در نداشند) خود سوار سده عدای اعیان را پتمام حمع کرد ^{۱۵} و بی رمذان ^{۱۶} میلاد داش نصان خانی درستان - و از حمله این خانی نفعی (که مقدمه نفعهای ایندرا نواده دود) تیغ و هدایا از فاتحی نامی و سهی معادن شمام را معتبر عرضه داشت خوب بفرکاره همان پلاده ^{۱۷} خضری

(۱) سلطه [۱] بر قادره نموده ای سلطنه خلاد (۲) ای [۲] د [۳] ملی - بور و داده [۴] دن [۵] دن [۶]

در [۷] ملود مسد [۸] شده سخن [۹] نده [۱۰] د [۱۱] ناده [۱۲] د [۱۳] مقدمه بـ ملکه -

خصوصاً که در ملایمین و معذرت میزند - و چون موكب عالی دستوطی تمام دریای سند را عبور فرموده افغانان (که در حدود رهنساس جمع شده بودند) پریشان شده هر کدام خود را نناهیتی کشیدند و موكب عالی بقاپه اقبال متوجه پیش شد - هر روز جانی دلگشا و هر زمینه نشانه بخش پیش می آمد. و ملا و قریات در ظل عدالت درآمده لذت آرامش و معرفت آشایش در می یافت * و چون سخن پایلکا رسید پیشتر از موادی اسمی بعضی از همراهان رکب فصرت اعتراض (که بقرب مذراحت و علیه موتوی اتصاف داشتند) نوشته میشود * بدرام خان - شاه ابوالمعالی خضر خواجه خان - قردی بیگ خان - هنگذر خان - خضر خان هزاره - عدالله خان اوزدک میرزا عبد الله - مصاحب بیگ - علی قلی خان شیبانی - محمد قلی خان بولس - خواجه معظم علی قلی خان اندراپی - حیدر محمد آخوند بیگی - بابوس بیگ - اسماعیل بیگ دولتی میرزا حسن خان - میرزا نجات - محمد خان چندر - سلطان حسین خان - فندوق سلطان محمد امین دیوانه - شاه قلی فارنی - توک خان - کاکر علی خان - باقی بیگ یانیش بیگی لعل خان دخشمی - بیگ محمد آخوند بیگی - خواه پادشاه هریض - کیپک خواجه خواجه عبدالماری - خواجه عبد الله - میرمعین - میرغدی - شاه فخر الدین - میرمحمد داعی خواجه حسین صربی - میر عبد الحی - میر عبد الله وادوبی - خجیر بیگ - عارف بیگ خواجه عبد الصمد - میرسید علی - ملا عده القادر - ملا الیاس اردبیلی - شیخ ابوالقاسم جرجانی مولانا عبد الباقی - افضل خان میرخشی - خواجه عبدالسیده دیوان - اشرف خان میرمنشی قام مسلص - خواجه عطاء الله دیوان بیوتات * خواجه ابوالقاسم * شهاب الدین احمد خان معین خان فرشودی - خواجه امین الدین محمود - ملک مختار * و (چون موكب همان آرای سند قصبه سعادت پیوود کلانور رسید) شاه الدین احمد خان و اشرف خان و فرختم خان را لالهور فرستادند - که رئیس معاشر و حوزه دناری را دعایم والا فروع نکشند و متوطنان آن شهر معظم را از آشوب ارباب نمده و مساد مدشور بیکاب جازدادی کرامت نمایند و بیرام خان و قردی بیگ خان و امکندر خان و خضر خان هزاره و اسماعیل بیگ دولتی و حمیم کنیفر را در عرض صیب خان پذیح نمایند (که در قصبه هرگاه اقامت داشت) رخصت فرمودند

(۱) نسخه [ه] دلخش (۲) نسخه [ه] نشاط افرا (۳) نسخه [ا و ط] سیستانی (۴) نسخه [ج و ه] قردوی - و در [معصره ح] فیدوق (۵) نسخه [ج] عده الدفی (۶) در [معصره نسخه] بمیرحسین - و در [معصره] بمیرحسین (۷) در [معصره نسخه] داعی

آخره (خرد مددان عالم معامله دانی اس کلیم حقیقت بمحمل را بر دولت و دصرت حضرت چهادنی^{۱۱۱} فشاری شاید خدال موده نیست آرای متعال سعادت شدند) اما دورینان بازگاه دانش بخوای اس بطری بدفع را بونه خلافت گری و مرد سلطنت اعظمی حضرت شاهنشاهی درینه بر در انتظار طبلوں علویین طابیر مدمی اقامت مرمودند - و حضرت چهادنی اعدام نعروه الونقی علایت الهی و اندیعک بحدال العذی بسارت آسمانی موده نا اندک از مردم (که بعده هزار نکسته^{۱۱۲}) بمعامدت نصارے از حدود عدی (که در شمار مجاہدان عقول نگلید) بحصت مرمودند - پدرام حان نیجهت استحکام بعضی از مهمات پادشاهی و سامان فری حود رخصب نانده دار القیال کارل مایه - و حضرت چهادنی از خال آناد نایدی عیش و عشرت نحاله موارده ار آت گستنند - و سلحنج معمر می سال^{۱۱۳} بهصد و شصت و در عرصه بکرام مصرب خدای تعالی شد سکندر حاره ازیک (که خدمات پنلیده کرده بود) مورید خالل عذایات گست ددولت روز بعصب خانی امدادی نادت - و پنسمی صور این سال دریایی سد (که به نهاب مشهور است) مدعی ریانات بحصت شد و سه روز در من ملری حاطر گما معام بود - و دیگر مرحله^{۱۱۴} خضرت آرا ندریم حار از کابل آمده عادت بعاظتوس دریافت و در همان روز مترانی اندل بونه دولت آرددند که باثارخان^{۱۱۵} (که ماسکرته گران سیراست قلمه رهناس ملکش بود) با وجود امداده قلمه داری و استحکام ملمه (بمحیر شدید طلطله اریاع ریانات بحرب بعدن سد) نای بدل از حای داده مرار احتیار کرده است و آنحضرت بطریه بکو خدمدهای دیگر وحدت بعاظدان آیم گنهر مصروف عاطفت برمیاده او را بمردن وس^{۱۱۶} ای اسارت مرمودند ارجاع که طالع بدلند بدلست عذر زمینه از اراده آورده عرفه داشت که نا مکدر عهدست سد است و بحرب مرا لیگری نام همراه خود برد^{۱۱۷} اگر من دولت زمین وس دریانم هم بعین عهد کرده نام دهم بحرب مرا دام^{۱۱۸} نکت است - اینان درلت به وصف عرض رساده در که معاشر آن می نماید که لیگر در ازی ابر را حکم سو که آن لکنی او کرده و سفر بحصت مرما مکد که بعو سری چند را در میانه گذشته^{۱۱۹} وس رنس از درو اندیسی در لمح^{۱۲۰} آنحضرت (که معلمی مرت و دوست بودند) ارمودند که از مرد بزرگ ملته عصی عهدت و اطهت بوده است - و صد آ خدمتی سایده (خدا نه و سما کدش است) بکوز آورده در آویست تعدد ازرا گوچی دولتی روز اتر^{۱۲۱} دیدند و مم

۱۱۱) ر [بطری سده] نکت (۲) در ۷ جد مصلحه [مقتم خضرت آرا (۲) نکت] ب] مسخره برا (۱) در ۱ اندر لیمه] نکت .

مذکور و شایر ارباب خلاف مکاریات روی داد - و همه جا غالب آمد - و با وجود آنکه (مواری امپ ذمیدانست - و همراه اورا بر صندوق نیل بار کرده میدارد) بوسیله چرات و جمارت که داشت زرهای مفت بدست افتاده را لے تهاشنا صوف میدارد - و کارهای شگرف (که در اندیشه اهل روزگار نگذارد) پیش میدارد - چون در حوالی آگرہ سکندر استغلال یافت اد بجانب بھار و بنگاله روان شد - خضرخان ولد محمد خان بجای پدر نشسته نام بزرگی بر خود بست - و خود را بسلطان جلال الدین ملقب بیمعني ساخته در انتظام بنگاله همت گماشت - و مبارزخان و هیمو قصبه بنگاله داشته شترسے اوقات بدفون مخالف خود استغلال نمودند - و تفاصیل این موانع (که گرای گفتگون نگند) در نهادخانه اهمال گذاشته به مقصود اصلی میروند *

یورش چهارگشایی حضرت جهانگیری جست آشیانی بتسخیر هندوستان و فتح آن بعیامن دولت روز افرون شاهنشاهی

بر منظرون بداع آثار و مهتمه عانِ جلائل اخبار پوشیده بماند که [چون حقیقت هرج و صرح هندوستان و شور و شعیب این مرکز امن و امان (که اندک بزمزد ایما گذارش یافت) مکرر بیمی گرامی حضرت چهارگشایی جفت آشیانی رسید] یورش هندوستان (که در مکانی ضمیر پیش نیان تصمیم یافته بود) پیشنهاد همت عالی ساخته جمیع مخدرات تنق عصمت و دردارالملک کابل بحایت ایزدی مپرد شاه ولی بکار لیگی را انکه میرزا محمد حکیم ساخته در خدمت گذاشتند - و خدمات حضرات و مهات صون کابل برای (زین مدعی خان تعویض نموده در اواسط دی ۱۷۴۱) به صد و شصت و یک در همایت مختار و زمان منتظر (که حرکات افلاک پان انتشار نماید - و نظرات کواکب بدان مباراکات کند) عنان عزیمت والا بتصویب صواب ممالک هندوستان معطوف فرمودند - و آن نور پوره ایزدی یعنی حضرت شاهنشاهی را (که عمر عنصری حضرت دران هنگام معاودت پیرای دوازده هال و هشت ماه بود - و عقل کامل آن نزدیک کویین از احاطه احصا امروز) مقدمه جیش قتوحات صوری و معنوی ساخته بادپایی اقبال را بخوان درآورده - و در روز توجیه عالی بدیوان لشان الغیب تبرک و تفاؤل جستند - چون (امری عظیم از پرده غیب و جلداب حغا جلوه ظهور می نماید) معاذیان شارت (از انفع و آفاق) بهزار زیان نلذ آوازه میداردند - از احتمله این شاه بیت عبارت بر هر صفحه اولی (که هر نوشته پیشادی دولت تواند شد) عداوی مددشور و تنج نمود *

* دولت از مرغ همایون طلبی و همایه او * زانکه با زاع دزغ شهپر همت نبود *

مختل سد - الحق اس بدر و پسر در الدظام اسایا روزگار حمله موافق داشته - حلف که در حرام نمکی و گلبر نمی داشت گایی خود را پیروز کردند اگر (این دوکس از ملازمان عده علته ایال حضرت شاه لسانی بوده خدمت دارگاه معنی به پدر مقرض ملش - و اهتمام مرحدها به پسر او نامرد می بود) هر آنکه مشمول مراجم خمر را بی گشته بعمله خدمات شاخصه زد گایی که مردگانی داشت آنرا خدمات شاربه (مانتندس) - آسپیان گل کلان را انگلپیش کار و رما نامید ریاست عاتمه (که بختن حرام نمکی بیست آنند^(۱)) دانایان کارشناس زیبی چنان را سراتا بعد از مردن داشته بختان چنان نیز ندار می بیانند °

و بالجمله حون سلیم خان بعدم خانه شانت مبارز حان آنچنان ظهور کرد که کم نکند و احمد خان سور سرخ سلیم خان (که ریاست پلخاپ باعثیم او بود) مدعی درمان را بی شه و خودش را ملکه را نهاد و محمد خان (که در ریاست مریب شتر خان داشت - و حاکم بدکله بود) بر ریاست عاتمه نزدیکی داشت - و ابراهیم خان سور او هم بتعصت مریب ایالت هندوستان را در مالی می بود - و شجاعت خان (که نعمانی خان در العده عوام اشیهار داشت) نزد مالیه سر جرد سری بلند کرد - و ایشی ایامن ناهم انتاده در شوش و آشوب گادند سکندر بالشکر پلخاپ و ابراهیم ایان مراده دست دارالساده آگره کرد - و مبارز حان و ابراهیم خان نزد نهادین اراده برآمدند آنچه در برویا بارزی هندو مبارز حان شرق رویه ساخت - و مردیک آگره میان مکندر و ابراهیم هنگ در بیوحت - ابراهیم شکست نانه نگوشه ندار رفت و پدر او عازی خان سور (که بر وابی بیانه تعلط داشت) مقلعه ریه منحص کرد - و کار سکندر بصورت بلند شد - و از سند نا دریای گیگ بتصرب او درآمد - و لسکر فرازان مراده آورده صنحوامست که شری رویه ریه و متدان حکومت را از مدان نزد نهاده دعوی انفراد نماد - درین هنگام طبیعته توجه رایانه هنگسای حضرت مهابادی هفت آشنا بی هنگر هندرسان بلند آوازه می داد - دنار حان و خدی خان و حمی کثیر را به حرامت طلخان بعدن نمود و محمد خان حاکم بلکله تصدی دفع مبارز حان و مبارز مخالفان خود بیش گردید - با مبارز حان و هندو نزد خود بدرگفته بعد از ملندن سرگدست مهاریه عظم روی داد و خسرا محمد خان ترکدست - و خرائی - مرحان و ملکم خان بدست هندو اندان او در متنعات حمدوی و مملکتی نعمانی سرو نفت - و پوش از روی ظاهر با اگرست و درین میان ازرا نا ابراهیم

(۱) مر [جاد نمایه] آمد (۲) نمایه [د] [که نمایه] (۳) نمایه [ج] چهارگانه (۴) نمایه [ج]

درین چهگ گشته نمود و نمایه [د] بستگ نهانی در گذشت °

خود را از مال مظالم بصورت ^{هی} آرامت - حاشا حاشا برای آقای خود اسباب و بال سرانجام میداد و داده مت خود تیشه نه برقای خود میدیزد - اینجا بزرگان ^(۲) دیگر را بسیار خطأ می افتد - چه این گروه مرavian مشعله (چون حویایی احوال مردم اند) ده ذاتان سخن چین را (چه درای داستن احوال مساعیه مردم - و چه برای سزای دکاران دیگر) در پیش خود جای میدهند - اگرچه هدیه در راطن خود می کنند (که نویلنه سخنان اینها قصد عرض و ناموس مردم یک اندیش دو لخواه فشود) امّا این طایفه ظاهر آرای خراب راطن اوقات را دریافتنه برای ماید خود پیروز زنایی مصدی دو لخواهان می نماید - و این طدقه علیه احیاناً بواسطه افزایش مشاعل ارائه عامل شده بگعب و گوی این دکنها دان دو لخواهان ده گمان شده در آنها ام اماس دولت خود میدکوشند *

و بالجمله این به نهاد سادک فرصت از کمال علط دهائی در خاطر سلیمان حان جای گرفت و در اکثر مهمات ملکی و مهالی دخل پیدا کرد - و [چون پیمانه عمر سلیمان خان پُرشد - و بونت ریامت تده کاران هندوستان بمباز خان مذکور (که پسر عمر سلیمان حان بود) قرار گرفت] این مرد را بیکبار از کار چهار یافته جمیع کارخانه حکومت در پیش خود گرفته دامارت عظیم رسید - و از مبارز خان (که در ادوه و السنه بعد ایشان دارد) جز بام نماده - نصب و عرل داد و متد از پیش خود گرفت - و از دور بینهای ایشان داشت خزانه شیر خان و سلیمان خان و فیلخانه آنها را بدهست آورده و در پراگده ماحده اند وحدهای آنها لے مجاپا دست دراز کرد - زر دههای پست و طرف معامله را از پرستس نموده در رواج کار او شعی میدکردند - روزی چند بخطاب نسبت رائی سر لخوت در ارداخت - و لخته اسم راحگی بر خود پسته به مسامع راجه نکر ماحیت کلاه کج نهاد و از تهی مغزی و کوتاه حوصلگی نام سرگان در خود بست - و از دراندیشی نام سلطنت نر عدلی اینها نموده نا مخالفان او معارض عظیم کرد - و از حرأت و حسارت که داشت فیروز جهگ آمد و کارنامهای شگرف در مرامی پیکار ارو و ظهور پیوست - و شجاعی و کار هم کردن زبان زد مردم شد تا آنکه رفته رفته کار او سهائی کشید که روی جرأت و جلادت بخانه موكب عالی حضرت شاهنشاهی آورد - و [چون ذات مقدس معیار جمیع نیک ذاتان و دکنها دان امته) عیار این قلب گرفته آمد و بادوار عدل جهان افروز ظلمت وجود او درونشست - چنانچه بخای خود گدارتن حواهه یاد و [چون از هزار یکه از احوال خسران می هیمو گفته آمد) اکدون بشرح تدبیه احوال هندوستان می پردازد که چون مهمات خلق بمباز خان مذکور قرار یافت کار هندوستان از انجه بود پیشتر

از اینجا می‌شد - الج (ارده ملداشت و تاریخ دلخست و دیر دی القعده) (۹۶۰) بهصد و شصت
بیست درجه (که در نکم از اعصابی سغلی از انصباب ماده حاده رده بود) رخته هستی
مریعت تبریت او بدریز خان نامی بصری او (که خود مال بود) حاسیں سد - و بعد از
عدد رور معاشر خان (که خالوی اس بدریز خان بود) این بغلانه را برایه عدم مرستاده خود دم
حکومت زد - و نام خود محمد عادل بناهاد - او بعیر نظام خان (که درادی خرد شیر خان مذکور است)
بود - از عوائی اس نظام را یک بصر و سده بخدرنی - پسرا بحکومت رسید و شوهر
آن سه دختر بناهه ایانست رسیده اعلیا وادنی - یکی سلیمان خان مذکور بود - و دیگری سکندر میر
و دیگری ابراهیم سور که احوالی اس دو بزم احتمال مذکور خواهد شد - و هیمو^۱ که از بندگویی
و بنداندیشی و معافیت [که در مراجی رُسایی خیان (که منفعی احوالی هماییان مذکور است)
خوش می‌آید نمرتنه که آن خوش آمدن عدوی بدهادی و شراب دهانی را از نظر دریس سل
میپیشند] از نایه اندیشی بداری اعلان رضنه بود^۲ و دلکتی اس هم پیش را (که پسونده به بلو و لعما
و بیعتات لعنتی برداندند لز احوال عالمان عادل بود) بخش گرفت و شورشی در همان
پرده آمد - شیخ نالنچا گذاسه نشانه از احوالی هنومی مذکور ننان را شاداب کردن
مناسس می‌نماید ۰

احوال هیمو ای خوبی ای بدانی بدریت الهی نظرت دیر انداز - و عرضی از احوالی هنوم بگذر
او ظاهره حسنه داشت و نه نسب و از صورت پیره و نه از میرت بصدیقه همانا که ابرد بیپیون
اور ایجهت کمال معدوی (که از دیده روزی بالغ بطران روزگار بوشده بود) پیانه للند رمادید
ان بروسطه هرا دادن بندگران روزگار بندگاری را گماست - نارسه آن ند بیانه کویه و دراز اندسته
در روزگاری (که از مصدات میتوان اینها) نز روزه نقاچن عرماده مملکت بود - و از روی نسب در حمامه
که درین طالع بعلانی هندرسانه اند) انتظام داشت - در پس^۳ کوچها هنرگران بی نمکی
نمکی سر مرخخه با آنکه ناطاری ای اعل حود را در سلک بقاچان مرگار هنرخان (که اندک از احوالی اد
گدارش پاس) درآورد - و بکار رامهای گزبرت رُسنه رنده نسلم خان بود را بندگویی و کارهای
ر-نامان گزندده داخل میزان گست - نده صدم را در بیانه ای نظایر را دامویی
که برا ای صاحب خود در لجه زده میگنم و نهایت برا ای خود بازاری لحد و هر گرم مذکاست و همان

(۱) نسله (ج) مکرم (۲) نسله (ج) سکندر خان سو (۳) نسله (ج) می‌آمد (۴) نسله
(ج) می‌آمد (۵) نسله (ج) در سرگردان (۶) در [این نسله] و نه سلیمان هن

معنوی این خدیو عالم می نمایند) از دیگر امثال این امروز چه تسبیب - آدکه (مهدی دو امجدیه ای معبدی ناشد) ارو طهور عجایب صوری چه تدر کار ناشد - بیدام خان در باب تدقیق اندازی حضور شاهنشاهی قصیده هم طبیع ترتیب داده در جشن عالی دعوی اندس رسانید - و این مطلع ازان فصیله است *

* عقد تدقیق رود خدنگ تو از کچک - کرد از هال صورت پرورین شواده دگ - و در همین ایام ادبیات (که از دیشگ تسبیب هندوستان در خواطر اولیه دلیل این دیداد) عزیزی ارباب اخلاص از هندوستان آمد - و خدیر گذشتان حلیم خان و سایر هرج و مرچ آن سوالک دمدمج هرود جلال رمیدن *

مجمله از موانع و حوادث هندوستان که در ایام هرج و مرچ روی نمود

چون رشته کلام ندینسا کشید داگر در همت واقعه نویس آدست که درین احوال هندوستان گذارس یاند - تا سیزده رسان ^(۱) این معنی را حالت متنظره در پیش بیارند - مجمله از احوال هندوستان آدکه (چون بتاریخ یازدهم ربیع الاول (۹۵۲) نهضه و پنجاه و در شیرخان پنجم سال و دو ماه و هیزده روز بتغییر و تحلیط حکومت باعث قلال کرده عدم خانه شنادست) پسی خون از سلیم خان بعد از هشت روز با تهات آمر رجیمی پدر نشست - هشت هال و دو هاه و هشت روز تکابوی ویاهمت می نمود - لشته اوقات در جنگ عادل خان برادر کنان و خواص خان پرداخت - از ار غلامان شیرخان بود - و بابله طرازی و گریزت و تصرف کردن اموال مردم و اندراخه ای عالم را دادادی و املاع دادن در خواطر کروه عوام بولایت خود را مشهور مادده بود - و [چون مخالفت با آنکه خود (هر چند او باطل باشد) میمدت ندارد] ارباب خلاف را کار بیانی درسید - و زمانی با طبقه نیازیان (که ایالت پنجاہ داشتند - و هر کرد آن مردم هیدت خان بود) زد و گیرد اشت و این مردم مخلوب شده در شعب جمال کشمیر در گو هلاک فور میشد - و شطره از اوقات بفرار طبقه گکه ران مشغول بود - و (چون این طایعه از ملازمان این طبقه متعلمه بودند - و نیز دم از دولت حواهی این دو دهستان مقدس میزدند) کار ساخت - و دسته در ایشان ذیافت - و بنای قلعه رهذاش (که امام آن شیرخان نهاده بود) با تمام رساده - و در میان جمال سوالک والی ده بخود زده مامنی و پناهه بخود اسکان شده قلعه مادکوت بنیاد نهاد - و زمانی دراز ار ادیش افغان و بدمعاشی خود متوجه شده در قلعه گوالیار بصره میپرورد - اگرچه داعیت سلوک به هیچار میگردد

و عادت پیش زمی میرآسمانی گرفت - در آن آنام معم مخان را ماذلیعی حضرت شاهنشاهی پادشاه امیاز ملند ساختند - اگرچه نظر در معم و عادت این نام بیرون پیر مهادن آما در معنی آن پیر را طفل وار نداش آمریعی دولت پیش آن مظہر عقل کل مرساند - معم مخان آداب شکر اس عطنه ظمی نیای آورده - حشیه دلکش آراسه کرد و پیشگسای لیق بنظر در آرده امداد بناهه و اعشار حود را مرا تسام داد و درین حال اع بیک بصر هله ملظان از حانیت در مادر راعی ایران رسند و سخن و هدایا بینظر اسراب گذرا دهه پاکت مرید انتصاف شد - و آنحضرت نویشه نلوارم داد و دهش برداشته در سر ایام بیرونی هادی معان بودند - در آنکه این الدسته همانکما نیکی از دریسان (که بروایت اسماهار داشت) حفت موزه بطریق سمعه مرسناده بود - حضرت همانکه مرسوند که ما ازین موزه بعدهم هندر معان تعامل گردیم - چه زیان رد عوام شده که برگشان سر و حریمان ملند و هندر معان نای است - و مرسوند که این تعامل مدل آن تعامل است که حضرت ماحقرانی مرسوند بودند - و آن چند است که دران مال (که از موارد الکثر بعدهم حراسان میتوخه سد بودند) چون مرسوند ملکه ملکه نایی ایام دریشی دران مصنه بضعیت مدار و حری عادت اسماهار داشت - حضرت ماحقرانی نای او بوجه مرسوند اند دریشی ملکه گوشنده را برسی ماحصر آورده چند آنحضرت گذاشده امانت آنحضرت ده قیان ده انتصاف عریت فرموده اند که ما ازین ملکه بعدهم خراسان تعامل گردیم - چه حراسان را سلنه روی زمی گفته اند و دوی علند و مصان بود که نیرام خان پسری ملکه اسماهاد نایت - و آنحضرت اجابت مرید انتصاف و مرت عناویه که بار داشتند مرسوند عید را اعاده فرموده حشیه دلکش بر از عید تریس فرمودند - و درین روز نیجت اتیز (که عید را چپک حواران نای دیدما و تیراندازی موشک مغکر نیست) آن مهیا خوار میدن اندل بنهایل بهارستان نایه و نای علی حضرت شاهنشاهی را مدل آن شد که رمای از مشاط آباد خود را بعثت الداخن مشتمل دارند - و تز دمی و تیراندازی خود را بر ظاهر بدمیان هویدا ساخته صریت بر میان عالم حمامی را بساهراه عقیدت حوانند ده علی سق را (که کارداشی سحریه ملار در زین آن عاشر بودند) شانه تر توجه ساخته عدی کوی زین را ملکه که موشک درخندند - از ویع اس امر مربوی از حاصران بارگاه عریت برآمد - امنیت این امور بودیده قاهر این بدعی نماید بنا آنکه را (که با اسب بندار بددیده معلی ساختی اسرار

مشهّر شد - و مهتر قرا (که از معتمدانِ محمد خان حاکم هرات بود) دیز با پیشکش، ای گرامی ادراک ملازمت نمود - و عریصه عقیدت بمنظور اندس در آرده مشهولِ جلائل التفات سد - و از درای مصلحتِ ملکی و لشاطِ خاطر در بواحه شورای ادام طرح شکار فرغه او کردند - و آن شکار دلخواه اولیای دولت آمد - و تعاویل بصیدِ مواردات گرفتند *

و از فضایای ناملایم (که در قندهار ساخته شد) کشته شدن شیرعلی بیگ بود بدست شاه ابوالمعالی - و مجمله ازین هادجه آنکه دران نزدیکی شیرعلی بیگ پدر قرا بیگ مدیر شکار بیرون حضت از ولایت ایران شاه طهماسب آمده ملازمت کرده بود - و شاه ابوالمعالی (بدمیست داده تقریب و مدهوش جام عرّت و شعاعت خود شده و پایی از دایره اعتدال بیرون بهاده) بدمعتقدیها کرده - و از اینها (که تعصّب حنگ اهل خروج دماغ عقیدت اورا پریشان ساخته بود) مکرراً در مجلس حضرت حهابدیه میگفت که من این را ضدیک را خواهم کشت - و آنحضرت از توجهه که داشتند این را مطابق پداشته تآن التفات دمیغرسودند - تا آنکه شدی آن بدمعهد ناده تعصّب و صد آن بیگزاده کرد - و خون آن نامنرا دخاک ریخت - آنحضرت را بسیار لخوش آمد - لیکن علاوه خاص مجازی (که ماتر عیوب است) آنحضرت را از مجازات آن تمه کردار متقاعد ساخت *

و چون حسن احلاص بیرام حاکم دوضوح پیویس و در جهایان روشن شد (که بر جاده اطاعت و بیکو خدمتی ظایت قدم اس) قندهار را (که مکنون ضمیر انتظام بخش آن دو که بمنعم خان مرحومت شود) ازان اندیشه هزار گردن ازیده به بیرام حاکم محمد تقیم داشتند - و زمین داور را از خواجه معظم تعییر فرموده بهادرخان برادر علی قلی خان عنایت فرمودند - و چون خاطر هنگشا از انتظام مهّماتِ ملکی فراغ یافت دیت تهخیر هند و هندان ندار الملک کاری نهضت عالی فرمودند و بیرام خان رخصت یافست که سرانجام این بورش نموده درود قرین وقتی خود را بموکب والا رساند دولی بیگ و حاجی محمد سیستانی را (که همواره مردم از ایشان سخنان نقل کرده اسداب شورش و راهم می آوردید) قرین رکب دولت ساختند - و نزدیک بعرصه عزیزین حضرت شاهنشاهی فور پرورد سپهیر آگاهی بدولت و اقبال انتقال فرمودند - و نمود از قران السعیدین انتظام یافت و محمد تقی خان سراس و اتکه خان و حمیه دیگر بشرف کورس استسعاد یافتند - و در اواخر سال ۹۴۱ نهضت و شخصت ویک وضای دولت فرزای کابل بقدوم ولایت آن فرمادرای زمان

(۲) نسخه [ز] واقع شد (۳) نسخه [ج] بقرار بیگ - و در [اکثر نسخه] بیقرار بیگ - و در

و بور پرورد افرادی مرتَّه‌العنی حلقهٔ الظُّبْرِ دولتِ حضرت شاهنشاهی را عربی نمایعت نمودند از این داشتند و گلای آنحضرت (که مدظلِمِ مهماتِ عربی بودند) نوارمِ مهمانداری سرگیرِ حدس سردید و حوز زاناتِ حلال از عربی پذیر نهادت مرسود آن تازهٔ قهی حدیقهٔ اقبال نرا حمایت فرصهٔ نکاب را بعد از مقدمت نیش عشتر آنکه درلت ماحمله - بِلَرَام خان (که حلقهٔ سعادیش طرار از ادات داشت) موکب گرامی نادشاهی را از عمه‌های عُظُمی دانده آداب سکر سیانی آورد و نادلی معلو از اخلاق پا از مر ماحمله نداشته‌اند^(۲) مرستی مقدار نموده سر اندام شرف رمن نوس عرب‌بلندی نداشت - و یقین آنحضرت شد که در حقیقی او آنچه گفته‌اند از صدی بربریه نداشته و در ساعتی معمود قله‌هار از مر موکب عالی رونق گردست - حسله‌ای ریگن و برمهای دلکساده‌ریس داشت و آن مساهنِ مازمای رکاب دولت شاه ابوالعلائی و ملعم‌خان و خصر خواهه خان و میست علی خان مترکلنه و اممعن دلکلی و حضرت محمد آخنهٔ نگی و همی دیگر بودند و از آهلِ معادت خواهه حسن مرزی و مولانا عبد‌اللاتی صدر و نعصر دیگر معادتِ حصور داشتند بِلَرَام خان در آداب خدمتگاری و لوازم بناز داشتی دتفقه فرو نکذاست - و نیام زمعان در تنده‌هار بمنش و عمرت گدسا و درس مدقق آنچه بجهت سرکار خامه نادشاهی درکار پود همه را بِلَرَام خان سرآنچام نموده مدت برهان خود مدد است و جمیع مازمان درگاه را در مغازل دوگرانی خود فرود آورده نوارمِ مهمانی انسان نصاهان مغازل مخصوص ساخته بود - همچه حضرتِ جهانگرانی دران خلندن، در تترهاتِ حقی و عقلی و رهاتِ صدی و معنوی نون، العده مکرر بود و عمواره بزم آرام خانگر بیعش و عمرت للهای صواعی نالکش بود، زارهای درویش و کلمه‌ای مقاکشان را بادام هنودت می‌نداشتند - و مراخور حالت و معماهات افمام و املاقات را میدادند - از این‌عمله متری بیحیب موانا زین‌الدین محمد کمانکر (که از مدارزان مرشک نعم امارة بود) مدرجه‌ندند و کلمه مددده از طریق مذکور می‌شد و بازآرای و نثارات بر حصول مهمات و مزاداتِ عامله و اتحاد نهاده بگردید - و خواهه عاری (که برهانگ ایران زده بود) و دستور از اندروم موکب عالی نایع و هدایا نداده از آمده بود) بسریب مزمرست سریلند گشت و از بکو خدمتی به‌نام اشربِ درون امداده داشت - و ندره‌ان مردی کی معظم ملطن از وین ندار آمده مسدد است عالی

(۱) سمل (ز) سو مرسمی اندور (۲) سمل (ز) مدرس (د) و سمل (ه) سمع زن‌الدین

(۲) سمل (د) و شریت سرات (ه) نمله (ح) نهاده مرس (۱) سمل (ح) کهیم

سکاندار خان اوزدک را بحراست آن گذاشت خود دولت را اقبال متوجه کارل شدند - و بعد از آن اعمازان هجوم عظیم بران گلجه آورند - سکاندار خان داد مردانگی و قلعه داری داد - و اینجا از لهجه پوشان گشتهند - و (چون ارائل سال ۹۶۱) دهصد و شصت و یک کارل بفر قدم پادشاهی رودقی قاره یافت - و مکاریت تدقیع صفت بشرف ملازمت امتداد را مدارک بادیها مرسودند آنحضرت بر زبان اندس راندند که مدارک دادی آمدند و دیدن یکدیگر بخای خود ام - اما قصیه میرزا کامران مدارک باد ندارد - که دنست خود فصل چشم خود کرده ایم - و ناولیای دولت مناشیر عطوفت شرف صدور یافت - و بعد الرشید خان حاکم کاشغر (که پیوسته مذکور قرب و قرائب بود) در مراسم یکجهتی اهتمام داشت) سوانح احوال نوشته مصیوب کارداشان روان ماختند - و در همین آیام (که آنحضرت بمهما مالی و ملکی اشتعال بود و بلطف و قهر کار مظلوم و طالم ساخته در گردآوری رفای ایزدی اهتمام داشتند) شب چهارشنبه پانزدهم جمادی الاولی این سال بعد از گذشتن دو دانگ طالع قوس از هنر معنی ماه حوجک پیغمبر فرزند گرامی متولد شد آنحضرت نام او را محمد حکیم نهادند - و (چون بعضی تاریخ این مولود را ابوالمعاشر و بعضی ابوالهصایل یا وته بود) هردو کنیت آن فرزند مقرر بند - و ابواش شادمانی و مسرت کشاده هراسم شکر ایردی بخای آورندند - و در همان دنیاگی از مقدمه دو دهانی عصمت حادش پیغمبر صدیقه حوجوق میرزا خوارزمی فرزند را وجود آمد - فام او سلطان ابراهیم نهادند - او بروزی آهندگ عالم مقدس نمود *

* بو برفی ز آسمان کرم * زادن و مردش دهم نزدیک *

توجه موکب مقدس حضرت جهانپناهی جنت آسیانی بقدھار - و مراجعت بدولت و اقبال

در علقوان زمستان این سال سجه آنکه (جمیع از قندھار و زمان از خادم دیرام خان سخنوار عیر واقع بموقع عرص حضرت جهانپناهی (همایند بودند) رعین قندھار را بروزی هندوستان رقدیم مرسوده متوجه دندھار شدند - و حکومت کابل را بعلی قلی خان اندراپی تفویض مرسودند

(۱) سخن [۵] و پیشان (۳) در سخن [ط] صورت مکتوی (که بعد الرشید خان تحریر یافته بود) سخنه آورده - اما (سجهت عدم امکان تصحیح نسبت کثرت اعلان سخن مذکوره) داندای اکثر سخن قلم اندار کرده شد (۲) سخن [ط] تحمیدا دو دانگ از شیوه گذشته بود که طالع قوس (۵) در [اکثر سخن] حاشیه مبینه (۶) در [بعضی سخن] تقدیم *

دول نیواده و مددگار را مشغول نیافت باشد اهانه ساخته و داع مردوده و چون قرار ناتیجه بود (که مدرزا را حضور اطبار رفت نکاد) حوب را حفظ نمکرد - و همچنان (که حضرت مسوجه دولت خانه، سده) میرزا بهای های نگریست - رور دنگر حکم شد که هر که از ملازمان مدرزا همراه مدرجه باشد معین نباشد - درین بعده همراهی هماید - همچنانکس اندام ننمود آنکه قبیل درمندی میرد و بزیر آشنازی کرده علمه کوکه (که ارکمال حمله است) و دنی دولت حضرت ساهنساهمی خطاب خان عالم نافعه رخت همی را صرب کار ولی نعمت حوب و ماحب عالمان نمود چنانچه سرچ آن در حالی خود گفته آمد) اینجا نهاده بود - و در اینجا معرفه حضرت و مطلعه عواطف حضور ای بود حضرت خهاناتی در موده که حلمه کوکه همراه مدرزا مدرودی یا ندش ما مهانسی آنرا بخود مدقق خدمت دوگاه و مرتباً عدالت پادشاه طرقی و عاداری بر لذات موری مقدم - عاچه نعرض رساند - که لائق بحال خود همان می ندام که درین نارنگ رورهای بندوایی و بدوره سهای رهایی در خلکه میت مدرزا باش - آنحضرت (که سهی آدم سماهی و مدران خدمت خلیجی بودند) هر چه و عاداری او را نباختا پسندیده و با خود آنکه خدمت حضور او دعای داده بود رخاست دادند و آنکه (اربعه و خاس برای احراحت معنی مدرزا فرار ناندیده) خواهی او در مرده پیش مدرزا فرساندند - و آنکه ملک نان بخوبی که داشت از خلکه ملک بروگه داشت رمده و پر ها طیز داده دل بعاثت نایب مددده آمد - و نا بخوبی صورت نهاده داشت مدری و ظریفه اند و مدرزا از راه دریای خدی ده نده رست - و از انجما نعقصه نهاده - و مه محج در لذات دنیا باز نهاده در منام (۹۶۵) فرد و مقص و هنار لذک گویان احاس دوت حق نموده میمیل علام بخت *

خوب ساده میعنی مدرزا امran در هم بود آمد اگرین بخوبی مخصوص ساده نجیر بر مارود که [خوب صوفی بکرام (که ده بساز سرور دارد) درین حمام حضرت آمد] فاعله آسیا را اعماقان لذت داده و بیان محدود نموده مهار - دکه ملده و اعماق نموده و حممه از دولت خان را گذاشته بکار داشت که مقصت رسید که سرانجام این ملده مقدمه فاعل هادر عسان است و آنرا (که مسدت کامل نبود) نمی ناداده که بخوبی وده در سیا و قی و قع شود - حضرت خهاناتی و سهی آنکه نهاده فریض نگردد در ادک مرضی آن فاعله عادت ایام را بعذر می بدد آنکه در سه ایام از احکام عذی میزد اینها این معنی امرا معمد نمود و بین دی مورت ایام پدیر می

یوسف صدیق برآمد - و از رخصت یافته‌ای سخن (که در ملازمت بود) هرگدام در تعداد آن
سخنی میگردید - و تامیل داشتند - خواجہ حسین مروی در عرض رساید که آنچه در ناف کشید
میگفته اند (که حکم چاه و زبان دارد) رامت بوده ام - چه قصه یوسف ازین هردو معنی
میگذرد هست (روشن*)

چون آتفاقی همراهان بوضوح پیوست احتیار فسخ عزمت نموده تصویب کامل توجة
مدنول داشتند - چون کدار دریایی هند مکیم اقبال شد میرزا کامران التماس سفر حجاز نمود
چون (درین وقت خشودی خاطر میرزا مطابق صمیر حبان آرای بود) مرخص ساختند
شی که رخصت میگردند ازینها (که درگان را نزگی زیدند و حوشمندی) ناجمی
از مخصوصان بمنزل میرزا تشریف ازایی داشتند - میرزا بعد از لوازم تعظیم و مراحم احترام
آلا این نیت خواند *

* کلا گوشته درویش لر ملک ناید * که سایه همچو تو شاهه وکد برمیار *

* بعد ازان این نیت بر زبان میرزا رفت *

* برجام ار تو هرچه رسک جای مقت امتهت * گر تاک چفا مهت و گر خنجر هتم *

آنچه بیت ثادی جانب شکر دارد آما سخن شناس دریاند که از شکایت لبریز امتهت - آنحضرت
(که چهان مردمی و مهردی بود) ایها مفظور نداشته رقیها فرمودند - و بر زبان الهام دیلان گذشت
که عالم الاسرار والجعیات آکاه امتهت - که ازین کار (که ناحبیار من واقع شده) تعایت شرمندیه ام
کاشکه این حالت از شما نسبت نمی‌گیرد ازین شد - میرزا از خواب غفلت نیدار گشته
اندازه گداه خود و مقدار مراحم خسروانی دریافت - و در مقام دیازمهندی و شرمندگی درآمد
ار حاجی یومف پرمید که درین جا چه کسان اند - او حاضران مخلص عالی را نام نمود
که تردی بیگ خان و مدعی خان و نایوس بیگ و خواجہ حسین مروی و میر عددالجی
و میر عدد الله و خنجر بیگ و عارف بیگ - میرزا گفت یاران همه گواه ناگشید - که من اگر
بیگناهی خود دادستم در چندین وقت شریع (که آنحضرت تشریع دارید) نسل کردی
اما یقین منهت که مرا استحقاقی هلاک بود - جان بخشی کرد رخصت مفر حجاز می‌نماید
بر تعقل و مقت آنحضرت هرار شکر بجای می‌آرم - که هدور نقدر لدی و بدعهای من مکافات
نهرموده اند - و بعد ازان دعوارشی مرزندان خود پرداخت - و آنحضرت بگشاده روئی و خوشبوئی

روزنه حدمش هامند - و مدررا کمال بجهه (که نار داشت) دستهای اورا گردید
برچشم باندی خود بیاد - و این نتیجت حواهه
هر چند که چشم بجهت مرده کمیده است - تمامت بچشم که نصیر روی بو دیده است
و حضرت چهانگی بعد از مائیه ترمه اندس را به تبعی زمزه بیراهه هابوهه (که دنگ راه
برآید) مصروف داشتند و آن دفعه ایان گردیدند (گردی از ایان از ماده اطمینت عاطل داشته
و نهاد ران نصرت داشته کارزار گردید) بورانه عدم آواره گشته و آر عماکر اقبال خولهه فامم هر دی
و حمله دنگ ریاهه سهادت مربلندی نایدند

و حین حاطر از حمله حمله میورش کسمنر (که سالها مکنون مملی اسران بیور ند)
تم کست و آمره مصلحت وقت بمندیدند - و نیاه و زیدان بشنیده داده در مذهب کسمنر
انه میگفند (که ساده حاطر اندس ازین بیور بار آید) که در بیور (که از اینماع
وراون اگر اقبال نرهم و درگی در ممالک هندوستان پدید آمد) مسلم هان نایدند از
اگر بیسراز ریتم - و ازین طرب اندیده دنگ (چنانیه ناید و ساده) نعمل نیامده
که ساده نایر کسمنر ندیگ رسد اورا گذاشته ویس و نکسمنر در آمدن هه میامن ناید
می اینجامد - وقتی دولت ایزرت اگر اعماقانه بدره رای صردرها امیکان نهادند گار نکجا
در آورده (اند) متوجه دارالعاصه اندیگ اس بیور بگردید - و (حین اهل بیان از مدنی ما
در آورده) و نیزی اقبال ایتالی دنگ نموده دلخ نعمت در گاپ همراه
آشخرب بعد از اینماع این سیدان او بیش و مصلحت آن گدارند گایی سخن دادند
حضرت ساهنسایی را نسبت حرام است علیل با خدمه از اعماق دولت و اع مردم و دن
و خود هالی عزیز نیامن کسمنر - طرف میخواهند که نهضت فرمند - و می آموزی
آمرای - و اگر مراجح (که هر فرمذه خود نیز) (اند) در رومان و مادان آمره ماهمه
حود را گذاشته میخواهند و تیر میزرسند - در از اسماه آمره دنگ که نهضت
ازین حرکت ساعع (۱) ترمه خاص و آن دنگ (۲) میزرسند آن دنگ اسراف
میتوش کست و حمی از مددداه - داورا دنگ - میخواهند دنگ را بگردند
و اگر مددداه اند دنگ - دنگ میزرسند - و تیرها به دل نزیره میگردند همچند متفق
(۱) نسخه (۱) - پیر کوده ۲۰۰۰ و در (اینست سه)

از چنگال و بال این عقوبات خلاصی داشتند خلاائق را در ظل معدالت آسایش بخشیدند
 حضرت جهانگردی نظر در حکم و مصلحت مهرباب الامباب اند احتمه درین امر اقدام دیده بودند
 که آن مدعی جهان آرای با وجود قدرت کامله چندین شرط را ^(۲) نماید - البته مدعی در عرضه
 و مصلحته شد - و با این همه ناریک بینی نصائح حضرت گیوی ستادی فردوس مکاری متطور
 نظر حقیقت دین بوده قرار بر ارتکاب این مدعی دیده بودند - آنها باز از اینها (که انواع خوبیزی
 و فتنه ایگیری اران شفایک بیناک دیده بودند) مکرر در ملتهن حود اهتمام و اجتهاد نمودند
 و درین باب استفتا کرده به هلال مفتیان مسکل و مسحپرها بخط اکابر دین و دولت و امامظمه ملک
 و ملت مرتب ساخته بخط اقدس در آوردهند - حضرت جهانگردی آنرا پیش میرزا کامران درستادند
 میرزا چون نامه اعمال و مسحپر مکافات افعال خود را مطالعه نمود گفته موستاند که این مردم
 (که امروز بر قتل من مهر کردند) هم ایشان هم را یعنی روز شاده اند - حضرت را عرق مهرگانی
 سرگفت آمدند نگذاشت که با هیوم عام و حصول چندیں نوامت و دراعی حکم در حود بدری او عرما یافند
 هدّت میدید سرگیریان تامیل و تعکر داشتند - عاقده الامر بجهت مصلحت جمهور ایام در حق او
 حکم خاص واقع شد - و او را از دظر اند اخند - و سجهت این کار علی دوست داریگی و سید محمد پکند
 و علام علی ششادگشت مامور شدند - اینها بشهیده میرزا در آمدند - میرزا تصور کرد که
 وقید کشتن می آیند - در ساعت مشت کشیده دویک - علی دوست گفت میرزا آهسته باشید
 حکم بر قتل نشده - اضطراب از درای چیز است - در مقتضای عدالت (که شما پیش ازین
 سید علی و چه عی دیگر را دیگرها بایدنا هاخته بودید) پیش خود مکافات آنرا به بینید - میرزا
 (که این سین شدید) حکم آنحضرت را بدیده قبول کرد - و دراز کشید - تا آنکه میل کشیدند
 و هر دو چشم میرزا را (که دیده دل فند سرشت او شود) از بینش معزول ساختند - و این مخلصان
 هر چیز احتیاط بیشتر داشتند - میرزا بشکرانه حارشی دم نرد - و آنحضرت
 از بیظورت داتی رفته درموده پیشتر روان شدند - و بعدها همان ملأی هر اعزامی نیزیان
 خود را تیره مان بدراندند - این قضیده در اواخر (۹۴۰) نهضت و شصت بوقوع آمد - و حواجه
 میانده موصی ویژه دینی تزیین این تختیه را تبیخ و تندیدند - و میرزا همان روز که پیش مدعی خان
 ویژه ایان را مدعی نمایم که بیهوده (که دانی) دمیرزی (که توایی) دیگر ملوك را
 درین مدعیت در مدعیت نمایند - آنیستیه دهان خود مدعی مدعی میرزا را مذول نمایند

که پایهٔ مدرِ اور را بادرازِ بھاط بوس سر بلند گرداند - و میرزا بیر نصائح و مواعظِ هوشمدادانه (که زنگِ حلال و سعات را از آنکه نه دلی لد برداید) حاضرنشان مازد - و بعد توانکه راناتِ اقبال از آبِ مند عذر و مردم اثری از سلطان آدم نظہر نیامد - همانا که اندیشهای زمیندارانه ناموس اندیشه‌ی خاطر اور مذکور است - آنحضرت معلم خان را پیش او مرستادند که نجستان داؤبر دلما نموده پذیرش بپذیرمت آورد - و میرزا بیر مخیه چند (که راهبر معاذت او بود) رساند - و مکملاتِ مماثل انشان را از همراهِ حال تقویس نموده حقیقتِ معتقداتِ موائز را معروض دارد - معلم حمل و نمای کارنامه داشت خود بظهور آورد و بعد از اتهام و اعوانه سلطان آدم مدرزا را همراهِ حود گردیده در بواهی درهاله ندرافت زدن بوس سربِ امدادار یافت - و آنحضرت شا را زنده داده داده انسن آرایِ هشتاد سدید - و میرزا کامران مارحود چندین حرام (که هر یکی ممدوحهٔ تقویتِ فطمی بواند بود) مشمول ابواعِ العفات شد - جمیعِ امرای در تخریه و داسوری هدرا اندیش بموضعِ عرض و مالکیت که اگرچه راست و عاظفیتِ حضرتِ همایه‌ای و فطرتِ عالی و عطوفتِ واو هدن شعما میکند (که گمراهانهٔ بزرگ در درگاهِ معلقی طیلمان عفو بیشده) آما اعانت اندیشی و کارِ عرسوینِ حرم مقدصی آنست که مدیره کار مردم آزار را نیزی اعمال رماند تا گرد شرارت لد از همراهِ سلامتِ عالمان رفع شود - شانسنهٔ در راندیشی و در بینی آنست که آسانش ظاهرین نگیر را (له بدخراو باشد) بر آهانشِ چندس خلق (که شربِ در تخریه‌ی احاصان داده باشد) تکریبند اگر (جهتِ هدرا حاضر سکونه دلیل دندمال حراحتِ سنه‌رمان نفس نامدی ظالمی از مبارکه عالم محو شاند) دو از معدالت را چه اندیش حضوراً که در من آن ملیح هزاران ملر مندرج ماند - هر آنکه محسوس‌لئین این صورت^(۲) بظاهر مطابق و فرام ایوردی و موافق نظام کل خواهد بود - آنقدر کفرانی نعمت و طعنانی فدای نسده است که بامند بهدود باز بحال اور برد اخده گردد را ناگردد اکاره - کار از اندیشه گذسته است - و طاقتها طان مده آنچه بحال اور خلقی آنست که او را صابر ملک عدم سارید - ما خلقی خدا از هزار گونه به آنهاست بیانند - و نامه اعمال اور سنا اتر تکرید - حد مذکوی مذید مذکور است که از آن‌شوب این میتوان بفسی مرتضی امیری خلقی در سرمنی لب د عزتِ حذیقات آمد - و عرض و ناموسِ مذیهان مهاد و آهه ریده - و جایِ مذکون مردم شاک‌ها گسته - و حود مر اخدا (که لبیور ایان رسمی ناوی ایشان) دره بار آسیب دندند شد آنچه ملاح رست ایس که این خاکین کسی را

پنایا به عین فرارداد که تا زمان دراز چیزی میخواسته باشی - تا مردم داند که میرزا درخواب است و خود تغییر لباس داده و در قع بر روی اعکده از طرف هراپرده بدر روده بهامن فرارداد شناده است و راجه او را نائین لایق دید - و چون خبر آمدن لشکر تتعص میرزا شدید پیش راجه کهلو (که دران نواحی سکتمتین محل نود) فرسناد - او دیز بواسطه هر اس از دشمنان خود میرزا را بدرقه داده بجای جمهوران ماخت - و راجه جمّو از دور اندیشهای زمینه اراده میرزا را نگداشت که نولایت او درآید - میرزا سرمهیمه و سرگردان متوجه ولایت مانگوت شد - و در یک نود که آنجا گرفتار گردید باز تغییر وضع کرده در لباس زبان به همراهی افعانه (که امپ جلاب نود) بجایی کابل روان شد و با اندیشهای ناصلوان سلطان آدم گکهر را دید - که شاید این جماعت را بخود متعق ساخته کاری ساختنی از پیش نداشت - و او دولتخواهی درگاه را منظور داشته بلطائیں الحیل میرزا را پیش خود نگاه داشت و عرصه داشت بدرگاه سعلی فرسناد - و میرزا دیز چون علامات نویی از چهره احوال این اوس مشاهده نمود تاگر پر برای گریز شناخته از راه احتیاط عرصه داشت (چنانچه گذارش یافت) ارسال داشت - و هرچند میرزا تدبیرها ایگیخت (که شاید گکهران را در قنده اندازی با خود متعق نماید) صورت نبھست - از بدر رفتن خاطرش آرمیده نود که مقرس نداشت - و دیز از حرامه این قوم و از وامانگی خویش بدر رفتن را دشوار نمیدادست - با چار همت در همراهی این گروه دسته روزگار میگذردید - و پند اشت که دولت را (که تائید ایزدی آرایش دهد - و حمایت الهی دکاهانی نماید) بدخواه تیره رای هر اندیشه تبا (که در حق او نماید) خاسرو خایس گشته در نکل این صرماند - و هرچه آدرا سود خود اندیشد زیان نماید - و مصدق این حال احوال میرزا کامران است - چنانچه معلم گذارش یافت *

و چون ایلچی سلطان آدم حقیقت حال را نموق عرص رهایید یورتن هندوستان تا ولایت گکهران مصمم شد - و خواهه حال الدین محمود را سخراست و حکومت ولایت کابل فرسناده خود بدولت و اقبال نهضت فرمودند - و حضرت شاهنشاهی را برای تمثیلت مهمات صوری ر معنوی و ملیماتی دینی و دنیوی همراه موکب را گروند - و کمی عزیمت لرمیان همت بعثتند که میرزا کامران را ناجیان رسانند - و عالم را از سور و شیر او این مارند - و چون اعلام نصرت اعتصام سیدون سد رسید قاسمی حامد را (که قاعی اردبی طهر قریب نود) پیش سلطان آدم فرستادند

(۱) در [عصر نصیه] کلیز (۲) نصیه [د] [۱] دوزی (۳) نصیه [ج] [۵] صوره (۴) در [عصر نصیه]

میرزا شفیعی حسرو حبیب گشته *

که کار چندی دوستی نزدیکوار نمایه حاصل - و خواهیها نجود مرار داده بیش از رود و خواهد که مددگاری او اولی نعمتی خود مادره کاری نماید - گویا همچنان سیس آنکه اندیشهای دادرست مرزا را نرس آورد . نا مددودست راه هدود و ممان گرفت و از تواهی خدیر شاه بداع حان را بیش علم حل نرم مدد را در حوالی قصبه بن اوصیات سنجاب بود - مرسداده میرزا آشنا و سند - و ادای رهالت نمود مسلم حان انجام مردم مرزا را از حوصله خوش اخرون دانسته مدارائی بیش گرفت - و خروی خرج سعیوب او را ملخت و مرار داد که دو همان حدود بوده انتظار بود که کمک از دنیال منعتر تم خرینه بعد ملکتم هموز مرسداده بیش میرزا مرحده بود که علی میتد ام ام را نثار بیش مسلم حان نه کرد بعد از درازی مسح (که گویی اذان این بود) چون مرزا سهار گردیم اس رسد مسلم حان بصر خود آواز خان و مولانا عبد الله حلطن بوری و حمیم از آمرا را نامعقال مرسداد ریزش (که لاقی دستان و سکن درگاه نباشد) مرزای لامائت الدین شاه وضع آن سرگزره ادعایان را بریامت همراهان مرزا پاپا خویک بود - و متعاقی و عایا معلم ملیحات و شاه بداع و عالم شاه رهیان ملی خان و مالح دوانه و حاجی بمعظ و علی میتد امی و میریش و عالی خان را ابدال کرکه و حمیم دیگر از ادبار نایابی ورزگار که نامهای اینها دارد - و (چون کزار هنچ نایابان و اندیشه کاتر نعمان در صواب دعست - و عادت و حمیم دار) هرمه اس گزره را بیش آمد نتیجه اعمال اسان بود - مرزا از دلسلوکی اس گزره ییداش آرده بود - و همراهه خلوات شاه بداع را (که بحرص و در عدی در آمدان کرد بود) سریش گردیه -

چون مسلم حان مخاطر از مهمات لاماع جمع کرده لامائت دهلي زان سد مرزا را (که نیشم نیست - و بیوشه اظهاری و خصت ملکه - و صورت لی نست) بیواعتداد مس همراه گزره شد پادشاهی دیر کم از متع حصله هندوستان مکان حاصل - مرزا از کمک میگرس شد و از خصص فآمد چون دامنه (که در درواره گزره ماحده بود بود) نرمد - (که از معتمدان مرزا بود) بیش ریسا ملکی بیش مده پهانه مرزا مرار داده و از در اسخاهم و امدادت زد او مرسداده را (هر چنده خوب بود) بیست آندیشه را گذاه - (که سلم خان از آن ماجهه اوزار نشست) صادرد -

بیوهک (۲) سعاد (۳) سعاد (۴) مامنه (۵) سعاد

(۶) نعمت (۷) حصل کلام آنکه (۸) در (۹) این نعمت نیست (۱۰) نعمت (۱۱) سعاد و بیوه (۱۲) سعاد

(۱۳) آنها و نیمه (۱۴) مسلم (۱۵) نعمت (۱۶) خویک
سکون (۱۷) در (۱۸) نعمت نعمت (۱۹) در (۲۰) خویک

آمده بیزور این حارا از تصرف کشیده بیرون گرفت. و بعد از ملک کلاں پهراو جاذشیون پدر شد و بعد از پسر او دیر نام کلانی الوس خود یافت. و بعد ارو تدار ناظم قبیله خود ند. و او را بشیر خان اوغان و ملیم خان پسرش ممتاز است عظیم روی داد. و خود را از منتسه بان این دودمان میداند - چه در زمانه (که حضرت گیتی ستانی در دوس مکاری تسبیح هندستان در موده بود) در ملازمت حضرت آمده خدمات شایسته بتقدیم (همایل بود) - علی احصوص در حدگ رانا هادکا خارفهانی دموده - و اورا دو پسر دود - سلطان مارگ - و سلطان آدم - و بعد از سارنگ کلانی آن گروه بسلطان آدم رسید - و پسران سارنگ کمال خان و سید حان گهر متبعته بنعاق میگردند - القصه مقارن ایلچی سلطان آدم گهر حوگی حان (که از خدمتگاران نزدیک میرزا کامران بود) زمین دوس دموده عرصه داشت میرزا مشتمل در چرف زادیهای لئے ته گذرانید - میرزا این مجموعه هوشمندی ادوارفصل (که مباشر تسویه واقعات این دودمان گرامی است) چون [همت در شرح احوال و نشراخهار دولت پیرای حضرت شاهزاده هی دسته - و از هبیت سیرایی تشنگه لدان این داستان گرامی از آدم تا این دم (که عهد ولی عهد عالم است) از سلسله علیه این دودمان خلاقت دفعیل می آرد] ذکر مجمله از ناکامی میرزا کامران و مکافات یافتن او از کردار خود تی داگریر است - اگرچه این شگردها را پایه ازان بلندتر است (که امثال این امور دران اندراج یابد) آما برای سرانجام هن در دشیمبا و فراز آن شدن فاگزیر هن آرایی است *

در مسماط مهدیه معان این سوادی عیدی (که هر یکی ازان واعظ مذادر قدس است) پوشیده نمازه که [چون میرزا کامران دران سحرگاه (که پیش ازین ابلاغ یافت) شکست یافته بهزاران تک و پوی خود را از دست تیع گداران صفت شکن خلاص ماحده بدر رفت] دیگر بخود قرار نوون داد و از تباہی خرد (که نتیجه حق باشداستی همت) بازخود چندین ادیارات (که هر یکی هادی شاهراه سعادت تواند بود) خود را بملازم است اینچندین خدیو مهران بسیار بخش در مانید - و درین هنگام (که بایستی گردید ندام و پشیدمادی لر چهره احوال او داشت - و دوسته عجز و خواب خود را بآمتنبوس مشترک ساخته تدارک تقدیرات نمود) از دست و از گون متوجه هندوستان شد - که پیش ملیم خان پسری شیرخان (که بکفران بعثت فاتی از باد غفلت و سرحوش غرور آشعته دماغ بود) رونه کمک ادیار خود آرد - سبحان الله چه عقل است اینکه بدشمن جانی خود رحوم کرد

(۱) نسخه [ح ه] چونام - و نسخه [و] میرنام - بود [چند نسخه] بونام (۲) نسخه [ط] میرزا این خجسته داستان ادوارفصل (۳) در [اکثر نسخه] و بیش مکافات یافتن او (۴) نسخه [ح] از ناده عقلت سرحوش غرور و آشعته دماغ بود *

نه صیر مقدس آنحضرت آرزوگی تمام دریافت - از اینجا (که هوشمندی قریب درست و لرهمتی است) از روی حرم و عائیت اندیشه منشور طلب حضرت ساهمشاهی در میان است عز امداد مرموده و بعد از میان است آثار آن مقدسی فراز (که حدیث سعادات در عده تعلمه مسوده است) عصر قدیمی آنحضرت را کلی صحبت و عائیت کرامت شد .

نه صیر مقدس حضرت همانشاهی حست آشانی به سکش - و نادیم
گردی کشان - ولایت فرموده اندیشه بهدومنان - و بدست آوردن

میرا کامران - و مراجعت نکاپل - و دیگر موانع

در زمان اواخر مال (۹۵۹) تهدید و پنهان و ده حضرت همانشاهی را عزیزت نکش در ده
مصمم گردید که آنچه در ده نصیحت کلیل شان است - و در معنی این نصیحت تلخیه سرکش آن دنیا
و تعلیمیت لشکر فدروزی اثر نیز مطربی ممیر همانکشانی دوه - و بیهیت حیانگی و نفعانگی
مرده فتوحات غدی مطهیر کرامات از یه حضرت شاهنشاهی را درین نوش دولت ایرانی چون اندیش
درین خود ساخته بخانی گردید و بنش نصیحت و مرموده - و طوائف اتعال متمد نموده
و نادیم شاندند - و اصول و اسباب ندستی نصیحت اتفاق اتفاق - و اول دنیا
(که بدایت رست) تبدیل اندیشان خبد البرهمانی و آخر اتعالی نرمزیدی بود - و تفعی سا اندیش
(که از حق و ندایی گمان دانایی در خود گردد) در اندیل گمراهان بود و از مدعیات امیر ماهرا
پادشاهی نیاز نموده با همعتی خود بدر میزد (بنعم خان و حمعی کلیه) که از محل آباد
سدوچه مرسک عالی (درینه) درچار شد - حدیث اول و اسباب لور نصیحت این در اندیشان گشت
و خلا رخیمی گرفت و در اندیشان زد و گفت و ملک و ماراج و کلی ملطان آدم که (که سر و مردیار
گرده ناهرا نبود) هر میزد اورا آرده شرف نار میزد پاصلده - مصمم آنکه مدریا امیر
در میان و سرگردانی پایانه در آمد است - و مرا (که هوانی در تخریبی در سراس) نسخه و هم
که مدریا در آزارگی لومات نصر دزد اگر (خده در) سهیم سرلوبای تباش گردد نورا بشرف
که میوس متفق مانده بجهت مدارک بحث شده که از مدد در اگر آنکه در خود این
لور ملدگی نهاد آم .

بین اندیشان که گاهی را طوائف بسیور است - و نوره بسیور آنکه بیت و ملد نیز طبق فارس
در (ملوی ملطان) از اندیشی که میزد از امرای فریبی (که همانکه کلی نمیتوانند ناشست)

قا هم عیار نزگی^۱ این گوهر^۲ والا گرفته آید - و هم فراخی^۳ حوصله^۴ پدر و معمت معلوم شمگان شود و هم در آداب فرمان روائی و رزی دهم رسد - چه در هنگام صغير سن و آنکه در ایام جدائی هر که (هشنه‌ندی) را پیش رو خود ماخته در جمیع اطوار سلوب مرگاده نماید - و درگی خود را ملاحظه و اشند بخردان و مسکینان طریق نصفت و معدالت دسپرد - و ماتصال معمومی ازها مخصوصه از دیری دری مدلول خاطر نداشد) هر اینده آن ذات دفع کوهر یکنای خذالت تواید دو - و (چون حائل صفات مذکور از لوجه پیشانی مظنون بـلـتـیـقـنـ دـوـ) دـوـ اـرـاـلـیـسـالـ (۹۵۹) دـهـصـدـ وـبـیـسـاـ وـبـهـجـایـیـ حضرت شاهنشاهی را بدولت و معادت غزین دیرتاده - آنکه خان و خواجه جـلـ "دـنـ سـهـ دـوـ دـهـ تمام ملازمان میرزا هندال درین یورتی مسعود ملتزم رکاب دولت امتصام بود - سورشنه - رانجام چهیع مهمات صوری برای رزین خواجه معوض دو - مدت شش ماه باگاهی و شاده‌انی گذرادیدند و چون پیشوائی عورت و معنی ارایه اندیش اندیش ظاهر و لایحه دو همواره اعمال بسندیده و خصه ای سوده (که در سن نزگی از هال حوردان چهان دیده پدیده نماید) ازان حوان بخت فرحده طایع ظهور می آمد و پیوسته بعیت درست از حق پرستی گرد دلها میگشند - و همواره در گرد آدری پراکنده دل ان سلسه صورت توجیه عالی می گماشند - و پیوسته در امترضای طایعه (که در شهرستان قیروان تصرف عظیم داشته در تهذیب اخلاق و شماخت ایند که راجتهاد برسته راه مقر و معا پیش گرفته اند و از راحت وال و ملاح و ذم اهل عالم یکهشته معامله خود را با یکنای سه همکار درست گردید) آهانگ میدعمرموده - در غزین دران زمان بابا^۱ بلاس از مسند ولان^۲ خن شناس مسند عرق پسر شهود و مسحود رام امتعراق بوده در کنج عرات و زاویه حمول بصر میدرد - مکرر ندیدن او توهه میگرفرمودند و آن راست رین کار خاره تقدیس پیشوائی صورت و معنی از مواضع پیشانی مطالعه نموده بپادشاهی ظاهر و داطن تهذیتها میگرمود - و دشارتهای طول نقا و مزدهای علیه مرانیب میداد - چون خاطر اوس از هیر و شکار غزین نزدیک لو د که دراغ باله بمحب اشارت حضرت جهانی^۳ خسته آشیانی بمهذقرا حا و جلال بدولت و معادت مراجعت نموده - و سهی طلب آنکه حضرت جهانی^۴ پیوسته در کامل انتظام بـشـمـهـمـاتـ بـوـدـهـ - و اوقات گرامی تغهیم و توزیع فرموده لمحه از روز و شب ببطالت و تعطیل مصروف نمیگشند - و با وحود داد بخشی و دلخوشی شکسته دلان و سایر کار و بار سلطنت بمالحظه مزید شوق و انبساط بهیر و شکار نیز توهه میداشند - روز بـسـهـ زـمـهـ (که در وضعیت از مواضع دلگشای کامل) برسم شکار موارشده بودند - بـسـهـ تقدیر از اسپ خدا شدند

(۱) نصـهـ [طـ] اـنـ چـوـهـ فـرـدـ بـیـکـ گـرـتـهـ آـبـدـ (۳) نـصـهـ [جـ] پـلـاسـ - وـبـیـهـ [وـ] دـلـسـ -

چون بروی صمیم در بردۀ ذریعی درآمد ظاهر شد که ندادست امداده بیگ ملوك امانت - که مدرزا را نه
را بایله لظری بود - و مدرزا بدر رفته بود - و چندست از اعانت ایشان ایشان (محل شیخی بمعنی کرمانی)^{۱۹}
و ملک منگی و چندست دیگر) بعینگ آمداده داد و خاک رسوانی بروزگار خود کرده رو نگیر بر بادند
و اعانت و اموال ندهشت از لیمای دولت اتیاد - و پیشتر از اینکه رایات اتیال درمک مدفع چندست
رویی داد - و میرزا بعید مرار بودن آنست بوده نداده متوجه هدود منان شد - و چون خاطر اسرف
لز تادیس اهل بند و بسیه از ایاب عصمان غرام یافت - و بعانت ایزدی فتحی عربی (که مقدمه
توهات بواند شد) ملصر آمد] این صرمنی ظفر آدن درست کام مراجعت نموده بدلر بجهود رزرو
اعلی مرسوم دید - و چون بلقیس پهلوت که مدرزا بحالیکه (مراوار ناسپاسی حق ناشناس تواند بود)
درآمد: متوجه هدود منان سده است] حضرت چهان انتی از آن مثل بمعانی کوح مرسومه نیاع معا
(که بیار حم آراش طرب اترای خراطه و مفاسیش نکار منابو بواطن توکن گفت) در اندیز
مجلس ماد و حلال گسته چون (ایام سکونه بود و آمار کوکنه بیار و طراوت خدامان و لطافت
عویهار گرگسای خسارت) حممه لر مخصوصمل را نصر کرد کی علی ملی اندیانی بدارالملک پهلو
مره مادند - که آن سکونه بهار منابو اتیال پیعی حضرت شاهنشاهی را بتعانی محدثات تدقیق عمانت
و مظہرات مرا ادعت عفت نصیر اندس آروره - با بوله مساهده نداین بونهار و مطالعه
معانیت اگر از نصر اپردا - تلاخی نتشدید از ای مصیر گسته اسان شکر مهدد دهد در آنک فرمی
حضرت رفع الدخات علیوب حضرت مسیح و سرور ورود معاکت مرسوم دید - و آنحضرت شکر مساهی
نامه ای (که مصلحت مزید نعم علمی حقنی هست) بعای آردید و بعد از بخط
همایع اعانت و ابریخ شریعه علماه توجه ملطف داشته در مسعود ترین ماعنی بدارالملک پهلو
هزل اهل نصود دید .

آوجه حضرت شاهنشاهی بفرانس - و آن صرمنی را بهرول احلال ارتقای آسمانی بخشیدن

۴) (حضرت چهان ایلی روز ایل زانجه درد و بیرونی از زانده اتیل حضرت شاهنشاهی
در ایوسی می باشدند) دریابد (که زمی آسیس نازگر بی) رای چهان آرنس بدویب الایم لاتنی
این لذتمنا نرسود که تی نیازرا چمن ملائمه را اذیر هر چهار چند تراخود^{۲۰} حدالی نهیز و نرسید

دوقت مقاومت و قدرت ممتاز است ذهارند - مناسب دولت آدشت که جمع از مشاهدان درگاه و جانشیداران کاردان را گذاشتند عدان مراجعت بصوبه کابل معطوف مارند - و درجه از دوران اینجا بساط قرب معروف میداشتند که چون هوا رو باعده ای نهاده (اگر رایات نصرت ارتفاع داشت یا نه - و قبائل اعیان تحت و تاراج روند) هر آنی به مصلحت دست خواهد بود - و تا این گروه ندویش (که سرمایه دند و مساد اند) تندیه بر اهل دیانه بصوبه کابل توجه مرسود از هیچ اقبال دور است هم میرزا کامران (که درین طوائف پهان میدارد) - و اسناد تصریه را آناره میدارد) داشت می اوند - و هم بین آشوب مذاعقان دیگر در کاره می آید - خصوصیت هر این ای را این رای قویتر نمود و این شف را در مراجعت رجیان داده بعدتر نتیجه و صریت سوار ممکن داشت و اقبال شدند که ناگهانی درین قبائل ارباب خال رشته عدار ادوار بعفارق اعدا انشاند - حمایه از بهادران متهم و تبع گداران جرار مذل مسنه حان حاکم و سلطان مسنه موافق و شیخ دلیل و شاه قلی نارنی را بباشیقی سلطان حمین حان تقرر و می خودند که پیشتر رودند - و دران شما هوا نتدر ببرد ته داشت و راه دور نود - بیهود آسایش خدم و حشم در میان راه مروه آمدند - و سترگاه دولت سوار شده متوجه گشتند *

چون قبائل جایجا پراگذه صرود آمدند و معلوم نمیشد که میرزا در کدام قبیله باشد در ائمای این تردد ^(۱) ماهم علی قلی خان و بابا حزایی (که ار حاذب میرزا کامران پیش ملک محمد مهندروی میر منتند) دست اولیای دولت اندادند - از احوال میرزا استغفار نمودند که در کدام قبیله است - ماهم علی سایلان را در عاط انداخته غیر قبیله (که میرزا در اسما بود) دشان داد - بابا گفت او ترسیده است - و میداند که چه میگویند - میرزا در قلآن قبیله است و من سرکرد می سرم - در اول صبح صادق پیشووان موكب دولت دواخی آن قبیله رسیده بناخت و تاراج پنهانند - و جمیع کثیر را توحش ایجاد عدم فرمودند - و زن و مرزیدان فوم قنده بهاد را بند کردند - و در خیمه (که میرزا بخواب روده بود) چند سه از بهادران در آمدند و شاه قلی خان را بخیمه از مدعیان این معده سه که در آینده آن خیمه من بودم - و دو کس دران خیمه نوده اند - پیکی نهادند انداد - و دیگر سه بصفه اهتمام خود را بیرون ادراحت

(۱) در [بعضی سخنه] هواها (۳) در [بعضی سخنه] طایله (۴) نسخه [د] قوان (۵) در [چند سخنه] نگردند (۶) در [بعضی سخنه] ماهم علی قبیله (۷) در [چند سخنه] خواری (۸) سخنه [ط]

نهاده معموره اسلام را در حیطه تعمیر درآزم - و حامیت معمولان هفت اتفاق نرا آزم - حاب مذکور متفکت که (حون این حالت مشاهده انداد و این محن نگوشی هوش رمید) مرور رئه حضرت شدم و همین عظیم درس نکار کرد - آنها بتوابع این انداد گوش رمده متغیر نبودم - و حمله مریده بدعاور مذکور حرف سراسی مرمونند ۰

و درین آنام و مع پسندندگ آنحضرت از کمال دریانی و بلند مطری چنان بود که هرگاه کسر از خوشامد گریان نبره رای (که هر خود و زیان خود نشاند - بلکه خود خود را در زیان خود داند) اظهار کرد (که صدقه پادشاه هفت اتفاق شولد) با درمان روای زمان گردید) تعابیت رانگش می آمد - و منفی مذکور که آنها بعقل باقی خود را در لحواه می بمانند خاصا که از در اینجا گذشتگاهی خبره داشته باشد بشلقار شدن حضرت همانی نهاده می اندیحند - و خود دلخواهی مرا در زیان دن می اندوریه - بلکه آشوب در ملک عادت آنداخته بخواهش سور افزایی دارند - چه معادت دهی و دلیلی فرزیدان آنست که همیشه تنت و خواهش دامیل شان در آسودگی پدر بروگوار مصروف باشد - و درای عمر گرامیش خواهند - که هرگز با خدای مسحای در مسما معاویه نماید در حقیقت با خدای حقیقی حکمه رامی خواهد نمود بلایزد خرد را رطابی هاک و نتیج در صیب این بزرگ صوت و معنی را - و بالجمله بزرگی و بخداواری از طرز مالد و بود و مشتمت و خامیت آنحضرت میدرخشد - آنچه (بزرگی بعید آمور بسمی نکرو و نظر دز بلند - و بیحث آرد) این بروش یائمه نظر ابردی را بهادری بوجه در بدیهه مضراده دهند اش و حکمه (که آموره ایکه و درزش گلندگان را دلشاوی نوافم رم) این مظہر تراویث مدرست را سه ناچل و نتفر دست مداد - حکمت بالعده ازین نور یا صراحت مظلومت و حاشت سه آماد روزگر را در ش میصالحت - و پر امدادست رای و میاید ناش اس نور ببرد اهی تناهیل بود - و با هنگام ظهور خلانت در مظاہر و مکام مذکوره متحب و مخلفی بوده همارا نهی همین مذکور دهی از دسمیت مکرو و کند بخواهان ایم زیست مذکور بند ۰

هزیست حضرت همانی حست آشیانی از بسود بوسرا قائل انعلان
که کمیکا افتنه مسرا بکار بود - و در از او به درستان

چند امور موضع بهمود سوی زمده باشند رسید - و صولت حرمها بانتها بدرست - و معلوم شد اه مهرا کسرای با مدد رسیده در هم مل امدادی بسر مذکور) اثیر امرا مزین شدند که اکنون مسرا را

پر عشیرت اسپ نازی (که اعظم اسباب ریاست ده را فرازیست) می گماشتند : و گویی کمالات و هدر پردازیهای صوری و معنوی را بچوگان امداد قدسی و تردیدت از لی می ریودند - و گاه از بال گشاییهای همت در مضای هوای حق شنایی هوس کبوتر ناری بحاظر ملکوت مهاظر آزاده چهت از این ائمه دلخواهی رمیده دانه می او شاددند - و از شوق و جذب ظاهری این مشتی دال و پر بمراجید فوقي شهودی ارباب کمال پی برده شوق پرداز عالم معدنی می بودند - و از طیران این طایران ارج علو دل بر بلند پروازیهای تیز پر این همای مقدس داشته در لباس بازی کار عبادت همان می فرمودند و گاه سک درادی میل فرموده سکار نفس می پرداختند - بصورت سگباری بود - و به عدی شخص آرائی بظاهر دل بسگ بسته بودند - و باطن در اخلاق ملکی او حاضران بساط را راهبر می گشتند و هر چند (در پرده بیگانگی تکاپوی می فرمودند - و خود را بلباس ارباب ظاهر میداشتند) آما خوشبوئی و روشنایی را نتوان پوشید - پیوسته فرایزدی از ناصیه معادت پیرای آنحضرت می تامست - و شما این پیشوائی صورت و معنی از چهره نورانی آن برگردانه حق هویدا بود *

روزی پادشاه کوه مفید سنگ بشکار استغال داشته بدهت هر یکی از خدمتگاران نزدیک سگان شکاری سپرده بودند که تمقارل باشند - و چندی را بالای کوه تعیین فرموده بودند - که آهوان را رانده به بیان آردند - و چون آهو بتسقاولان رسید جمیع (که بسگی دعیش شوم گرفتار بودند) از کوهی دریافت صفر می صوری را پیش نظر داشته بخوردی مشغول شدند - و هگان را بوقتی نگذاشتند - چون تحقیقت معامله آگاهی شد سلطنت معنوی در جویش آمد - و حکم فرمودند که گردن آنها را چون سگان بظایع دسته در تمام لشکر بگردانند - و چنان بر مهندی فهر دشتهند که کهن سالان کار دیده متنبده شده ایگشت هدایت در دهان مارند - چون این واقعه بسمع افسی حضرت جهانیاری رمید خاطر اشرف ابساط عظیم یافتا - و فرمودند که عنقریب سلطنت عظیمی رسیده کامیاب دولت جاودایی می شوند - شاهم حان جلایر میگفت که روزی حضرت جهانیاری به بند ۸ حکم فرمودند - که روند خدر بیار - که آن بوهای بھارستان اقبال چه میگند - و در چه کار اند چون رفتم دیدم که بر بستراستراحت آنوده اند - روزی نورانی آنحضرت بغاایت شگفت است و بظاهر چنان می نماید که بخواه رفته اند - و در باطن با مقامات ملائی در گفت و شنود اند دهت مبارک ایشان گاه گاه بجذبیش می درآید - چنانچه از ارباب شهود در حالت مواجهه وظیور میزند - و گاهه در همان حال از زبان گوهر اوشان - ظهور می آمد که اشاد الله میخواهند

(۱) سخن [ط] حدایپرسنی و حق شناسی (۲) سخن [ح] همایون (۳) سخن [ر] در همان حال که اند که در سیار گفته آمد از ریان *

خدمت تعلیم ورزی را مولانا نایزده فرموده - و او بان خدمت اهتمام داشت - لیکن چون این
هبان آرا این ادب پرورد خاص حرد را تعلیم داشت (که علوم صوری رسمی آکوده گردید) حاطر اورا
این دادعه پرداخته متوحد کار نمی مانع - و ظاهر بیان متصرا از دلایل تعلیم مهمانه از این طبقه
شکایت داشتند - و آن صریم چون حیراتندیشان نیکذات بودند سخن شکوه بذرخواه دولل نمی رسدند
ما آنکه درنکو از برتو اشتراحت الهام رفایی حکان بختلر وعید که بجهت تعلیم آن ادب آمر
مکتب رفایی قرعه درمنانه مدد القادر و مقراوه مه عصام الدنس و مولانا باپریده اندازه
تا نفعش دولت بدام هر که برآنده او در آخوندی متفق نبوده بمعادت این خدمت سرتالندی نانه
حقا را قرعه سعادت نایم مولانا عبد القادر اسنا - و مرمانه مطاع نر علی مولانا بازیزد و نصب
مولانا عبد القادر بربن خدمت شرب اربعاء یاتس -

بر خرد ملکلی دینقه سناس نویده داشت که معینی معلم دریانها از پای رسم و عادات است
له از مسم انصاصی کمالت - و گریده دانش پرورد امردی را بیعلم از محلق و نویمه بعدی چه لذاز
ولهذا هرگز حاطر ادب و باطن مقلنس متوحد تعلم ورزی نبود - و عبد حکم و مصالح سے ملنی
آنحضرت بعرفت آموزی رسمی آنکه در زمانی ظهور الوار میومات علیی در حکان ظاهر شد
که در پالیب ملند این خدا و رسان آموختگی و حافظگی نعمت - دای الہی سست - که تکلیسی
برسی را در لی مدخل نموده - و آنحضرت در لی زمان لکھوری ظاهری و فرازی دولت ورزی
الحنصال دالماء لاظهار کمالت معنی خود تناهی عارف نموده الثیر ارمات بیانی سی پرداختند
و در نقط خطا بکر و سعیلی میگردید - بطریکه در بیان روزگار را در لی مطر میانعاد و لازما
(که هم دلله ام) نیاب کمالی خود را از امور عقائد ظاهری میساختند - و دل دوکاره سی بعنه
که اگرمه پیش اهل ظاهر حسی آن هوردا سی بزد اما اهل معنی از لی حکمتها می دردستند
لرا که هم پاونده بر خلکیت سیر مدب نظر کماله تعریج گری عجائب قدرت متفق نده
و در شکل و سازی الحوله شتر (که برگزیریت چاہوری آن سرزمی است) مقلاری و تمامیتی نویله
و در اطوار سلوب دریش دهانه او (زیبایی - و پردازی - و نظر رسان و تعلم - و کمال
یا ایست و ایجاد اگرمه مهارش الدمت نوییه باشد - و تمامیت برخایر بوده - و میگردید
بویی آنی) تدهشیان معاوری رمزین پیزی و پردازه کری میگردید و کمسان خلی خدا

از نظر کرد های میرزا بود. دیگر خالدی درست شهاری باید درست هم از ممتاز می بود. این (چون در قانون قوایت هیچ چیز بقدر از میست و داشته اند) او را از خدمت باید
نه راه نمایند - و می می تواند طاهر حان اگرچه ارتقای در حاکم مارمان میرزا بود، اما او ام ظاهراً آنقدر قدری
نخواست و گاه داشت هر دو دنیوی حقیقت دین شد. درین بروش خدمت شهزادی نداشت
و (چون درگاه این ورزع بخش گذشتی هیار چو هم اندیشت ام) این مودم هر دو (دیگر میرزا
باک علیه است خیر بیان بود) بارش (روز بروز بهتر شد) و اینکه سرای امام داشت - و آنرا در یک قتل حادثه
که دران رشان زیز مرخانه می اوردست و نیک سرای امام داشت. و در آنکه اگر گوچه بود بجایه از میان
درآشته بود - و کارس بستانی رهیک که موحد عدیت همیشیع بوده را این عدالت کشت .
و چون مرضی بیرون میگشیم سرای اقبال شد و اعنه مسماهیم امساں بیان داشت فرموده
و حضرت شاهنشاهی را برای استیکام معاون در را حاکم بدل و مقصت خود بود آن می شود
بونه و زن آداب سلطنتی صوری و مهربانی داشت - و خود در دنیا و ایمان پیروزه در ایمان پیروزه
و صرف ایزدی داده از احوال میرزا کامران متناسب گشته اند . و قریب پنج شش ماه آن میزبان
جلوه کله موکب عالیه بود . میرزا از نیازهای خانه خان قدری می شد . و هر شب برمیداری
پیغام بیگردست . و از منقصت و طریق (در حیات پدردار مازده) و از معانی ممتاز است و موقت
پیشین ولی نماین میگردد . همچنان اندیشه های مامد و خیالات میگشود را بینداز .
و در بولا طایفه طاهر بیان (که در ممتاز است و خدمت حضرت شاهنشاهی بود) از اذش آنکه
ناظن عامل بوده کلم حضرت شاهنشاهی بحضرت حبایانی بودند . و آنحضرت باید بود
آنکه دنیا و میان این ناظن حضرت شاهنشاهی نظر در شاه طاهر اند احتمال ، مشور عدایت فرموده
و مصائب و موانع (که مدلول آن میگشی را و عطعت منصب اوت ناشد - و بروج تدبیر
و احتیاط) رفمده کلک عنایت فرموده . چه تریتی را این میگزیند ایزدی را بتصیحت حبایان
چه احتیاج . و حدا پرورد را نامثال این پندتامها چه روحی . و دران مشور عطودست این بیت
شیخ نظامی میگشود .

« غافل میشین نه وقت بازی هست » وقت هم ام و کارهای هست .

اول پیش ملا زاده ملا عصام الدین درس میگشودند - آخوند چون لعشق کیوچر مشعوف خاطر بود
صلازمان عتمه علیه حضرت شاهنشاهی این آخوند شکایت کردند . آنحضرت اد را معزول فرموده

اختصاص ولایت عربیں بحضرت شاہنشاہی - و ارتفاع مریلت بعضی ممتدان دولت بخدمت والا

چون [آثار بزرگی و دریمابرداری از پیشانی بورانی آن بوبارہ شدروہ ملطبت و احکام
و گلستانه خدایق خلافت و احکام (علی حضرت شاہنشاہی) از صیریح و بیغان حوال ظاهر نوہ]
دریں زمان (که از عمر اند پنوده آتی حضرت مال دهم بود) جمیع مازمان میرزا هنداں را نا دام
محالی چانگر میرزا (از عربیں و عرب آن) فاصل حضرت ساہنشاہی فرمودند نا ورثش دریمابرداری
نموده در مدت و بیط صردم آنار لطف و بور ظاہر مانعه در بستق و السام اس مشائل ہر یوی
اسعداد آرای کل باشد - و آر عربیس بھکنا آنکہ پیش ارس پسند و روز در تنکیاں از لحاظ
(که در مازمت حضرت چهابنکی موار دولت ماریلند) دنمار آن نور دیده دولت (که اصر
نارکیت صعلیت کویں بواند شد) حای خود کداشند بود - میرزا هنداں حاصل سدہ از کمال اعزاز
مای چھبیاری خود را دران از دهام عام از سیر خود گردیده بر مروی مرودار مائی آتی حضرت میرزا اون
و دور بیتلانہ بارگاہ ہالد از مس سائمه بفاریل حمده آنام بادھاری و فرماندھی شاہنشاہی نا بردیکش مردہ
حضرت پدر ای خاطر بودند حق حل و علا ار نسی ان خجوده عمل میرزا ای مرخندہ مآل را
ندرخواهی سعادت (که عمر باتی و عیش اید عمارت از انتصت) سریلند گردنده و حضرت ساہنشاہی
(که نور بورلہ الہی اند) در گرد آریت ڈلهی صردم چنان آثار بزرگی و مہربانی و نادریانی
و آدم سلامی نظہر آوردنک کہ آن صردم را عیم میرزا هنداں از خاطر برا آمد و بحضرت حاوید
بخدمت سدند کے شورہ ۰

ا ہبی تا ہمان را آب و ریگ است ۰ ملک را درز و گنی را در تک است ۰
۰ سنتع دارش از مصر و حوتی ۰ ز هر خوش نور ۰ زندگتی ۰

رَمَدَا مازمان میرزا مغفر (که در مازمت حضرت شاہنشاہی نوره در سلک پیش تدسانی
رَمَدَا ملائم ملائم کندند) احاسن گرامی انسان بدهیں مقصیل است - سمت علی خان - لامزملی
و زاده سیراهم صراحتا و بدهانہ - آدیاہ تنبیہ سائیمی - قریبی - خلیل محمد تنبیہ - نام آدم
سمیو، بزرگی - تتمدزیش - و سوتا نتیب که منی احمد بخطاب متی شنی سردار
گندہ نوری - و موتا نیلہ فرست صدر کہ میرزا بار تو خود مدم داشتند - و مادر حشی کہ او نہیں

(که نظر بران شعست آوریز افتاد) لازم است که قضیه چیه است - دستار بر زمین زد که میرزا هندال بشهادت رسیده است *

القصه روح میرزا دران تاریخ شعب نادانه تگی بعدم آباد شکور بالند کرد - و همان طور تالیش افتاده بود - درین اذنا بعضی از نوکران میرزا می مردوم برگشته می آمدند که خواجه ایرانیم بدخشی را دوچار درآمد - که افتاده قلماق حیاه در بردارد - چون شب تاریک بود و شورش رانی چنانچه باید متوجه شد - باز شاطرش رسیده که میرزا هندال جیمه حیاه بوده بودند - و میرزا گردید و ملاحظه میکند - میرزا را می شنید - از روی صدر و آشمنگی (که شعار خود منشان است) میرزا را برداشته بخرا که ایشان آورد - و در آنرا بدر دنیان چوی - و از همین تدبیر در اخفاک این واده حارکاه کوشید - تا در چندین شورش و آشوب اعده خوشوقت و چوی دست نشوند - و ایامی دولت بیدل و خاطر شکسته نگردند - و اظهار کرد که میرزا شردید به صیار کردند - و ضعف دارند و بقدر زخم رسیده - کسی درین فواحی شر و عویش نکند - و خود بزیانیه برآمد از جانب میرزا همارکبادی فتح میرسازد - و بر خاطر اشراق پنیر حضرت بجهات دانی بروی ازین معذی تاوت القصه تابوت میرزا را در جوی شاهی بامانت سپرده بعد از چندگاه بکابل بردند - و در گذرگاه نزدیک لمرقد مقدس حضرت گیانی هنادی نردوس مکانی پایان پای آشیانه هدفون ساختند و ملا خرد زرگر (که از منتسبان میرزا بود) مردیه گفتند - مطلع شدند * شعر *

* شیخ خون جگر در مردم چشم شبیشون زد * سیاه دیده از آمد شد خون خیمه بیرون زد *

و این تاریخ نیز ازوستا *

* هندال محمد شه فرخنده لقب *

* شبیون بشهادت چوگردیده بدم * تاریخ شهادتی ز شبیون دطلب *

و میر امانی بطریق تعمیه این تاریخ گفته که * مصراع * هرویه از دوستان دولت رمت *

و ولادت میرزا در (۹۲۶) نه صد و بیست و چهار بود - و درین باد گفتند اد *

* کوکب سرخ شاهی بود تاریخ سال *

و حضرت جهانگیری روز دیگر از این راه بسیار فرستاد - که خاطر جهان پیرامی یکباره از شورش فتنه سازان فارغ ماخته دارالملک کادل را بعزم مکب عالیه هدیه امن و امان سازد *

(۲) سمعه [د] میاده دیده (۳) سمعه [ط] و در تاریخ این مسافر صلک بقا میر امانی قطعه در رشته نظم در آورده بود * قطعه * شاه هندال سرو گلش نار - چون ازین دوستان سجیت رفت - عالیه را بیاد سرو قدم - بولک دود آه حسرت رفت گفت تاریخ قمری نالان - هرویه از دوستان دولت رفت - و در [چند سخه] و میر امانی میجده طریق *

و بزرین دوصرت از ناصله دولت در حسینیان گرفت - و هیاه حصم هر سمترا علیم است شمرد
هر کدام پریان و پیشیان بگوشه و کناره بدرست - دولتیان کامیاب و کامکار گشته لواز
حصینت در از راه خانه خواطر همکنان ناظمنان همینی کشیده بود که باگاه خبر ماحوش پهلوی کرد
میرزا هندی خراب آناد حبل را بمحامع عرب و حائل رسید - عاشی باطن تلخ شد - و سرور حاضر
بعین مفترط مبدل گشت - آرمه رسی این جهان مانی همی است که اگر یقین سانی برآید
زمانی توکر در باده از سینه سوچنکان علم نوارد ۰

۰ ملک چشم از صمیم روش نکرد ۰ که شام از شعف حین بدایم نکرد ۰

نه سانی بردازی مجهال مهلتی - وله اندوه را دران و خصیت اقامی - میرزا اگریه ایں هباین بی ثبات
گداشته بی و لزیں سرای بی بعای گذشته بی درگذشت - آما معادت شهادت دریانده هم نیکنام
مانی صریت شد - و هم در عالم ممی بلذیه گشت - یک آدک ندیر متعاریش که برمی
چان مسعار چند دلیلی پادشاهی بود - آنیصرت (که معدن حق شناسی بود) از موت
چانه در از رسم احتمل آن مقدار متعمر و ممتاز مدنده که نعمات و امارات در نهاد - و لر ایسا
(که حربی و از و نهاده درین مربی روزگار آلمصرت بود) از حرع و مرع نصر و نعمی گراییده
هارهفت رای رما و نسلم چاره گر حود آمدند ۰

درین اس سالیه حانکه آنکه میرزا هندی از استماع خبر شنیدنون اهتمام صریحه ایها کرده
مربری خدا احترم است بهاده بود که خوشای اتعابان بپرخاست و لذت هر مرحله چندان اتفاق بپناده
هم دوم آورده بود که بگفت در گلگهه - و حمه و کندر از اتعابان درون صریح میرزا در می آمدند شا
پارگا بود - میرزا بدلیع این گرده سندیروگار اهتمام ملتمد مردم هراسمه نخست راری اصلی خود
شد تباشد دریل للا میرزا خود رزیروی تعلمان شد - بزیرم گوکه و چندیه دنگار سرمهلهه ناسرداده گی
و خویست زده ایه که داده بود - دنگار از تار د کمل گذراتده بانکه بینس نعیس آنیخت
د هر زیر بازیز هست آن از مادر گندر را اندلخت - در این آن تدره ایخت خوبیده نام ایمان از بینه مهلهد
و چنگی زهرا کود میرزا را مصادر ملکه بملکس ساخته بعضی از همراهانی میرزا گندر را ناچ سدگردید
گه قی آنکه بد گوهر شست آنیست (که شمهبلی خانه میرزا درون می بود) گرنده مدش
میرزا همیز مرد - و نهادست که با که این مرد بدد رنگی و لذت ایسته و ملکه برد ایه نموده - میرزا را

از خدیر شوراگیزی او درین خوردگی پیدا کرد - و از صادر و وارد بمسامع علیه رهید که بار از حدود
بیلاب مراجعت نموده راتلاق طایفه از اویات در حدود جوی شاهی سرفتنه برد اشته اهست
آنحضرت میرزا هدال را از غزدین طلب نموده - و حایگیر داران نزدیک را حکم بورتن شد
و در اندک درستی میررا هدال بعزم بساط بوس نمراه را گشت - و دادیان حق شناس وعامت شذامی
شکر پیرای گرد آمدند - و حضرت چهابنادی فرعیت اطعای وتنه دهضت اعلام والا نرمودند
از استماع توحه موکب عالی میرزا کامران بناکهی خود را نگوشته کشید - و در زمانه (که رایت
اقبال دریک رسخان رسید) حیدر محمد آخنه نیگی با اکثری از یکهای اخلاص پیشه بمنصب
هراولی اختصاص یافته پیشتر از اردیه معلی در کنار میاه آتے (که در میان سرخاب و کوههای
واقع است) قرود آمده بود - میرزا کامران (که در خود مقاومت حنگ صفت نمی دید) برو شبیخون آورد
حیدر محمد از روی هر دری خود داد دلاری و صردادگی داده کار را نمود - و زحمهای
نمایان (که طرعای هر روشی صوری و معنوی باشد) باور نمید - و ثبات پائی نموده جای خود را
نگداشت - اگرچه بسیاره از اسباب نتاراج رفت میرزا کاره نساخته سرامیده ناز گشت - و بعد از
چند روز [که موضع حپریار (که از تومان نیک نهار است) مضرب خیام دولت شد] از اینجا (که حزم
و احتیاط از لوازم آگاهی است) مورچهها قسمت شده خدمت و دیوار نهاده سرانجام یافته بود
آخرهای روز دو اعوان خبر آوردند که امشب میرزا کامران ناگروه انبوه اغایان فصل شبیخون دارد
حضرت چهابنادی آئین آگاهی بخای آردیه هر را میردم تعین نمودند - شب یکشنبه نیمه و یکم
ذی لقده (۹۵۸) دهصه و پلچه و هش ربع از شب گذشته بود که میرزا کامران نا بسیاره
ار اعیان نهاری ظهر قرین ریخت - حضرت چهابنادی بر نلدیدند (که عقب دولت خاده بود)
سوار دولت شده ایستادند - و غرمه جبهه عظمت و درجه اوسرا خلافت یعدی حضرت شاه فساهی را
پیش خود طلبیدند - ملازمان عتبه علیه هر کدام در مورچل خود قواعد حرام و مراسم شعاعت
تقدیم رساریدند - و پایی تمکین مهنتیم داشته دستی اهتمام گشادند - و آتش مخاره و قبال
اشتعال داشت - در ائمای این عوای آشوب عیدالوهاب یخاول (که در مورچهها گذشته اهتمام نمیگرد)
تکریس باد رسیده شهید گشت - و همچندین نار ر مخاره گرم بود - تا آنکه ماه میر (که آئینه دار
عالی است) از مطلع اقبال سر برگردان روی زمین را پرتو شعشهه چهابنادی روش ساخت

بی‌سی و سمعی را (که در نتیجه هدوای اسالی انسان سریان داشت) نباید کمتر از نیکر آدمی می‌بود انتقام داده محلی (نقیح) خای دادند. و انسان را ملکه عالم را از حیث طبقعت خاصی نخشدند و غریب به بهادر خان دروار گرفت و تئیه خانگدر او برعهی از ملازمین درگاه فسیت نداشت و آن رمছان درالحدود نصیر و شکار استعمال درصویه نیز آرای طرب و تبریت افرادی اهل عقدت و آن رمছان درالحدود نصیر و شکار استعمال درصویه نیز آرای عناصر بود) اتفاقیان یه اندال و اخلاص نوینده - و در اوایل موسم دهار (که هنگام اندال مراجعت عناصر بود) اتفاقیان یه اندال (که همراهه درالحدود بپرده خود را شدیده نیکری و معادانه درویی نیکرده) جمعی باد را کی در لیت ملازم و احرازی عفادت آمدند و سر افزای گشند - و گروهه بولمهه، رانص و پدشکهای (نقیح) در زمره اهل اطاعت درآمدند و گردنده و آشوب صدرزا مروی شد - حضرت حب‌الهانی از راه پادشاهی تاپ ناران می‌رساند سعادت نیز نوینده و دران شد (که موکب عالی نواحی نادیمی بود) بپرده و پارچه مظلوم شد و جمعی را آمدند و سند - و بعد از استیفای صدر و شکار دارالملک بکل مسلتی در لیت سد نیز از همان نیز این ملکه مهتم مددگار و مصطفی بانت و خواهه عازی همیز را ملت والین همان با نیف و هدایا به مردمان بیهوده همان مرضی شد و واقعیت عربین و گردیر و بلگش و قوشان به پرگردانه هنگام مکرر شد - و ملکه (که صورا داشت) بپرده بکه و صدرزا حس فرار گرفت صدرزا هنگام بدرزی مرضی شد - و مادر را که نعده روز رعیت گرفت و حرمی شاهی دلایلی ملکه خواهه خانه فرار یافت و پیشتر از اینکه صدر بکه نایا (سد) صدرزا لبراءه مم تقدیر را از مسند طهر خان بگیری و مهتمه گردید بور صدر بکه بگشیده بکل آمد - و حضرت حب‌الهانی خدمات مسند بدهد صدر را سلطیع معامله او ملحده آن صحاب را باز و اگدا سند و درین آیام بولمهه خواهه ماد تبعیع شاه ابولاله ملکی در مجلس متعال پادشاهی راه یافته احمدت سر افزای سد مسند این ملکی بود و این ملادت برمد انساب مددان و حسن صورت او بگشیده بکل آمد - و درین آیام بولمهه در انتظای تیک لذتی می‌داند - و بامانی او بر سعادت او معمون می‌شد - و لپهدا مسطور طریق تبریت و ملایت حضرت حب‌الهانی گست چنانچه "علم از ادم می‌داند" از این ملکهای از ده جانی ماده گشایش نموده بود

فهی صفت موکب مقدس حضرت حب‌الهانی حست آشانی بنسکنی
شیوه صورا کامران را نیز نکر - و شهادت صدر را هندال

هر لکه را (نه) چند نیز از همه ملکی و گهانی ای اصره میرد. تا آنکه در نهاده بکل خود طی آزموده

دموه - و بعد ازان بچهار پنج روز بجانب لمغایرات (که گرینزگاه میرزا بود) نهضت عالی اتفاق افتاد
با وجود آنکه (نمازگی چندین تقدیران حاجی محمد نخشیده بودند) آن قنایخ خود را باکرده
شده باز در وکرهای تباہ تر گام حرأت نهاد - و حرکات شنیده نظهور آردن گرفت - و خاطر
مقدس را آزده هاخت - و آنحضرت بحلق عظیم و فضیل عمیم درگذرانیدند - و چون رایت اقبال
بخلال آناد رسید میرزا به تدبیگهای کنور نورکل گریخت - و هر کدام از متمندان وتنه اندور
بگوشته حزید - خان خانان را با جمیع کنیزهای در هم میرزا تعین فرمودند - میرزا کامران بودن در حدود
کنور نور کل نخود قرار نداده بحادث نیلاب شناخت - و خان خانان مراجعت نموده در دکه
نیزهاین نوس کامیاب شد *

و درین وقت نظر در مصلحت کل و فراغت عام و حصول امن انداده حاجی محمد و برادرش
شاه محمد را (که در بد آموزی و ابداعی اشتاد حاجی محمد تواند شد) حکم گرفتن فرمودند
و این دو در در حق ناشناس (که در خدمات جز بر مال و اعتبار نظر داشته و در حرص و آز
طريق ناسپاسی سپرده در عوض کالای فاسد خود دهای وراوان چشم داشته کفران دعمت میدندند)
گرفتار اندار خود آمدند - آنحضرت به قضاۓ فرط عدالت فرمودند که این خدمت مروشان
پست و نظرت در مدت ملازمت لطوع یا کره خدمتی (که کرده ناشنده) در طومار سیم آرده - و یکی
از حقیقت شناسان بساط ملازمت حرائی و گداهان ایشان را در کنارت آرد - تا بمیزان عدالت
حقیقت احوال این دو بد هر شت بر عالمیان هویدا گردد - نامه اعمال حسن ایشان دادو شنده مزاد
و از سیارات آنپه (در محضر تحریر آمد) صد و دو گداه برگ بود - که هر یک ازان ناستقلال مدب
فسدن و کشتن و ناموس کردن میشد - سبحان الله یک آدمی سست که از بیکو خدمتی مراکد
و لرzan میداشد - که صدای در راه خدمت وظیفه بر کار اند - یا ساده لوحی را مظنه خدمت مروشی
یا ندستی در حق او امتوار گردد - و هر چند شایستگی خدمت افزودن اندیشه این کار ورازنتر
و یک آدمی سست که با کرده را بدهای کرده بیغروشد - و دکداری را به بیکو کاری آرایش داده
و از این طرزی چشم بر احسان داشته در مقام خود آرائی می درآید *

و چون پاین مساده حقیقت نفس امر بر عالمیان ظاهر شد (که این دو بیدار است سردار
بد غیره بدیهای حویش اند - وقت است که از خست وجود ایشان دامن روزگار پاک شود) نفس

و وعده آمدی دروغ و خست داد - و مامدست پنشن میرزا کامران مرسناد - که با چند درگو و دشت مرگریان ناشد - زرد حوت را باس حدود رساند - ماقنفان کاره ساخته آرد - نضا را پدرانم حل (که از مدهار بقصد مازامت روان - ۵۴ نود) بعریش رسیده حامی محمد (که با خان مذکور بروان بود) ناسعدال ویه گیرانه اظهار مختیه نمود - نه بدپانه صنافت درون ملعمه بوده داعده نکد نماید دخل مدیره ملعمه بود - مترهش (که همراه حاجی محمد خان بود) اسارتی بخان گرد که خان اران اسارت بر غدر و کند او مطلع شده عذری در پیش آزده ^{۴۱} مسح عزیمت رفیع ملعمه نمود - و ندروری سهور بر سرچشمه مرد آمده و حاجی محمد را لطائف العمل مطمئن ساخته همراه خود بکلیل بود - و عرصه داشت مسخر بر آمدین خود و آزده حاجی محمد ارمال داشت و حضرت هبانی چون دولت شنیده (که میرزا کامران خود را بخدمت کلیل گسیده است) پسرمیانم مدوچه کابل شدند - میرزا کامران بیک ملزیع کابل رسیده ^{۴۲} (مذکون همان حالان و آزده حاجی محمد نمان شنیده باز مرا شده خود را بعائب لمعان کند - روزی حاجی محمد خواست که از درتری آذنیں بکلیل درآند - خواسته خال الدنس مسمو (که حکومت کامل نار مفروض بود) نکذاست که درون تلخه درآند - و بخندانی درست پیعام داد و آن حیره روزی ندر راهی را وهم غلبه گرد و بجهات سکار قربانی طبق ایلمار بعریش عذافت مفکن این حال رایات نصرت اعتصام و از دامن گوی بهزادی و نلندی بطریق ایلمار بعریش عذافت مفکن این حال رایات نصرت اعتصام حضرت هبانی (که بدنیع طمیان میرزا کامران مدوچه کابل شده بود) در سناه سلک بروی احلال درمود و پدرانه خان بعریس ساط بوس سرالمدی یافت - حضرت هبانی حکم مرسوند که شهر کسر نرا آهاد - که دفاتر میرزا می یافتم - تامکارگی حلقی حد از برقه هر روزه لمحات پاند لهیکن خود خنثیر ت حاجی محمد دعیه بود - اتفاقی ارلای دولت بیین شد که از حاجی محمد خلکار حمی نموده بدلیل کار میرزا ناید - آنحضرت بسیزی بولی دولت ارزاسی داشته بدرانم خان را حاجی محمد داری تزییند - و خدای ظاهر - الخند که با طریق مدارا کار ساخته شود بروند تر روس گلر مرگابید و بهر گنی که بنا بد حاجی محمد را دارند - فرامخان بددیز - بیساده از آنده رام - نخست و همدم زمهد و سوگلاد حاجی محمد و مومع ^{گلگل} آمده حارخانه را دیانت و خانه خانه ای خود را همراه گردیده بعلیست آنی ترسته ای همچو شرخوا آنیه انتقامی خواه او

باو سپردند که میرزا سلیمان رساد - و بعیرزا سلیمان حکم عالی شد که میرزا عسکری را از راه بانج محمل مغیر حیاز نمود - میرزا سلیمان مقدم فرستادها را کرامی داشته در مراجع تعظیم دقیقه فرو نگذاشت - و امتنال امیر عالی نموده میرزا عسکری را بجانب پلخ روان حاخت میرزا اردامت و خجالت بود این دیار بخود قرار نتوانست داد - و نزد و راحله ناشکی بیانی قدم در مرحله این سعیر دور و دراز دهان - و در میان (۹۴۰) دهصد و شصت زبانج در میان شام و مگه پیمه ازه عمر او پرشد - و مهافت زندگانیش آدجا سپری گشت - میرزا سلیمان این نهادت حضرت جهانبازی را تا مدت مقدمات بیگمان و رسیدن از کن در اوت و کهنسال شدن آن هفت قیام قرار داده با عرضه داشته مشتمل بر عجز و انکسار آیدهای را با حضور باز گردانید .

توجه موكب مقدس حضرت جهانبازی باطفای نایره

فتنه میرزا کامران بار دیگر

از اینها (که عادت را طبیعت حامسه گفته اند) هر که (عادت نه معنا نداشت) مثل کردم در بیش زدن را اختیار ام - و گیف جمیع که در دهان خود بداندیش و شرارت ایگیز واقع شده باشد - و در مزاج ایشان عادت را طبیعت اتفاق نموده باشد - بنابرین مقدمه حق اماس میرزا کامران بار بر طبیعت و عادت خود مایل گشته حرکات ناخوش خود را وعده مزای خوبیش گردانید - و جمیع از اعیانی خلیل و مهمند و طایفه از اوابات (که بیک ارنه جدا نتوانند کرد) شود همراه ساخته در مقام تاخت و تاراج درآمد - و حضرت جهانبازی (که آرام نیش زمین و زمان نودند) فروشاندین این شویش را از عدادات داوسته عزیمت توجه بر اصل قراردادند - حواهه اختیار و میر عدالی را (که از مقریان بساط عزت نودند) بعینین فرستادند - که منشور عاطه هست رساده حاجی مسند را از ظلمت بداندیشی دور حق شناسی هدایت بخشدند - و تا متوجه شدن و قدم در رکاب عزیمت آوردن نه سامع عز و جلال رسید که میرزا کامران ناچند از اوابات را سرو پا قلعه را (که فردیک چهار پا غ در حوالی حلال آناد ام) محاصره نموده - آنحضرت با مدت حاجی محمد حان مقید باشد و سرعی تمام تصویب حلال آناد توجه نرمودند - میرزا کامران با استماع این حذر از روی سرایمگی فرار نمود - و باز خود را نسیر درهای کوه کشید - و اراده برآ برگش و گردیر شتافت - که شاید خود را ساحابی محمد تواده رهاید - که آن سخت برگشته بمیرزا سخن یکه داشت - و سرگشته حاجی محمد آدکه چون ایام ادب ایشان قریب رسید اندیشهای واسد از باطن حدیث او دیش تراز پیشتر نظبور آمدان گرفت - و فرستادهای پادشاهی را بحرف و حکایت داراست

سنتریون حالت (که از بیانی حق ناشناسی تولی شمرد) - و از تمراحت کاتر بعدهی بوان داشت) با همت بفر (که آن مطلع برادر خضر خواهه خان و ناتا معیده فیضان و نمرناش امکه و قتلن دلم و علی محتد و خوگی خان و ابدال و مقصود مورچی ناشنده) از حاسیه ستر خود را سراسمه در مغاره انتغان کسد - و میرزا هنداش و حاجی محتد خان و خضر خواهه خان و حمی (که بتعابی آنها شناخته مورده) اهتمام قوت در گوتی مدررا ناگرده مراجعت مورده امعانی سر راه بر مدرزا گرفته همه را باز از کردله - و میرزا باندیشه آنکه (مدادا کمی نشناشد) چار صرف زده بلنای مللدری خود را بملک محمد مدلدرزی (که از ارایات معتبر لمعانان است) رسایید و او حقیقی ساقی مدرزا را منظور داشته در مراعات لحوال مدرزا شد - و مدررا لزین خود از (که هر یکی بزیر هوشیانه بازیاده است قوی از پیر غیرت گردن و از حواب عقلت مددار گشی) املا مذکوه دشده باز بر سر عقلت خود شناخت و طائمه از معاهمان آدم صورت (که نه دل حق شناس داشتند - و نه حشم خدا رفت) - و همچند کار انسان مذکوه سازی و همه املازی بود) از راههای اذبار گرد مدررا بر امیر آمدند - همین اس خبر در اردیوی معلمی رمک اهل نفع را بازار گرم و ارایات اخلاق را حکم چون سد - نزه ملک و تی (که آتش آشوب و مذکوه زدای آفر بود) حاجی محتد خان بر رحصت بر جا نموده بعلی رست - حضرت همانی مقتضای رسانه سازی و کمال مدردانی ای املاش حرکت مذکوه را نازنگ اشناخته العدهات بفرمودند - و نیمیت دفع و رفع مدرزا کامران چشم از مازمانی مذکوه ملیه ملی بادرخان و محتد تلی ترکس و قدرن ملطان و حمیر کندر از بیهارخان حالمیار را تمن نمودند - هر چون عسکر اقبال تریک مدرزا رمک مدرزا خود را نصر درهای علیکار و ملک شنگ کسد اصرار بدست اذدانند - مدرزا آمده مورده را گذاشده بعده اندانه حلعل و سهند پنهان آورد و پریشان وزاره کاره چند (که بزیر گرد آمده مورده) بپراز هم باشند و اتواح باهره از صویع همچو اندانه نفع و نصرت مراجعت نموده - و همچو حاضر اندانه ای اچمهه از تراویت مدرزا قرار نافت ای همیت امن املا مذکوه مده ای اندانه و از دنیا عوایضی مخصوصی نسبت بخاطر اشرب راه ناتس خوده هال این سهند ره قفس حاصل نمی بی نفعه را بجهت حواس مذکور خاص مذکوه مدرزا ای املاش بجهت ندیمه ای نفرمودند - که بزیر این بحثت حضرت هماله ای اندانه مدرزا ای املاش مطیع مذکور و مدرزا ای املاش را آن و اندانه بپرازگی استحکام پاند و مدرزا عسکری را

از امها حرام نمکی ظاهر شده بود) همچو حال آنها و مردم منظور داشته بیانها رسیدند - و همچو داده داده دش گماشته معدلت پیدا گشته - میرزا آمیله را مشهول شواند عذایات مانده رخصت دلخشن فرمودند - و میرزا ابراهیم را بجهت نتایج خاص چند روز نگاهداشته بعد از تمیل دعای نشاط بسرا فرازی مقدمات مراجعت اختصاصی بینشید و بدلخشن فرمودند و مقرر شد که در زمان مسعود نائین شایسته عفت قاب بینشی باز بیکم را (که صیغه تدبیه خاندانی خلافت است) اوازم انعقاد و ازدواج بظهور آید - و غمیری چنان آرامی پنهشیت از ظایم سهام حال و مآل داشته هر کدام از ملازمین عقبه خلافت را بفتحی شهریاری شرف اختصاص بخوبیدند.

اختصاصی یافتن موضع چرخ بحضور شاهنشاهی

و تفاؤل نمودن دوربینان بعاظ آگاهی *

درینولا (که بتأییدات الهی دارالمالک قبل مقرر ارائه علاظت و مهیط انوار خفت شد) بجهت اینها خاطر موضع چرخ را (که ارتومان لهوگرام است) نامزد حضرت شاهنشاهی مانده نونهال بهارستان اقبال عدایت فرمودند - شاهنشاه آنکه دل ازین عطیه عیبی (فرمان بردازی چرخ عال زده کوس شادی نهاده) برجسته نهم بلند آواز کردند - و کالت درخانه (که اعلم تربیتها و اشرف خدمات است) ساجی محمد خان مقرر فرموده امتحان مزاج او فرمودند - اما از اینجا (که او از تنگ حوصلگی بدهمیت شجاعت و معروف اعتبار شده بود) اندیشهای نادرست ادرا همواره در زندان غم میداشت - و پیوسته داسپایی کرده خواهشی دو راز کار (که مکر مسنان است) بظهور می آورد - و حضرت جهانگاری از علوی همت و فراخی حوصله (که جهان بیکران بود) میدگذرایدند - چه نیت خیر آن فرماده کامکار آن بود که نهال وجود انسان را (که دست پرورد صنع بردادی و نهال برومذ چارچمن تقدیر است) دهر لغشه از پای نتوان امکنند - علی الخصوص کسیکه در میان اوران بعوزنی عقل یا در ارانی شجاعت یا اعتباره دیگر از صفات کمال و صنایع شریفه امتنیاز داشته باشد - اما آن بدگوهر بیدارست از تیره بختی و بیشتری این را زلولی اذکاره از اسداب مزید جنون خود میساخت - و آنحضرت همواره اعماص نظر فرموده مشمول عذایت و النعات میداشتند *

و بالحمله دران آیام معادت فرجم پیومنده ابواب داد و دش و امباب لطف و قهر (که هر رشته نظام عالم و عالمیان بآن مربوط و منوط است) گشاده و جمعیت سخن پراگندگیهای زمانه بوده صریح آرای فرماده هی و فرماده ایی بودند - میرزا کامران بعد از شکست از موضع اشتراک رام

اما حاضر مدنی مذکور از رهگذر آن گره تای شهرباری و الکلیل بارک تاحدازی علی حضرت شاهد سعی نیافت نگران نود - که نصیح اندس رمالنده بودند که این نویت میرزا کامرل آن والا مذکور عالی شکوه را همراه آورده است - و باطن اندس را ارتقیع و بفرق نه هنچ گوده تعالی میسند و آنکه همن آنده آن گلش گلش اقبال و سرو چمن سلطنت را بسطر اندس درآورده مقدم آن بورده بده را معدنمه معادن و اقبال دانسته بوصاصیت عال و حصول آمال سعادت سکر بحال آورده است و از غایت شرق بے احتیاط آن نور پرورد الهی را در در گردند - و بعد از ادائی آداب شکرگزاری نصدیقات و خدرات (که سکر عملی است) اندام فرمودند - و دلهای عربا و فقرا و ارامل و اسما را بقصص اعماق و اسماق ندمت آورند - و هر یک از ملکهای حاتمه را (چه از رهگذر گمنانی دیدار آن مرآ العالی خدمت و چه بعنوان حلدی و یکم خدمتیها) بعقدات حسرزاده داده امدادیاز بلند ماجنه و بیریان مقدس حضرت حماهانی گدشت که بعد ازین در هنچ بوش ارس موناره حمی خانی خدای تکریلم - که دزدم معاشر ای او هزارلی دولت و میمانت مطوبی مت و درین بوش این فیلم ارجمند را از میامی ^{۱۰} این گوییرو او ملکهایم و مقارن اسی حال صریت طراز در ساری ملکی بار بیهوده ایان در حنگ کاه ندد آمد - حضرت نرمودند که هر کس آنها مگذرد آنها ماده دو شتر باشد - بس خود بدرامت مذوق شده مهار را گرفته فرمودند که شدن را داشتند و بارگانند - و بدینهند که درین مذوق بحالت - از آنفایت حصه آنکه که خامه بادنایی در حنگ بیشتر از دست رده بود) بدمام و کمال درین حمله مذکور نود - دنایه هزاران ساده عالی - و خواهه نام صدر بدوتات (که این رورند آتش مده بود) در اسما عالی مایه این قبال آتش اعمالی خدا سرمه سهی سکنی سرمه سرمه گردید - و دران روز نفع و فورانی در ران خاریکاری مجلس آرای علیش و عصرت بودند -

چه (بعد این مذوقات ابریزی ایوان بحضرت گشوده کست - و شورانگاران دنایه اندرون سرا نانندند) معاشرت مکه مدد روی دیگر کلیل صهیط ببرکات تدمم آرامی و سوره سعادات حاره ایی - و اول در از کیهان مریل معاشر اتفاق انداد - و خدرات تقوی عصمت معاشرت حمه در پنهانه ساده نهاده بقایه و میمادند و بعد از این بطریع معتقد آرخ بای را بآذدم مده مدت لخش طراوت نخواهده در اینجا این رهیم و دیست و زهیب رهیب و مراجعتی نایکو خدمتی یکدل و براتانخی ملاده کلیه در ریه اهتمام فرمودند - و چند قریب بیک و هادر بحصت و صن مالحی و محنت علی قویی را (که بگرات

و قلب و مقدمه) توجه نموده سامان شایسته فرمودند. قبیل عساکر وال بوجوی مقدس پادشاهی مسجد و جلال یافت. و سرانجام میرزا سیدمان رونق پذیرفت. و چنانچه بمحب اتفاق میرزا هندال صورت گرفت. و هر اول بشیوه امانت و دخوری میرزا اسراییم مذکوم شد. والتش بدردی حاجی سعید خان و جمهی دیگر از بهادران کارآزمایی مستحکم گشت. و آنرا چنان قلب میرزا کامران بود. و میدانه میرزا مکری. و میدرده آن سلطان. و هر اول قراج خان. والچه طوفیان بیرونی دو کوه آهانی در چندش آمده نزدیک هم شدند. شهر سپاهان و جمعه نزد ملزمان اخلاص اندساد (که بضرورت بعد از قصیده قلچاق هروانی میرزا اختهار گردید بودند) جلوی دخنیک را داشت. داخل شکری ظفر انتظام شدند. و نزدیک جوی موری اول میرزا اسراییم از فرط دخوری پیشستی نمود. بعد ازان حایر اداجی قاهره متعاقب درآمدند. و میاه بیان چنان سیار از جانبین در آذینه سملهای مردآزمایی مرگیم کارزار شدند. درین اینها هر رواچه قرائت بودند پاشی رخشی همان نوره آوردند. و همگنان را از شرارت آن مهانی فتحهایی نجات نهشیدند. حکم عالی شد که هر شوریده این حرام نمک را از دیوار آهانی کاکل بیداینند. که موجب عبور شود سران نعاق پیشه گردید. و آنچه او بیان خود وال زده بود (که هر ما هست و کامل) آن قول بعمل درآید و آن ثقات چنین معمون شده که مشفول از مشاذل میرزا می این نتنه از درز را گرفته می خواست (که جهت عذر تقصیرات پیش حضرت جهانی آزد) که تعمیر علی هماری (که از مهاری میرزا هندال بود. و در قدم هار قراج او را کشته بود) از عقب میرسد. و طایفه او را برداشت شهشیر در فرق او میرزد. و می شنادد. و سر او را دریده به از مت می آرد.

درین عرصه داروگیر و مصاف زد و برد (که اولیای دولت آخرین کار دانسته بیانی بیانی کمیر همت دسته بودند) میرزا کامران قاب مقاومت نیازد ره بفرار نهاد. و از کتل پادشاه بخادسی اغواهستان آواره شد. لشکری صرفت قرین دست تداراج نهاده اموال و اسباب فراوان بدست آورد و امدادی دولت اسیر کمذ مطروط و قتیل تبع قهرمان گشتند. و جمعه (دقاپ عرق خسالت بر روی مروه شد. و اشک دامت را شفیع خود ساخته) بهزاران مهمند در زمرة اولیای دولت انسلاک یافتند. و میرزا عسکری بدهسب بهادران عسکر اقبال افتاد. و چنین نتیجه (که مقدمه قدوهات لی اند از تواند شد) نتائید کارساز از پرده غیب روی نمود. و هر مایه هزارگوشه شادمانی شد

چون موکب عالی برداشت اشتر گرام و هنک میرزا کامران ندمور معرفت از نامعامله بهمی آمده بدلکار گست - و حمیت صرایح داده روی پمکب عالی آورد - چون مسات اندک مالد حضرت هبادتی عواظی ذاتی را مظفر داشته میرزا شاه خوش میرزکه را (که لز احله سهادت ترمد بود) بخش میرزا درمنادیه - و نصائح ارحمند (که گرسواره گوش هوش اهل دولت و اقبال براندشد) بررسودید - حامد اش آنکه همواره طریق مصالحت سپردن و شاهراه مراجعت کداسن از فرمانگی دوراست - هنچ نامد که ببر مر کابل این همه دراج سود - هعوقت مذیمه وحدیده را بر عی داشته طریق مصالحت و مهیل مصالصه بخش گیر - و در نصیحت هندوستان نکدل شده همراهی گرین - سید آذاب رمالت را بواحدی ادا نموده صلح دستخواج را قرار داد - اما پسرت آنکه مصالحة مددهار بال تحریر تعلق دارد) بپل بمن متعلق نامد - پاس سرط و عهد در مازمت نموده موضعی تحریر هندوستان مکردم - چون آنحضرت در معام رافت و عطیت نموده مرمناده را مربیه درم بنتعاتی مولانا عبداللاتیه صدر درمناده پهیام داده که (اگر درستی و راضی را آهنج مصمم است - و مخواهی که راه بکعبتی هبی) صبیغه رصیحه خود را در حالت ازدواج گوهر یکنای ملامت (یعنی حضرت شاهد شاهی) دوازد - ما بپل و آنکه علما مرامیم - و ما و بو از روی وفات و اتفاق ظلمت زدای سوان اه ظلم هندوستان شویم - و آن مذاک را (که مسیل شرور و آنکه شده) ملام امن و امن سازم - هم کابل در معنی از ما و بو باشد و هم هندوستان - میرزا مسیح اسات که بدرای نصائح هوش ابریس کشیده مراجعت دولت ابریس پادشاهی را نگوش حان حای دده اینکن عراهه قربت (که مدیر کار و فار میرزا بروند) بدل نکرد - و گفت سر ما و بابل *

اللهمة سلام لعلك جهه شكر بلطف مثاليل مثلياً بود (که بمحارب داتايان اختر شناس مواجهه اين هنگ گردن خود را بلطف خود سکمت دادن اممت) مثلياً بلطف اعدال هنگ را دريز دیگر می باذاخت - و استير دايرزي مدد خواهان چنگ بود - آيین هاعی محمد خان نمی خواست همچریت هدالهاني مرادت هنگ از تمهوده در هنگ بروتک دستند - و دولت خواهان خمابدان همت در نصرت هنگ هرمه آرامي لند را همی مطلعو - در زين اللها خواهه بعبدالله و حمیه دیگر (که در هنگ قسمی نمی مازمت در زر آند) بودند) ترجمت را ملائمه داشته بسیر مازمت همچند - و مذلوب - هر هنگ هر دیگر اشکر صفت را همچوئی بروی رسانادند - لهمه از روز گذشته بود که تدم و تبیت در را کاب همی می آوردند بدرویه ملک و ترمه اس آهاب جهی (از مدهنه و منصره

و دشمنی همه متحده القول و متعلق الکلام بودند) بجهت خجستگی ذات و میدنی قدم یا بجهت مزید احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گرفت - و ندانست که ایندی جان بخشش جهان آفرین خجستگیهای کوین را (که در ذات اقدس و دیعت مپرده) برکت او دوستان عاید است ده بدمدان - کوران را از تونیا چه فروغ - چون کلام طعیایی ناجام رمید سلسله مقصود جنباییدن و بقیه موافق قدسیه حضرت جهادگانی را درسته اجمال کشیدن فاگزیر است .

معاودت موکب مقدس حضرت جهانگانی جنت آشیانی از بخشان و محادله با میرزا کامران - و قرین فتح نزول اقبال بکابل

چون (بسعادت روز افزون و همت همکشا عرصه ادراپ مسحیم سرادقات اقبال حضرت جهانگانی شد - و میرزا ایان بر هنرمندی سعادت کوین مقدم والی آنحضرت را شرف روزگار خود دانسته نهاده شتافت - چنانچه نگارش یافس) آنحضرت در اندک فرصتی همان لشکر و هر انجام کارزار نموده با خاطر سخنگش و بینی دظام بخش از راه کشید و کوه عزم توجه مصمم فرموده - چون گروه از مددگان تیره رای قرین رکاب دولت بودند آنحضرت بجهت انتظام خواطر و اطمینان ارباب ظواهر از آسمان قطرت صرود آمد و در زمین طبیعت روزگار دشته همگانی را (که در ظاهر پرستان سلسله صورت معتبر است) درین آرده در مقام آن شدند که هر گروه را بطریق مخصوص همگند دهند - که در یک جهتی و یکدیگر همراهی نمایند - و فرموده که (اگرچه نگاریده صور حقائق اشیا قلم صنیع الہی است - و پدید آریده اوصای اهل و ما در امتناق است و ثبات بر جاده صدق و صفا تودیعات ازی - و خاطر ملکوت با ظریما از همه جمع است) لیکن میخواهیم که دلهای اهل روزگار (که جریب در نظر دارند) اند که بحقیقت گراید - و چهره راستی در آنیده احوال ایشان جمال درستی نمایند - درین ائمها حاجی محمد خان کوکی (که به عقل ادب شناس داشت و به دل اخلاص گرین) بعرض رساید - که بطوریکه حکم میشود همه سوگند میخورند - لیکن آنحضرت هم قسم یاد کند که آنچه (ما دولتخواهان از عالم خیر ادیشی صلاح دولت در کاره نه بینیم - و دعرض رسایم) گوش توهه داشته دعمل در آورند - میرزا هندال (که از عالم عقیدت بهره دار از ملک معامله وهمی نصیحت داشت) گفت حاجی محمد این چه طرز حکایت گفتند - و کدام قسم حرف زدن است - هرگر خادمان بخدمتمن و بددگان بخدمتمن امثال این سخنان گفته اند آنحضرت (که معان مررت و بحر فتوت دودند) فرموده که همچنین باشد - هر طور (که حاجی محمد حواهد - و از عالم دولتخواهی بعرض رساید) آنچنان کنیم - بعد از تشبیه مبارعه دهند آقی ار احنا بدولت و اقبال فهمت فرمودند *

و در پیش از حمله حامه آنحضرت باش میرزا آورده - مقرر از این آرزوی حننه اندیشهای نیاه
بیمه را بخاطر راه داده از مرط شرق در حامه نگذید - و از این کرج کرده کابل را مساقمه نمود
نامش خان برگش در مازامت حضرت شاهنشاهی بود، در امتحان ممتازی علمه داری اهتمام نمود
و هرچند مدرزا اورا بمواعید نکند مدن لاما مرتب مداد او حمل العین عقدت و اخراج
حضرت جهانشاهی را بسی گذشت - دا آنکه از اینجع حاکمه را درین مدان شورت داد - و حمله
آنحضرت را عرصه دو پیشنهاد و پیمانه نا درست و درج و حکایت مریسا آمیر نازی داده
قلعه را گرفت - و آن بوباره حمی کایان و گلستانه بهارستان آنای علی حضرت شاهنشاهی را
(که بروانی اقبال روز از رون مشام آمد) روزگار را عطر می بخسید - و ابواز خلایت ابردی از مرأت
نامده (الالش میتائیت) از راه پلندگی و کیا بدبی معنده ساخت - آنای حمایت ایرانی (که معارن
اولی دلت اسلامی آنحضرت است) فرمی مقدم آن بصورت حرف معنی بزرگ را از روی معنی
دار گلکت هراس است و از روی صورت در بناه مطیوبت خود را سده بهموده ریانهایی ملکرد ۰

میرزا کامران در دارالملک کابل بوده مشغولِ نظامِ احوال خود و سرالعامِ لشکر می بود
و میرزا عسکری را حموی ساختی (که اکنون معادت انسان بلقیس گرامی حضرت شاهنشاهی
بالند فعال آباد مسحور است) هانگر کرد - آن موصی است دلکشا و بزرخوست مدان هتلدرستان
و روایت مسلم در خواهی هند و میرزا از فاوج شاهی و دلت که منع خان تمام ادنس ملکوب
ساخته معهور را بگرداند - و غربان دامن خود را بقراب اختل داد - و بولند و آن بواحی
به یاسن دولت مقرر خالص - و همچنان مردم خود را هاگیر و علوه تعمیم نموده - و بازدایی دولت
پادشاهی در ماله گرساد گذرد خواهه ملطن علی دریا را همچون ساخت - و دست تطویل گساده
برور و زهرالیه مردم لند و حلیم گردید در سالعام بد مرآت حامی خوی می داد - و پیشنهاد از توجه
موکب پادشاهی تندی - ماد بوده روزی از قرار دارم مکدر را داد - و مدار چهات یز قراه
و خواهه تا سر میتواند مانند - و از راه ظام و عقی - امامی (که سری سه سامانه ماند)
بهم و ساند - و اول از بکده ۰

۵ نرم امیر سلطانی را براست داده بادی هم کلاته داده بایم مصر از اذانی ۰

مریس - ۴ ماه اینه حل گذراند تا آنکه تقطله بحسب موسک عین حضرت جهانشاهی از بدخشان
بصوب کمل بدبی گرفت - میرزا از سدهی و زمانه را لز هزاره و نهاده نهادم آورده باده مدد
لشام چارند و با جویگ ازمه شفایی را بدرگاهی گذاشت - و حضرت شاهنشاهی را (که آنرا
سدانت و خوش از نامه) دویتش بسط بوده بوده که بولنگ و بتریف تی خرد و بزرگ و دروس

درین منزل میرزا هندال بدرافت ممتازت - بیان شده بذم عزایم باشش میرزا از گشته
و آنچه اندراپ سخنیم برازیم اقبال شد - میرزا میهمان و میرزا البرایم از هنرمندی ایشان مشترک شد
اوام اخلاص و عقیدت بسیار آوردند - چون سخن را آیینه دیده پیشتر از اینه (خبرت بجهاتی
مراجع لشکر فرموده متویجه تسبیح کابل شود) گذارش قلم باعوان میرزا ناصری از اینهای فرمود
تا برآمدین از کابل (که مقدمه جزائی ناراست) ناگزیر است - ناگزیر اینه نادینه سخن را
از مفهی اینه تائمه میزایی حامل شود *

چون (گارگران قضا و قدر بجهت تشییع صدیق درست اینه بایه پادشاهی و شفیعه باشد
اصحاب نعاق آپیلان فتحی در لباس کسرد آن طور شادیگه در ویش نم از عکسین بطن اعونت نمود
آردند - و حضرت جوانانی با هدایم مخلصان جانشیار منویه نهاده ایشان شدند) میرزا ناصری
از منویه این امر غریب (که در مخیله او نگذشته بود) در تعیین آوردند - و اهل ندانی توبه شوب آمد
میدیدند - و آن معامله زانهم از آنها این هنر زنگنه بیونا عزیز و خوش قیمت گشته
دست جفا بر اشیل وفا (که کمال اهتمام بدرورا اخلاص باشی داشتند) گشاد - و در همان
میل مساره بابا سعید قراجیه قرابخت را زخمی پیش میوزا آورد - و میرزا نیک پیش آمد
از حقیقت حال و خامت مآل او پرید - جواب داد که بیها سعید نادانسته زخمی بین رساند
آخر بتعقدات زارایدار آن مکار بیوزا را تسلی داد - بعد ازان حسین قلی سلطان مهردار را
(که از مخلصان فدائی بود) بابا درست بعده را دعوه کردند - و آن حق ناشناس چنین مخلص
درگاه را بدست خود شمشیر زد - و فرمود تا در حضور او باره باره کردند - و آن سرداره دار گنجینه
اخلاص در راه رای نعمت خوده جان رفته و حیات شدنی را بقدر وفا مبیع نمود - و تا اینه باین
معادت سرمه بزم آرای مخلصان عقیدت منش گشت - و تاخیی نیک را (که از آمرای معتبر
چفتی در گروه اهل حقیقت محدود بود) آردند - لی ملاحظه اورا نیز نه تیغ گذرا وید - بعد ازان
نیک بایسی کولایی آمده حقیقت زخمی شدن حضرت تقریر کرد - میرزا ار تکدی شگفت شده
یامین دولت و مقدم کوکه و حمیه را بتعاقب تعین کرد - و قاسم حسین سلطان (که داد حرام فمکی
و کور دلیی دران روز داده بود) از ترس و وهم (که مذاقان نادرست را دامنگیر امانت) پناه
بدامنگه کوه برد - و از سراسیمگی نه روی رفتن داشت - و نه رای گریختن - حسن صدر
و جمیع را فرموداده بدلسا و مواسا آوردند - و میرزا ارجنگ گاه کوچ کرده بچاره کاران فرد آمد

حیده را از رالای والای خود فرود آورد و سبدل خان سپردند - او از ساده‌لوحی چیده خاصه را ازداخت روز دیگر نجیاره از ملازمان درگاه بدولت ملازمت امتسعاد یافتند - روز شاه بداع خان و تولک‌قوچن و مخنون قاچشال را (که مجموع آن ده دفتر بودند) بچند اوایی و خبرگیری کابل رویه ورستادند بغیر از توکا قوچین هیچ یکه بریگشت - او دران روز بازار امتحان مشمول عنایت گشته بمنصب قوریگی هرا فراز شد - و جمیع از معتبران را طلبداشت که گاشن فرمودند - حاجی محمد خان (که غزین حایگیر او بود - و بعاق را پخته تراز دیگران در کنون دل میداشت) رفتن قندهار صلاح دید و پایه قدول نیادت - و گروهه از درست بینان روتن بخشان و میرزا سلیمان و میرزا هندال و میرزا ابراهیم را همراه گرفتند و سرایح لشکر نموده توجه کامل را مصلحت نانستند - و طایفه از بهادران چانهدار فراخور پردازی و قوت شحاعت سخن کردند - که امروز میرزا کامران از باده درد آمیز دغافل کوتاه‌دیدیشان تدگ حوصله مهست و مدهوت عیالت امت - و ماسعادت یافت‌های بارگاه چانسپاری و دانیان عرصه حقیقت‌گذاری در قدم حضرت هستیم - دیگر کدام روز نکار می‌آئیم - لیق دولت آنکه همه یکدل و یکجهت شده در رکاب نصرت متوجه دارالملک کامل شویم - آمید واثق که برقان بخشان مهتم میرزا کامران ساخته و پرداخته آید - چون (دریا و بعاق حمیع کثیر از تریت یافتگان درگاه بتازگی معلوم شده بود) اعتماد بین رای ذهربوده حزم و احتیاط در یورش بخشان صلاح وفت دادسته از راه یکه اولیگ نهضت فرمودند - حاجی محمد شاه مهندی برادر خود را را مرم خود در چنین وقت رخصت گرفته بعزین ورستان - آنحضرت ددهمت مقدس خود مدلشور سلامتی خود شخصیت شاهنشاهی بوشته نار سپردند - که نهر وصیع که تواد رهاید - و نزدیکی بیز پیغامهای متوجه و نصرت و مواعید وصول موكب عالی دلداد - و حکم فرمودند که زودتر خود را بعزین رساد - و تا هنگام مراجعت ما (که اشاع الله تعالی ازدی می‌شیر حواهند شد) در نگاهداشت عزین مساعی جمیله دماید - هرچند (ملسان صادق بعرض اقدس رسانیدند که اهل بعاق را از خود در چنین وقتی حد ساختن عمان اعمال بعاق ددهمت این بی‌ثباتان سپردن است - و صلاح کار نخواهان مفعده بعمل آوردن - و همه بگایه و صریح معروض داشتند که او برادر خود را پیش میرزا کامران می‌فرستد - و خود می‌خواهد که حاجوس درخایه و فریب ده ساده لوحان عقیدت شود آنحضرت بین مقدمات گوش نزهاده رخصت شاه محمد فرمودند - و روز دیگر بی‌عادی که در عذای عزیمت معطوف داشتند - اکثر مرم خیز حقیقت از ملازمت گرامی جدا شدند - و حمیع (که نگاهداشی حدود اخلاص و حافظ راموس حقیقت نوادند) در می‌لارهی گرامی بوده کم خدمت نعزم درست بر میان ویاداری بمنند -

آرست نتیجه از ای (که منظمه حل محله در درسی و پادشاهی و سرتی دادرس سعدی و سلطانی است) استگاهها را کلید گشادگهای داده و حربهای را تائیه اندادگهای گرده است - با در طامتمصرای - چهارمی ساریگ نگرانیاد دری هیله امروزی خورهاد عالمگاب ندادند و بالا سرمه سرای دنامی طلس نگردید ساریگ حشمه ملکه، فرستد - سعدان ای هال د منظو این هنری و اینها اوصی ای دلس در از ملیح احوال مامض مدلی حضرت هبادنی - و آنها صرب بیتک بیتک و بامدانی (ای حضرت امیر تر اصراری لطاف صرست را درای صرب تردداد بودند) مددجه سردن و هدالوقاب و برهسته ایان و مدامان و سدلان و چندی - مگر مازم زتاب بعثت این همای بودند اینهمد این من و مدل رفاقت حکم دادند از این دادگاهی گرده می آمدند چنان و فراموش مهف بخوازی تردد و آنها رخم

در حقیقی مردم بجز حکمین ظن راه نمیدادند) تبدیل این حرام نمکان سوییخت در مواف پنداشته حاکمی محمد خان کوکی و میرزه و میرزا حسن خان و دهادر خان و خواجه حلال الدین محمود و چلپی نیگ و محمد خان بیگ ترکمان و شیخ سهول و حیدر قاسم کوهبر و شاه قلی نارنجی را تصویب ضحاک و بامیان فرستادند - و مدعی خان و جمعی کثیر از ملازمان عتقد اخلاص را برای مال اولنگ تعین فرمودند - و فراچه و مصاحبه و فاسم حسین ملطفان و جمعی (که در ملازمت اقدس ماده بودند) روز نامضیه احوال اقبال قرین پادشاهی را نوشته روز بروز بمیررا کامران میفرستادند و پیوشه با فیورگ فریب و وسون لعرض حضرت جهانگرانی میرزا بیدند که میرزا را درین مرتبه جزیب خدمتگاری امرے دیگر مصمم ضمیر نیست *

چون [از اهل اخلاص در ملازمت کمتر ماندند - و هنگامه اهل نفاق (که در لباس عقیدت حیله پردازند) گرم شد] میرزا کامران (که از شکوه پادشاهی و فراوانی لشکر در تیه حیرت سرگردان نوده ده راه ترک خدمت و نه روی ادراک ملازمت داشت) از بعاقی این گروه شکوه آگاه گشته دلالت مذاقان از راه ضحاک و بامیان بجانب درگ قیچاق (که از توابع غوربند است) توهّه نمود - یامین دولت و مقدم کوکه و بابا عیید را هراول ساخت - و خود قول شد - و مجموع مردم خود را دو توب کرده روان شد - نیم روزه بود که یکی از رعایای آشدوه از آمدن میرزا کامران و بدادریشی او مسما مع جلال رهانید - فراچه (که سرفتنه بدادریشان نود) بعرض رهانید که سرحرف و حکایت امذال این مردم گوش داشتن و نه ارجیع دل بهادن موجب تفرق خاطر و باعث توهّم آدمماعت میشود - اگر موجب این خدر قصد جلگ واستعداد پیکار نموده شود هرائیده چون این خبر بمیررا کامران رسد از داعیه ملازمت متقاعد خواهد شد - درین حرف و حکایت خدر آمدن میرزا و فصل نادرسی او تواتر و توالی رسید - سبحان الله هنور نعاق و تهدی این مذاقان تاریک درون بر هر آن باطن پرتو اشراق نیعکنده - و در خاطر اقدس جزگمان نیک امرے دیگر خطور نکرده - تا آنکه آمدن مخالف دعوی مخالفت مشخص و مقرر شد - حکم عالی شرف بعاذ یاعیت که جمعی (که همراه اند) سوار شوند - و خود دولت پایه همیت در رکاب جلادت بهادن در اندک فرستی معرکه قتال گرم شد - پیر محمد آخنه (که از فدائیان درگاه نود) و محمد خان حلایر و جمعی دیگر از یکهای جاسوسیار پیشتر روان شدند - و پیر محمد آخنه (که تشنه جگر زلی جانسپاری بود) قدم در دایره دار و گیر آورده چندان در حانستادی اعدا تبع پیکار را آب داد

حدس داشت آن دارید) اما معاوب حوى سناه خود گشته اس چند نرده دعل بازي و ندوهانی
ما خانه صاحبی بگذارم می گارید عنت و مذرها را عصب اس چه ندره دلیست - و اس حه
حدره رائی - انتقام که خاکل خوبها و شرافت ببرگهای اس دات مدهی را در بی یانده
معامله دهی رسمی خدید - آنچه (از مارمای خود توقع دارید تا مقدار احصال) خودها (که مزون
محدود الطاب و عهادات اند - که نک از اتها سنا عمر فرای حق گداری کانیست) ما صاحب
دولی بعثت بر حاکم آن سلوک میگذرد - وار بیه مکری و ندرایی در برابر چنین بخش می آیند
آرمه کمکه (محالعت و سراحت مرصدشده) ظهور امبال اس امور ازو چه تعین - و کوی مانور را در را
ار در تو خور سند خه طرب حس احلاص اس قوم تصل بعاف بے بور شده و هنله محتیت اس مرده
دorum عزور نک گساه - حعوق دعدهای صاحب را کجا بولاند شناخت - و ندر لحمهای
وای بعثت را کی بواند ادراک کرد - چه حای سکر آن بعمای نامنناهی - بومی نفس امارة
اين خود کامان ده آن بعدان خود رایست که بیور نزدی هر بیش لحاظ ادرا توان گشید - ما ندری
مرتلجه بصلحت همان ادرا بول باده داد

باره نقصانی سریوس آمیزی از کامل کرج مرگرده مریباع را محیط موکت معدس ساخته
واز اخوا نهارنکاران و از اخوا بآی ناران به صفت فرموده - آنچه درس مدل خوی آبے بود
حضرت - از اس راندند و حعم از ملازمان (که در نواحی بوده) از ملاحظه نک و ند زمی
دلمرب و ملته ساک مملک حوسن داری گشید - آنحضرت را اس روش مادوش بعاد بنامد
نیهیت سریش اس مردگ کفرده آس سرچ احلاص خانه از این فدایی ساه استهان صفوی
(خود را از دراز گو آسمان لریه اع بگردی زیبکه مردست زمی ادراخه لحاظ دربار سند
و ندای بدهنامی و حای صدایی پادد - احده معهار اساس حدقت گشید) در زبان اندس راندند
کنای ملهم آنحضرت در حق بندگان خو در راه صرده و مکره لی کربا و حوسن داری ندره روزگاران
نه رات (بود) سنه دیه و امهه و بنت هر سه رسیده که معامله کو در مدان اس - و سعاب
ه ای اس ملاده ده ای ای خود سه خواهد در لئه و خانه خان سیار را براههای مختلف بعیں باید گرد
که ملی ای ترا به ملی دی و ملکی خاچ ای ایس ملاده ای ای آنکه ملاده فراهم ترده را برآگد و مازید
اکثر مدارا نامه سه المعلم بوده دی - حضت چهندتی (که ترا نهای سارت و حسی سرورت

نیخت و یک خدش خود را خسته کنی خست آمدندی از هم
و هزاره هم بوزاره میگردان - و بیکاری را نجع عیوبت آنهاش

دوامیت گاریست که از کمالِ دا بتصانی آنچه از امرانِ دشمنان اینتو روایت میدارد
(ارعه‌شکنی و دادویشی و زادرستی) همه‌آدوار مسماه‌ها نصانیت و دایی عهد خود و عمل می‌آزند
و چشمِ داییهای خود را در قیمی آن میگشایند. بلکه آن قیمایچ را از مسماهات میشمارند. و از قدر بورات
و گردزیهای خود حمایت میکنند. شرچند (احمق و درست معاملگی را بهمیده اتن. و از بونگرل خود

(۲) [ط] نکرات و صرات تکثیریه پیروسته (۳) [سسته] [ط] تا آنکه در او سطح مال چهارصد و هشتاد حلالی موافق ارائه سطح مال به صد و پنجاه و هفت هزاری آن محصرت از کامل (۴) [نمیشه] [ه] شورش و قنده.

از اسل کمک حواست و جمیع کثیر از اوزیکیه نمک او آمد و شریک محاصره شدند
منزه‌هندال نجات احتلال و ناری دادن مخالفان (که در معنی رهنمایی نشاهراء مقصود است)
بدینروز نمک نمک اینکیست و حکم از حاتم مدررا کامران نجات خود بروشت مشتمل بر بعدیه
عهد اتفاق و فریب دادن اوزیکیه و مروش نجده کاران آن مردم‌سازه را بعاصمه ۱۵ که عدداً
خود را ندمت اوزیکیه اندادت - نمک از کوش ماصد (چون خط ظاهر شد - و از مصمون آن
بطبور بتوس که ایسان دهم اتفاق نموده اوزیکیه را هدیه نهاده و اینکه اینلا محافله ساخت)
اوزیکیه از مطالعه آن نرهم خورده محاصره را گذاشتند - و نوشت خود مراجعت نمودند و یکی ملته
نلساخنه ماند - و مقاوم این حال خنجر و سنه که چاکر ونگ کوچ را محاصره دارد - و مدررا عصری
مکحست خوده آن در ملته درآمده است و مدررا سلمان ناسیون سلطان نکر شده ملته ظفر را
در نصرت خود آزده و استحق ملطاه را (که ناو متفرق شده بود) مقننه ساخته - مدررا کامران
از اخبار مراجعته سد - و از کار قتلور ناامند گمده ناسن دولت و نابوس را نا جمیع بر سر
منزه سلمان فرمدند و خود بحدود کولاپ ساخته - حاکر ونگ خود را بکناره کشند - مدررا عصری
پرآمده مدررا کامران را دید - و مدررا مرمی الیه را همراه گرمه متوهمه دیع مدرزا سلمان شد
و نزدیک رسانی فرود آمده بود که همه کندر از اوزیکیه (که نصرت از بیهوده بدریاری آمده بودند)
کنی آنها فرار دوی مدرزا امداد - و نیم آن نساج و سوت - مدرزا کامران و مدرزا عصری و مدررا هنداله معل
نامعندی دسته نطاقان آمدند - و سعید مذکور در حلقه سوت کار آگاه شده اعراب را ناعزه نیام مصروف
معندهان خود پیش مدرزا فرساد و از اصحاب نساج نامه معدتر حواست - مدرزا هندال
و مدرزا سلمان عدیمت دانسته متوهمه دیع مدرزا کامران سداله - مدرزا بودن خود را در بخشان
صلح ندیده بخوبت متوهمه سد که از راه پستک و سمان خود را در سمان هراوه کشند - و از اینجا
حال کابل بداعی دانسته آمدن نکلن نا رعن بحدود دیگر فرار دیدند - و آن آمرای نفع بندشه
حضرت چهانگری پرسنده مدررا را سیری آمدن کابل مذکور دید (از مرط فریب و مسون سلمان را
لدرگاه حضرت چهانگری فرساده معرفه داشت که مقصود من از آمدن آنست که از گذشته
عذر حواهم و خدمت آنحضرت را از هر گنر امده که بعضی رات و حرائم من بالطاب بادساهی
دفعه مقربون گردد *

* باز آمدم که سعد آن خاک با کم گرفتایی و معا سده ناسد ادا کم *

امده که دزی صربه بوسنه نگویمدنی از نار گرای شرمندگی نجات نایم آنحضرت از معای
طبع (من لز اندرد ادرا بعد از خالص مرا گردد) بصدق مقرر داشتند *

مدنول داشتند - و خواجه جلال الدین محمود را (که درین رهالت پیش حاکم ایران فرماده بودند و خواجه سهیت بعضی هوانج در قلعه‌هار توقف نموده بود) فرمادن او را بر طرف کرد، باز پس طلبیدند - و خواجه عبدالصمد و میرزا علی (که در زون تصویر و نقاشی پانه آفته و نادر ادار بودند) مخصوص خواجه سعادت بساط بوس دریافته مشمول عباطی ایکران گشتند و خواجه سلطان علی را (که بخطاب افضل خانی اشتهار داشت) از هدایت مشوی خوانه پنهانی وزارت هرادر از هاخته دیوان خرج کردند - و دیوانی جمع خواجه میرزا بیگ قرار یافت - و حال میرزا کامران آنکه (چون حضرت جهانگیر از در طلاقت و عطوفت ذاتی تقدیرات عظیمه میرزا کامران بخشیده کولاک را باور مرحمت فرمودند - و چادر بیگ کوچکی ولد ملکان ویس بیگ را همراه میرزا هاخته رایت توجه سایب کابل (برادر اشند) فرعنه دکدشته بود که میرزا بیک بدملوکی نموده اورا از اینجا اخراج کرد - و آنچنان سیشنه را در طلاق نمیان نهاده اندیشهای تناهی خود را داده متوجه فرصت بود - در عنتایمیه (حضرت جهانگیر در کابل عدالت پیرای بودند) همیشه دویدهای دروغ آمدن خود را معروض میداشت - و آنحضرت از صفاتی طویل و نیک گمادی (که شیمه کریده دزگ دهادار امیت) سخنان ناراست اورا رامت انشتد متوجه بلخ شدند - میرزا این فرصت را غنیمت شمرده اراده رفته کابل ناز لخاطر غدار خود مصمم ساخت - و اندیشه بغي و قنده (که سعیر طبعت او بود) نزدیک ظهور رمید - و تحریک مسلسله مکر او آمرای تذکرایه اخلاص و تدگ حوصله ارادت دران یورش (چنانچه گذارش یافت) اسوان نعاق دعلم آردند - و چون آنحضرت هر احتمت نموده ظال عدالت در دارالملک کابل ازد احتد - میرزا کامران میرزا عسکری را در کولاک گذاشته متوجه قتال میرزا ملیمان شد - میرزا ملیمان بجنگ ار طایقان قلعه ظهر شناوت - میرزا کامران نابوس بیگ را طایقان سپرده خود متوجه قلعه طغر شد میرزا ملیمان و میرزا ابراهیم جدگ را مصلحت وقت و دیده استحق سلطان را قلعه ظهر گذاشته خود را تدگ ردهشان کشیدند - و نهوض جرم رونه منظیر پاداش الهی فشنستند - میرزا کامران از جانب میرزا ملیمان نحویه فراغ حاصل کرده متوجه قندوز شد - و میرزا هندال او لار راه فریب دوستی نما در آمد - حرف یکه تی در میان آورد - میرزا هندال سخنان اورا گوشیداشته در ثبات عهد خود ایستاد - و میرزا کامران با همداد تمام قندوز را محاصره کرد - میرزا هندال در مراهم جنگ و قلعه داری دقیقه فرو بگذشت - و میرزا کامران (چون کاره نتوانست ساخت) باز بکیه متول گشته

مصطفی بیگ - شاه نداع خان - شاهم بیگ خاتم - شاه ملی بادشاهی - محمد قائم موصی
لطف الله سهروردی - عبد الوهاب اوعی^(۱) - نامی محمد پروانچی حاکم^(۲) •

و بعد از مه روز بر سر یعنی همارچشمی آتفانی بروی ایناد درس مدل محدث قلی شیخ^(۳) کمال
(که نهاده راست انداده بود) خبر موکب معلی یاده ملحق شد - و درس مدل منشور عطوفت
بلام نامی حضرت شاهنشاهی و محدثات تدقیق مصیت (که در دارالامان کامل بودند) مزبور
حامه عذات مصیوب بگ محمد آخده بیگی روانه ماختند - و برشد خان حاکم کاشعر (که پیومند
ململه هیجان عذالت و احلاص بود) معاوذه عطوفت اعمال نموده خبر مقدم اشرف را نکاشدند بودند
که برادر بدلنت محمد کامران بمقتضای طبیعت بیهی بفات بر حرص وفات بر رحمخ نموده حاس
محبت و دولتخواهی را بالکلته فروگه اشت - و بمناره از همراهان را هست نادری نکرد - و حرم
این سفر بخطاب رحواه اعجای دولت منصر نشد - بلکه ناعث مرید مقال و کذور خاطر گردید
و سکرایه ماعنی کرده بصلحهای ارمنه (که سلطی بخش حواطیر محبت نهاده بود) دران
معاوذه نس میست الدراج نانه بود و از آنها شش دریان بعوراند بروی دولت کرده شد دیگر
بسوایه متاران درود اقبال فرمودند و از آنها بعراياع و از آنها نعموره درود سعادت آنها
و حضرت شاهنشاهی کامن اصدقان مه درس مدل ادراک مازمت گرامی مزبور مسؤول الطار
عذات شدند و از آنها نعامت مصعوب بچشم اعمال مانه گستردارالملک کابل گستاده و مدرزا
ملدمان از راه نداده خان رست - و میرزا هنداش لغدیز شدامت - و هنگ خان نبریهمراهی
میرزا نقلاز آمد - و آمرا همه نی هم نکابل رسندند - و شاه نداع خان (که داد حلات و مردانگی
داده بود) در مدد عالم ایناد - و مدر شریف بخشی و خواهه ناصرالدین علی مصطفی و مدر محمد منشی
و مدر علی دیگ داروغه عمارت و خواهه محمد امیر کنگ را لبر همین حال پنهش آمد
و پاتی همیع مازمان درگاه در حکم حلاست ماندند - و چون اتالق و همیع دیگر از ازینکه
(که در اندک ندمع ایناده بودند) حلامی یانده بوطن خویش رسندند - و ابواع عواطف و مراحم
نادشاهی پنهان کردند [مدرسته خان در تسبیح مادرم بادشاهی را (که پنهش او بودند)
محلوک آدمانه روانه دارالملک کامل ساخت - و آنحضرت در مدققر حلات منعک گشته
لیز صراغمع را از نظر دورستی علی صلاح دولت دانمده در انتظام مهیات دین و دولت بوجه عالی

(۱) در [چله نصفه] اوجی (۲) در [بقیه نصفه] خلیلی (۳) در [بقیه نصفه] سیم کمان - و در [بقیه]
صمیه لی و سیم کمان (۴) در [چند نصفه] خان بیگ •

(کم سجانجی درگز تجهیز تقدیر خواهی نشواهی واقع شد . و آنگاه ره بگان داشت)
 معاودت بصوب کابل اشتبه را بادست - و رفتن میرزا کامران در اسناد عوام شور شد . مژدهم
 روزی در پریشانی نهاده سو بیمه متفرق شدند - هرچند [حضرت] چهانگانی حسین قلی سلطان مهردار
 (که از مخصوصان بعاظ عزت بود) و جمیع دیگر از مقربان را بجهت درگرداندن آن محکم است
 پریشان روزگار تعین فرمودند آنچون تقدیر موافق تدایر خود غاییده شدند نیعنای - و آنچه رنگ
 مشیت حکیم قدیر بزین صورت پنیره بود که سوان اعظم هزاره تان از خالی خانه ایزد
 جفا پیشان بمیغوطی گردید . و مهبط درگات ذات قدمی گشته شنیده این دستگاه حضرت شاهنشاهی
 ظل الهی گردید - و چندین هزار تخم نیمی در مزارع بعیط خود را وریاغن آمال مسماهان ایجاد نمود آن
 و حلامه میشون آنکه ایزد هیا آرا این چندین نصرت را در لباس چندین حال (که بتوی از این بجز
 و خدرت هشمندان گردید) بظهور آدرد امداد حکم و بهمالح را میانجامد - چند اگر این را
 ناملائم بظهور نیامد س در مشاغل تسبیح مادرزاده هر کار بیچارگان هندرهان در تعویق هماده س
 و سرانجام این ممالک (که مامن موجهان هفت اقلیم است) در خیاب تاحدیر ایجاد شد .
 و بالجمله چون مخالف ازین قضیه نامرضیه آنکه بادست صورت خود را انتظام داد
 بتعاقب درآمد . و حضرت چهانگانی بعدهن بعیض معاشرتهای شکر ب دستارتهای بزرگ
 (که وصفش کارنامه قتال روزگار را دیماجگی نمیشد) بظهور آوردند - و دران بیشهه بیهوده نمودند
 رخشی هیان گرد زرین قام (که تسریع از این قاتل را نام داشت - و آدره محمد حان حاکم هرات پیشکش
 گردید - و آنحضرت دران سوار بود) نزخم تیر افتاد - و حیدر محمد آخنه امپ خود پیشکش
 آن پیشوای دولت و دین ذموده باین خدمت همیلند گشت - و حمایت ایزدی آن صاحب هریر
 هروردی را دگاهانی فرموده بمامن رسید - و اکثر همراهان آنکار دیدنی را پیش خود دیده
 برواقت پست فطرتی و دین همیه هر طرف پراگذه شدند ه

تفصیل عدهای موكب عالی رقمزدگ کلی بیان میگردد - میرزا هندال - میرزا سلیمان
 قراجه خان - حاجی محمد خان - تردی بیگ خان - منعم خان - خضرخواجہ سلطان - محمد قلی خان
 جلیر - اسکندر خان - قاسم حسین خان - حیدر محمد آخنه بیگی - عبد الله خان اوزنک
 حسین قلی خان مهردار - محبت علی خان میر خلیفه - سلطان حمین خان - بالتو سلطان

القصة روز دیگر از لرکند هجوم نموده تمام و کمال آماده حمل و مصلحته بنشد می شدند
 عبدالعزیز خان بصر علیه خان بول شده بود - و پیر محمد خان در ایمار - و سلطان حصار حرانیار
 و آنحضرت بدر لشکر را حاججا نصب نموده ملک را بوجه اقدس رععت نخشندله - و میرزا
 سلیمان را در بر ایمار - و میرزا هدال را بچر ایمار بعنی نرموده - و مراچه خان و حاجی محمد خان
 و بردی پنگ خان و منعم خان و ملطفان حصن پنگ خان را برازد ران در هواول مقرر شدند
 و بعد از یک روز نسوان صفو و آرامشکی امواح پاتنام رست - و ناشام حملک عظیم در آن بود
 و خوانان بعده آزمای عرصه همت نموده داده هراول مخالف را برد اشنه راندند
 و از حمویارها گدرا بند دز کوچک بینه بلخ در آوردند - حضرت مهاباتی نعمتی مطانت و میانت
 رای حود خواستند (که بعایب نموده را بآرای ران را از حمویارها گدرا بند) و میان ران کویه اندیش بقان پیش
 در لاس رفاقت حلق مصلحت را در نظر گلوه دادند و دوسان نادان بدر از ای ادراکی مقویت
 آن کویه بینان بیدولت کرده رای دشمنان اخبار کردند - و نگداشته که از حمویارها پگدریه
 و میانی نادرست کم همانه در منان آورده که کمی لشکر حود و نیماری پیاوه مخالف و گاه رسن
 میرزا کامران نکلیل و اندیشه امن شدی اهل و عمال مهابی و کاه انتظار بریان بمعربی میرزا کامران
 و اندیل این خل هارا سبسا ماحده مراجعت را بحریص ننمودند - و آخر بپرا مسماهده بالتفهی خود
 باس راضی شدند که بعایب درا کر (که از حایای مسکم امت) شاند روز س پند درالجا پاشند
 و لرماتات آشیده و جمعی دنگ از سنادی را جمع کرده اسدان بیخ مرالعام دهدند و درین بوقت
 خبر مارزا کامران نادر مخصوص خواهد بود - و در نکله در ویج رسن میرزا بکال مارا نانمکنند کافی
 میانسی دست ندست و بعد ازین با عاطر جمع مسخر بلخ بلکه مازراء التهیر نامای مقرر
 خواهد شد - و بداندات الهی نا اصرور همه دست نیم و نصرت هم رکاب و هم عنان موکسی عالی بوده
 انسان بر اندیل پیش می آند بهمه حال دمت از حملک ناز دادند نیانسی درا کر بوجه ناده بده
 آنحضرت بواسطه نکاهد اشت خواطر همپرور بی عاج شده نانصوب بوجه نرمودند - و بلخ گردید را
 از په آتفاتی از ای بقان همیلان گداشته - و شیخ بہلول راحب بپرگردانه هراول (که از آب گدشنه
 و از لیک را رنده در پریه در آورده بود) نرمادند - و میرزا ملستان و محمدی دیگر از پهادان
 نامی را ملداری بعنی نرمودند

حرب (همکی نتی حق ناسعاسان تبره نزهه بروم زین عناه بود) اس مراجعت

(۱) نسله [د] سلطان شاه محمد حمایی چریمار (۲) در [بعثت نسله] جمع کبره

۳۴۴	حلوس مقدس — — — —	ترجیه و مکب مقدس حضرت جهادیانی با طعای نایر و تواند میرزا کامران بار دیگر ۳۰۸
۳۴۳	حکم ملی از سو انجم : حودت و دوستیان ۲۰ در ایام درج د مرح (یوسف) — — —	نهضت مکب مقدس حضرت جهادیانی جنت آشیانی بتسکین شوائی میرزا کامران ۳۱۱
۳۴۲	احوال خیو — — — —	دار دیگر و شهادت میرزا کندال — —
۳۴۱	پرداشتن دهادگشانی دضرت جهادیانی آشیانی تسبیح میرزا کامران و تاج آن	احتصاص ولایت عربین بیضیه شاهنشاهی و ارتفاع مفتر است معضر ۳۱۵
۳۴۰	بعد این دوست روز اوزن شاهنشاهی —	مستعدان دولت بخدمت والا — —
۳۳۹	ظور کوام است علیا و شاریت و ظلمی از حضرت شاهنشاهی و دیگر سو انجم ۱۸۷ —	عزیمت حضرت جهادیانی جنت آشیانی از پهلوی بر سر قبائل اوغاریان که کیدنگاه ۳۱۹
۳۳۸	دست رایات چهارنما حضرت جهادیانی تصویر پیچاب به موضع امر عالی حضرت	قندنه میرزا کامران بود و در این دوستیان توجه حضرت شاهنشاهی لعرنین و آن ۳۲۱
۳۳۷	جهادیانی جنت آشیانی — — —	سرزهیان را بزری احلال ارتفاع آسمانی بخشیدن — — — —
۳۳۶	دکتر تنهه احوال مهادت منوال حضرت جهانیانی حملت آشیانی و شویه و پیغام	نهضت مکب مقدس حضرت جهادیانی جنت آشیانی به بیگش و تادیب گردن کشان و لوای عزیمت اور احتنان ۳۲۳
۳۳۵	از جمله مشترعات و تواریخ آن غیرت پرتو اند اختن مفتر عالم تقدس در هر آن	نهندومندان و ندست آردن میرزا کامران و مراجعت بکار دیگر سو انجم — —
۳۳۴	ناظن حضرت جهادیانی جنت آشیانی و محاور شدن تار عالم — — —	تجهیه مکب مقدس حضرت جهادیانی جنت آشیانی بقنده هار و مراجعت

آزادش حش دولت بدرای خدنه مزو
محضر شاهنشاهی و آنکه بمن نایند
ادال و ظهور حارق عادت ازان نوبهال
بومهان دولت — — — — — ۲۶۶

نهضت موسک مقدس حضرت هبانی
حنت آستانی بدمختر بدهشان و دفع
آن دلت و آنچه دران ایام روی نمود
برده گهانی اسرار حکمت در گرد نهاده
انگیش مدرزا کامران و بسط او بر کابل ۲۵۵
نهضت موسک مقدس حضرت هبانی
حنت آستانی از بدهشان نکل
و محاضر آن — — — — — ۲۶۰

ظهور کرامت علنا از حضرت شاهنشاهی
و دفع نکل — — — — — ۲۶۵

مکتب بشمن حضرت شاهنشاهی
و دیگر وعایع که دران ایام روی نمود — ۲۷۰

نهضت موسک هبانی حضرت
هبانی حنت آستانی بدهشان
و لفظ و مدرزی رفع نکله — ۲۷۳

نهضت موسک مقدس حضرت هبانی
حنت آستانی لازکل نلخ و رفع عالی
از بی انفایی مدرزا کامران و بقان
امرا نکله — — — — — ۲۸۵

نهضت موسک مقدس حضرت هبانی
حنت آستانی از کابل و محاره مدرزا
کامران و دیگر وعایع عدرت ایرانی — ۲۹۶

معاویت موسک مقدس حضرت هبانی
حنت آستانی از بدهشان و محاضر
نا مدرزا کامران و بیان دفع بدل اندال نکله ۳۰۲

احتمام ناین موضع حرج بحضرت
شاهنشاهی و بیان دفع ناین دوران

و مراجعت بعد از محادثت و مراجع
عدرت ایران که بعد از این موضع ناین — ۱۴۷

رساندن بود و قدرت معمود حضرت
شاهنشاهی بحضرت هبانی حنت
آشنازی و تتمه میش — — — ۱۸۳

ظهور حارق عادت از حضرت شاهنشاهی
که عدوان کرامات و دینامه مقامات
دواند بود در ماه هشتم از شریود — ۱۸۴

بوجه موسک حضرت هبانی حنت
آستانی بندگهار و از انداده سفر حجاز
گردیدن و آهندگ عراق کشیدن — ۱۸۸

دکر محمدی از احوال خصران مآل شعر جان ۱۹۵

ذکر محمدی از احوال مدرزا هندر — ۱۹۶

دکر محمدی از احوال مدرزا کامران — ۱۹۹

نهضت موسک مقدس حضرت هبانی
حنت آستانی بترسان و عراق و آسنه
درین سفر روی نمود — — — ۲۰۲

فرمان ساه طهماسب شاکم خراسان — ۲۰۶

مراجعت موسک مقدس حضرت هبانی
حنت آستانی از عراق و آمدن حضرت
شاهنشاهی از قله هار نکله — ۲۲۴

مله حضرت ساعلشاهی در گرسنی گردیدن
با ابراهیم مدرزا و ندسته ای رجت
نعاشر اندال بولخن — — — ۲۲۶

وصول موسک مقدس حضرت هبانی
حنت آستانی بکرم صدرو دفع ملته رسید ۲۲۷

رساندن موسک مقدس حضرت هبانی
حنت آستانی بقدنهار و مساقره گردیدن
و لفظ رسیدن — — — — — ۲۲۸

نهضت موسک مقدس حضرت هبانی
حنت آستانی از مدهار بدمختر اول

۱۰۲	کنگاش نمودن حضرت گیتی ستانی و گرفتن حضرت چهاندانی بورش شرق رویه اردنه اخلاص خود —	— — — — —	ایضا	قیان — — — — —
۱۰۳	ذکر بعضی از سوابع این معاویت انتقال و خبر طغیان راها سانکا و وصول حضرت حهاندانی حضرت گیتی ستانی	— — — — —	ایضا	تیمورتاش — — — — —
۱۰۴	مضاف نمودن حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی برآدا سانکا و رایات متوجه امراختن —	— — — — —	ایضا	مدکلی خواجہ — — — — —
۱۰۵	رخصت حضرت چهاندانی نکل و نه خشان و هضرت موکب حهان بورش حضرت گیتی ستانی به مدققر خلافت —	— — — — —	ایضا	یلدوز خان — — — — —
۱۱۱	حضرت چهاندانی جدت آشیانی صیر الدین محمد همایون پادشاه عازی	— — — — —	ایضا	حوبینه نهادر — — — — —
۱۲۰	ذکر آمدن میرزا کامران ارکان و پسران نهضت موکب مقدس حضرت چهاندانی جنت آشیانی بتسخیر گهرات و شکست سلطان نهادر و متوجه آن ممالک —	— — — — —	ایضا	حضرت عصمت قناب قدسی مقاب آنقاوا — — — — —
۱۲۴	گذاشتن میرزا عسکری گهرات را بحیال ماسد —	— — — — —	ایضا	بوزحر قآن — — — — —
۱۳۰	نهضت موکب مقدس حضرت چهاندانی حذت آشیانی بتسخیر بگاله و فسیح عزیمت و مراجعت به مدققر خلافت —	— — — — —	ایضا	بوقا خان — — — — —
۱۴۲	ذکر نهضت حضرت چهاندانی جنت آشیانی بتسخیر گهرات و شکست سلطان نهادر و متوجه آن ممالک —	— — — — —	ایضا	دومین خان — — — — —
۱۴۴	نهضت موکب مقدس حضرت چهاندانی حذت آشیانی به تسخیر بگاله و متوجه آن ممالک و مراجعت به مدققر خلافت و آنچه درین میدان روی نمود —	— — — — —	ایضا	قاید و خان — — — — —
۱۴۷	ذکر احوال شیر خان —	— — — — —	ایضا	با یمنع خان — — — — —
۱۵۳	گرفتن شیر خان قلعه رهناش را —	— — — — —	ایضا	آنقاوا — — — — —
	توجه موکب مقدس حضرت چهاندانی حذت آشیانی از دارالخلافه آگره بحث	— — — — —	ایضا	بوزحر قآن — — — — —
		— — — — —	ایضا	بوقا خان — — — — —
		— — — — —	ایضا	دومین خان — — — — —
		— — — — —	ایضا	قاید و خان — — — — —
		— — — — —	ایضا	با یمنع خان — — — — —
		— — — — —	ایضا	تومه خان — — — — —
		— — — — —	ایضا	قاجولی نهادر — — — — —
		— — — — —	ایضا	ایرد مکانی درلاس — — — — —
		— — — — —	ایضا	سوعو چیخن — — — — —
		— — — — —	ایضا	قرا چار بیان — — — — —
		— — — — —	ایضا	ایحل بیان — — — — —
		— — — — —	ایضا	امیر ایلدگر خان — — — — —
		— — — — —	ایضا	امیر برکل — — — — —
		— — — — —	ایضا	امیر طراعی — — — — —
		— — — — —	ایضا	صاحب قران اعظم ثالث القطدين قطب الدین والدین امیر تیمور گورکان — — — — —
		— — — — —	ایضا	جلال الدین میر ارشاد — — — — —
		— — — — —	ایضا	سلطان محمد میرزا — — — — —
		— — — — —	ایضا	سلطان ابوسعید میرزا — — — — —
		— — — — —	ایضا	عمر شیخ میرزا — — — — —
		— — — — —	ایضا	حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدین محمد نادر پادشاه غازی
		— — — — —	ایضا	محارله حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی با سلطان ابراهیم و ترتیب

هرست دفتر اول از اکبرنامه

(صفحات)	(اذکار)	(صفحات)	(اذکار)
بر دریافت رمان ملطبت و درام ملازمت	دکر نعصی شارت علی اسارت علی		
حضرت شاهنشاهی — — — انصا	که بدش از وفات ناسعدت حضرت		
بریت انصا معلی العاب و نقصان	شاهنشاهی ظهور ناند		
امامی گرامی آنای کرام حضرت	ذکر طلوع نیز اعظم و سطع معد اندر		
۴۸ شاهنشاهی — — — — —	ارسای سعادت عینی ولدت حضرت		
ذکر احوال آدم علیه السلام — — —	شاهنشاهی ظل الهی — — —		
۵۲ شدت علله السلام — — — — —	دکر مزرب رالچه مسعود که در وقت		
۵۳ البرش — — — — —	وفات اشرف نعمت اربعان امطراب		
۵۴ متعال — — — — — انصا	اونایی ثبت ناند بود — — —		
۵۵ مهابت — — — — — انصا	تصویر زایجه طالع آسمان پدرای حضرت		
بره — — — — —	ساعده سعی و سعیله از احکام بطری		
۵۷ احتجاج — — — — — انصا	لعد سلام هندرسان — — —		
۶۰ متوسلیع — — — — —	ذکر والیه سعادت ارمام که علامه الرماسی		
۶۷ لمک — — — — —	قصد الدوامه امیر فتح الله سزاری		
لرخ — — — — — انصا	استیراج بود — — —		
برک — — — — — ۶۹	سرح احکم این زائمه بدمعه که هنکل		
اللهه خان — — — — — انصا	پازی و ایم و امک و بعوره مارک		
داسپادوی — — — — — ایضا	فرون و اوار امت — — —		
کدوک خان — — — — — انصا	صررت زائمه اodus مدعول از خط مولانا		
اللهه خان — — — — — ایضا	الناس اردیلی مواتی زین التجاتی —		
معل خان — — — — — ۶	ندان حکمت در احباب منان حکمای		
درخان — — — — — ایضا	مودان و متعمان هندرمان در طالع معمون		
اعبرخان — — — — — انصا	حضرت شاهنشاهی — — —		
کن خان — — — — — ۶۱	تصویر امامی گرامی دانیلی سعادت پدرای		
آی خان — — — — — انصا	و قوابل روحانی موالی حضرت		
ملکوز خان — — — — — انصا	شاهنشاهی — — —		
ملکلی خان — — — — — ۶۲	ذکر اعمص از برآمیح مدرعه وفات		
ملکرخان — — — — — انصا	وفات پدرای حضرت شاهنشاهی —		

فورت ولیم کالج - دسیار مسح و اثبات از کاتب دران راه یافته - تاریخ اتمام کتابت دران مادرج نیست اما بعد همال هعددهم در صفحه (۶۳۲) تاریخی از کاتب معرفه است - و آن چندین است در دارالحکومه شاهجهان آناد بتاریخ دوم شهر صفر المطفر سنه هجری ۱۲۰۶ یک هزار و دو صد و شصت مساقی همه مس شاه عالم صورت اتمام و طرز اختتام پذیرفت *

(ب) این نسخه باقص است تا آخر مال هعددهم - ایضا ازان فورت ولیم کالج - در اعلان ده تراز اولین - در آخر این عبارت معرفه است - روز شنبه تاریخ میوم شهر رمضان المبارک سنه ۹ (همین صورت) از جلوس والا *

(ج) ایضا تا آخر مال هعددهم - ازان فورت ولیم کالج - فی الجمله صحیح است - تاریخ کتابتش نامعلوم *

(د) ایضا تا آخر سال هعددهم - از کتبخانه دهلي سست - فی الجمله صحیح دارد - تاریخ کتابتش نامعلوم *

(ه) ایضا تا آخر مال هعددهم - ازان آیشیاتک هموهاینی کلمته - از اغلاط پر - تاریخ کتابتش معرفه نیست *

(و) ایضا تا آخر مال هعددهم - ازان عالیکذاپا مولوی کدیرالدین احمد صاحب مالک مطبع ارد و گائید شاعت ویوضه - اغلاط بهیار دارد - نه ورق قبل از اتمام تاریخ کتابتش چندین آرده - بتاریخ غرگه ربیع الثادی سنه ۵۶ چهل و شصت جلوس صاحبقرایی اورنگزیس پادشاه عازی راهم الحروف شیخ مصطفی انصاری - حسن اشاره میر عطاء الله کشمیری تحریر یافت *

(ر) این نسخه مطبوعه مسیگی است - تا آخر مال چهل و شش - اعلان بسیار دارد - چند پیشتر ایمائه دهان روده - تاریخ طبعش پاپلی هم شهر صفر سنه ۱۲۸۴ هجری *

(ح) این نسخه تا آخر سال هعددهم است - از کتبخانه دهلي - اگرچه دو تراول در صحیب یکتائی دارد - اما از اندیشی دو تراول دوم مسح و اثبات راه یافته - تاریخ کتابتش نامعلوم *

(ط) ایضا تا آخر مال هعددهم - از کتبخانه دهلي - اعلان دروی پایان - در آخر چندین مکتوب است - بتاریخ چهاردهم شهر ربیع الاول سنه ۹ (همین صورت) جلوس اکبر پادشاه غازی *

(ی) این نسخه تا آخر سال بیست و چهارم دارد - اما دو تراول دارد - از کتبخانه دهلي فی الجمله صحیح است - در آخر چندین مکتوب است - هفتم چهارمی الاول همه ۱۱۰۷ - فقط *

* التهیف الائیم - عبد الرحیم *

ملتاي اراب بدربيص و بعلم - موارى اصياب بعظام و بعجم - درد افراز الرمس الصاحب
بيج بلخمن حاكم المدرمة الكلكتنه العاليده الذي ما فال احد من سدقوا من الحكم العاصمه
ما باله من صايل حلته حلته و شمايل حمولة مرصته * بيت *

• وهذا دليل كل الخدر رماده • قلب نبات مسلطه الأول •

الراشد **محمد اعطا الله مطرة** - و **احمد احمد احمد مطرة** - و **شوارن الطانه طالعه** و **بوارن اعطا الله** (معه
دريان احمد ناصره - و **اقمار احمد ناصره** الى **دريم الاهمه**) زبور طبع مي بوسد .

د نصدی ست که ترد مصحح د؛ لمحه اکبریامه (که موموم نه آب ح د ه و ر ح ط ع امسا- و نصلش پدل این دیداچه رم پدیرندشود) موحد امس اما همگی رسمها علمی اینه مسوای نعیه ز که مطبوع امسا ولنک ممگی- که آن هم حکم علمی دارد و آن همان امس که فدلل ارس گفتگت طبعش نمعرص نیان آمده و معلوم است که علمی رسمها مملو از اعاظت می باشد - که کامیابی ماده اوح را لظر بر همی میزی سست که عبارت از خط حوب است نه بر همی میزی که عبارت از عبارت نیک و صحت - و بالتجمله رعایت این رسمها دستگاه در نصبیم آن معی بے حد و مر و همی بنسرا لز نشتر (که مرندست نیان متصور ندیم) نکار می رویم

دیگر بوضوح داردند. که حزب اول دوم (علمی للعصرت و همار مار) از اولین مدیر این کتاب بتصویب
مادر اسرار خلی و خلیی المرحوم مولوی آغا احمدعلی (سعاۃ اللہ من علی نعم - وادخله اللہ
اللّعْل) خواسته بود که مولوی موسی اللہ داعی حنفی را لذکر گفته - پانی بتصویب الرّاحی
الی رحمة رَدِّ الْکَرِیمِ العَاصِی عَنِ الرَّحْمَنِ وَلِتَعْسِی مَا لَدَنِی مَؤْمَانٍ هنّا برسیل صاحب مهادر
مددوح درستقدیعات نعمی امداد دیدار لغای (که حباب اناصت) آتاب را درین داد نظر
وی طولی (س) از این طبع محتوى گردید و دیگر مذکور نیزیند این مرتضی سده سعده
• طویل مکانها بگفت صدای پسندی سفیدت اللّعْلِ میل اللّعْلِ

ولكن بكمت مللي دهون لى النكا ، نكاما مقلت العصل للمدقدم .

اسماء الله تعالى اگرچندست هیات مصدمار و ماکد و طایر روح درس همین بیانات ماتیب حاکی خرامد در تصویب و تجییق دفتر دوم بذر سعی مربور و کارشی به وهم و بدور نوروزی کار خود آمد و هرگز را اصراری و موافقه در راه نگذاشت - وبالله التربیق و علده التکلّف فی السعّوق .

۰ مفصل سهیای دهانه ۰

(۱) ابر تحریر یا ملیت ایالت یا دیگر ملکیت ایالت سال پیش از تأسیس ایالت یا دریافت ایالت را داده اند

و سین و عس امیری آنکه اکثر ادایه ملک ای بیانی نهاده شد از آنکه این رسمیت شاهنامه بود
معامله و پیوی و ختیقت درزی ای امیری کوشیده سب اورا امید داشت *
* دزیر چاپی شد و در زمانه همان چون ای پیش از این که این کار گذاشت *

* شاه همیری علم و چه شاهیست دور دین * مهه همیز وصل و چه ماهیست ماه دین *

* دا انش دهه نديك خداوود و جا گرفت * امّا نديك هرچه مقامه گزد، هندا *

* صدّر صدورِ جمیع کرام امّت در عطا * فتحلِ عجمولِ دزم هنرها ممت بالدقائق *

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

هر ران حمد و لئا اندیار مندی که دانش را بردگه عدیت پهلوانه و صفاتش را بردگه شهادت
بوسانده آمدهان نا آن علیو سان اسفلس رنگه ایست ار پسر خلیفه و من نا اس و سمعت
و نیکیش سلک باره ایست ار مقصه صفاتش - رمل نادی ست ار چمی تدریش حیله
منظیره ست ار گلیس حکمیش • نظم •

• بیرون داش از علم کریمان • درون و صفات از شرح اندکان •

• نار کی رسک مکری نوع نشر • که ماصر زدگی عقول عشره •

و یهایان صفات نار شانع که وحیش مادی است در اهتمت از همگی مهتاب همان
و نورش حابق است در اندیخت از مادر ایوار زمیں درمان - نقص مدلیش خورسیدت در میانی
رسالت و پیغمبری - ذات ناکمالش درست هست برای هدایت و رهبری • نظم •

• نیز که ساه دو عالم هم ارست • صفتی که دادی و حاتم هم اوست •

• کردیم که دس امت ایاع اور • نیزیم که نسخ امت از نای او •

و نعائیش درود و شرائیع حلم بر آل و ایسح کرام که سهارگان اند ار آسمانی هدایت
و رطیبا خدیان اند ار نحلستان ولایت • نظم •

• شمعیم که دس حاده رس اران • حهان روشنی ناتی از بورشان •

• خد بودند گنج معانی همه • بر از گوهر و لعل دنی همه •

اما بعد در صفات دادش مطابق محدثین کارخانه از زمی مسکنی بعثت که اگرچه [بِسْمِ اللّٰهِ رَحْمٰنِ رَحِيْمِ] (که در نوع بدی آدم از مدنی و میم ایاقه سده امت) نادی بعثت و پنداست که شکر
مک بعثت ازان نعمتی نامدیاهی ار طاتیت نشری نیزون [اما بعثت بطق را (که ایاده
و ایاده و ایاده و ایاده نیان منوط و مریوظ امت) پاده ناند ماخت - چه همین نطق امت
که در امظله آن حدیث ایش پیغمبران را از بشریت و هي ار حنای که ربا مسرف در میان اد (اگرچه
آن نوع دیگر ناده از نطق) و همین بطق امت که در امظله آن دعیدران ندراده درون ناده غواست را
دستگاه هدایت کشده - همین بطق امت که بواسطه آن ارم طاطالنس لوابی حکمت در عرمه
جهان از راهده و همین بطق امت که بواسطه آن دلاظون دوالیم آزار داشش نگوشی عالمدار

دفتر اول

ار

اکبر رامہ

تصیف

علامہ دہامہ شیخ ابوالعقل علامی س شیخ مبارک ناگوری

بصیر

جناب فضیلہ آب و اوف دکان مرامص تکات - عارف حقائق رموز و اشارات دادہ ددالع عماری
و منابع بین داغیہ دستخاد دھرو بلعاء رمان ماهر حکیمی طبی و عملی

مولوی آغا احمد علی

و حلب - دستالله انتساب درستادن حکیم و دلسریپی در حدائقہ صنعت و هنر دریوی عرائس ایکار ایکار چجھہ را
عازہ پیری میجاںی ایواز انقرہ دیلیقہ را چلرو آدمی مرکب داہرہ بحاصب و بذعنع مردمکہ
لاصرہ بذعنع و بزخم من لہ دری سلم و طبع منظم

المولوی صد الرحم

مدرسہ مدرسہ عالیہ کلکتہ

ار طرف اشیاتک سوسیتی م سگالہ

در مطبع

مظہر العائش المعروف بہ ارد روائیت پریس و امع

کلکتہ

در سنه ۱۸۷۷ع از طبع بحاصہ تو برآمد

